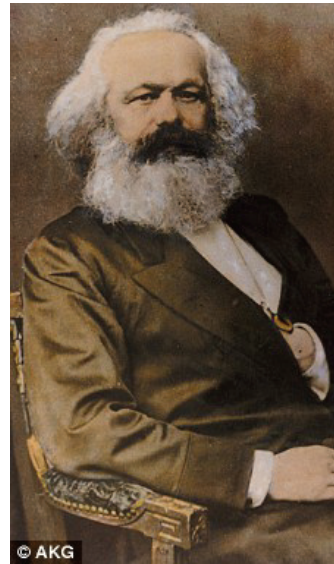


مناسبت ۱۶ آذر به عنوان روز اعتراض دانشجویی هر چه بود و هر پیشینه ای داشت، تحرک اعتراضی ۱۳ آذر سال قبل دانشجویان، فصل جدید و تماما متمایزی را در فضای اعتراض سیاسی جامعه ایران گشود. این تمایز و تفاوت ایجاد شده قویا چرخشی به نفع جبهه کارگر و انسان محروم و تحت ستم علیه سرمایه، به نفع جنبش علیه استثمار و کار مزدی و به نفع انسانیت و عروج جنبش آزادی و برابری بود.

ادامه در صفحه ۸

## شبح کمونیسم مجدداً به حرکت در آمده است

### بازگشت مارکس



این روزها همه جا از بازگشت مارکس صحبت میکنند. جدال بین کار و سرمایه در این سطح نیز دیدنی است. این تنها کمونیستها نیستند که از بازگشت مارکس صحبت میکنند، بلکه سرمایه داران و سران دول بورژوایی نیز از وزیر امور خارجه آلمان گرفته تا سر اسقف کانتربری تا پاپ

در روم از ارزیابی درست مارکس از کاپیتالیسم حرف میزنند. در پس اعتراف به حقیقت ارزیابی مارکس از کاپیتالیسم، اما رویارویی کار و سرمایه، که در آن تمام سرمایه داران و سران دول بورژوایی از بوش تا گلدن براون تا وزیر امور خارجه آلمان تا هوجین تائو در چین تا خامنه ای و پاپ و همه مفسران و سخنگویان خرد و ریز آن که علیه کار متحد هستند، را میتوان بروشنی دید.

رویدادهای اخیر که حکم گنبدی کامل نظام کار مزدی در هر شکل و قالبی را میدهد در واقع دادخواست و ادعای مارکسیستی طبقه کارگر است علیه کلیت نظام کارمزدی. بحران اخیر بیش از هر زمانی نیاز به مارکس و نیاز به کمونیسم را برای رهایی بشریت از نظام سرمایه داری و بازگرداندن اختیار انسان به انسان، جلو جامعه بشری گرفته است...

### شبح کمونیسم مجدداً به حرکت در آمده است

در ارتباط با بحران اقتصادی جاری جهان مصاحبه کمونیست با فاتح شیخ ص ۳

### نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه داری وابسته



بعدی با شدت و با عمق بیشتری بروز میکند و کارآیی خود را نیز بعنوان یک مکانیسم تخفیف

#### منصور حکمت

تناقضات درونی سرمایه، بیش از پیش از سرمایه، مقدار این افزایش نیز میباید هر بار بیش از دوران قبل باشد تا بتواند گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند. از آن مهمتر، پرولتاریا از دل هر بحران آگاهتر و رزمنده تر بیرون میآید، هر چه وسیعتر در حزب سیاسی طبقه خود، حزب کمونیست، متشکل تر میگردد و امکان میباید تا به رهبری آن رسالت تاریخی خود را بعنوان گورکن نظام تولید سرمایه داری به انجام رساند...

بحران اقتصادی نظام سرمایه داری، که از تناقضات درونی حرکت و انباشت سرمایه ناشی میشود، خود زمینه های تخفیف این تناقضات و مقدمات دوره جدیدی از انباشت سرمایه را نیز فراهم میآورد. ... بورژوازی از این طریق تنها فروپاشی نظام تولید را برای مدت محدودی به تعویق انداخته است. از آنجا که سرمایه با هر بحران متمرکزتر میشود و نیز نرخ استثمار تشدید میگردد، بحران

..... بحران اقتصادی نظام سرمایه داری، که از تناقضات درونی حرکت و انباشت سرمایه ناشی میشود، خود زمینه های تخفیف این تناقضات و مقدمات دوره جدیدی از انباشت سرمایه را نیز فراهم میآورد. ... بورژوازی از این طریق تنها فروپاشی نظام تولید را برای مدت محدودی به تعویق انداخته است. از آنجا که سرمایه با هر بحران متمرکزتر میشود و نیز نرخ استثمار تشدید میگردد، بحران

لایحه و قوانین مجازات اسلامی را باید از جامعه پاک کرد

مصاحبه با اعظم کم گوین ص ۷

دشمنی با "داب" در پوشش سوسیالیسم کاذب

مظفر محمدی ص ۱۱

بحران اخیر سرمایه و موقعیت کمونیسم

حسین مرادی ص ۱۴

### تولد نئوتودهایسم در سیاست ایران

کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ

کوروش مدرسی ص ۸

تشدید بحران اقتصادی، تشدید شکافهای درون جمهوری اسلامی

حسین مرادی ص ۲

پروستریکا و گلاسنوست آمریکایی پرچم آرزوی از پیش برباد رفته در حاشیه انتخابات آمریکا و رئیس جمهوری اواما

ثریا شهابی ص ۶

برنده و بازنده در کام بحران بزرگ

بیانیه دفتر سیاسی حزب حکمتیست درباره شکست جمهوریخواهان در انتخابات آمریکا

#### در صفحات دیگر میخوانید:

- گزارش هایی از تظاهرات و اعتصابات کارگری در عراق، آلمان و سوئد ص ۱۲، ۲۲
- حکومت نظامی غیر رسمی عباس رضایی ص ۱۸
- تمایزات جنبش آزادی و برابری (درسهای ۱۳ آذر پارسال) رحمان حسین زاده ص ۳۲
- پارلمان کردستان و تصویب قانون ضد زن چند همسری رحمت فاتحی ص ۲۳
- مارچلو موستو: مفهوم کنونی مارکس اریک هاوبس باوم مترجم: ناهید جعفرپور ص ۱۹

سکاندال اقتصادی، اواما گیت و کرنش احمدی نژاد، برآمدهای سیاسی پایان یک دوره آزاد زمانی ص ۱۷

# تشدید بحران اقتصادی، تشدید شکافهای درون جمهوری اسلامی

حسین مراد بیگی

مردم خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی نیز ثابت کرد که از طریق جناحهای جمهوری اسلامی بازکردن راهی برای فتح قلعه جمهوری ممکن نیست. جمهوری اسلامی هم اصلاح پذیر نیست. طبقه کارگر و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب باید کلیت جمهوری اسلامی را نشانه روند و مبارزه همه جانبه ای را برای از جا کندن کلیت جمهوری اسلامی سازمان دهند. جناحهای جمهوری اسلامی علیرغم هر اختلافی که با هم داشته باشند در یک چیز آنهم حفظ جمهوری اسلامی در مقابل توده کارگر و دیگر مردمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی وارد میدان میشوند، کاملاً متحدند. این را تجربه خود مردم ایران بارها نشان داده است. حرکت توده کارگر و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب علیه کلیت جمهوری اسلامی با همه جناحهای درون آن عامل مهمی است که جنگ جناحهای درون جمهوری اسلامی را نیز تشدید خواهد کرد. اگر کسی خواهان تشدید اختلاف درون جمهوری اسلامی و به جان هم انداختن آنان است. صف بندی توده کارگر و دیگر مردم آزادیخواه علیه کلیت جمهوری اسلامی است که ریزش پایه های جمهوری اسلامی با جناحهای آن را تسریع میکند. مساله دیگر در همین رابطه سرایت بحران اقتصادی جهانی سرمایه به اقتصاد در حال رکود و بیمار جمهوری اسلامی است. این مساله اگر توجه سران جمهوری اسلامی را به وخامت اوضاع پیش روی جمهوری اسلامی جلب کرده است، باید توجه کمونیستها و کارگران و مردم زحمتکش را به آن دو چندان کند. ترجمه شدن بحران اقتصادی جمهوری اسلامی در شکل سیاسی و حاد و اجتناب ناپذیر آن، در مسائل مهمی از جمله تشدید تقابل بین طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را با کلیت جمهوری اسلامی و لذا نبردی سرنوشت ساز از هر دو طرف را باز میکند. سرایت بحران جهانی سرمایه به اقتصاد جمهوری اسلامی، از هم اکنون عواقب آن را جلو سران جمهوری اسلامی گرفته است. کسانی که تا دیروز از بروز بحران اقتصادی در آمریکا و کشورهای غرب ابراز خوشحالی میکردند و آن را "گوشمالی خدا" می نامیدند اکنون خود برگشته و از سرایت آن به اقتصاد جمهوری اسلامی و از "گوشمالی" و "ندانم کاری" خود صحبت میکنند. کاهش بهای نفت میروود اقتصاد رکود دار و وابسته به تجارت خارجی و واردات جمهوری اسلامی را به انقباض شدید وادار کند. از هم اکنون داستان های کهنه در این مورد نیز دارند تکرار میشوند، از "ندانم کاری" و "عدم پیشگیری بموق" و "ذخیره نکردن" ارز ناشی از درآمد نفت در این مدت برای "روز مبادا" گرفته تا "عدم سرمایه گذاری" در بخش تولیدی تا "حیف و میل" کردن پولها و غیره. اینها ممکن است مرهمی بر زخم اقتصاد دانان طرفدار حکومت اسلامی سرمایه بنهند، اما از نظر طبقه کارگر پوچ اند. سرمایه مصلحت

خودش را بهتر از اینها میداند. کل هزینه های دولتی و "حیف و میل" کردنها در خدمت حفظ حاکمیت اسلامی و دم و دستگاه سرکوب حکومت اسلامی سرمایه بوده است. بیانگر این است که جمهوری اسلامی استثمار طبقه کارگر و مردم زحمتکش را در ایران آنچنان با قساوت سازمان داده است که توانسته است خرج کل دستگاه زور و سرکوب و خیل اوباش اسلامی و غیره خود را نیز با گشاده ده ستی از کیسه این طبقه به پردازد. اقتصاد جمهوری اسلامی حتی اگر در بازار جهانی نیز ادغام شده بود راه حلی برای مقابله با بحران پیشروی خود نداشت و ندارد. این واقعیت بیانگر استیصال جمهوری اسلامی از جلوگیری از گسترش بحران اقتصادی به بحران سیاسی است. نمایندگان پول بریزند و مشکل فقر طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش در ایران را حل کنند. نمایند که بیمه بیکاری مکفی به همه افراد آماده به کار در سراسر ایران پرداخت کنند، بلکه برای حفظ نفس بقاء جمهوری اسلامی در مقابل همین مردم و سازمان دادن دور جدیدی از یورش به سطح معیشت طبقه کارگر و مردم زحمتکش، بلافاصله به زور و ارعاب مردم و جامعه متوسل میشوند. مانور نیروی انتظامی و بازگرداندن بسیج اسلامی به محلات و خیابانهای شهر تهران به این هدف است. استیصال و ناتوانی جمهوری اسلامی در ارائه راه حلی اقتصادی برای اقتصاد بیمار خود، حکومت اسلامی را به شکست در عرصه سیاسی سوق میدهد. مساله در واقع نه راه حل اقتصادی که جلوگیری از شکست سیاسی و لذا حفظ بقاء جمهوری اسلامی به مساله روز جمهوری اسلامی و همه جناحهای آن تبدیل و به میدان آوردن نیروی سرکوب در این دوره برجسته میشود. در صورت ادامه و گسترش بحران اقتصادی، جمهوری اسلامی نه آنچنان ذخیره ارزی ای دارد که بتواند به کمک اقتصاد بیمار خود به شتابد و نه دسترسی به قروض هنگفت از سرمایه جهانی حتی اگر دسترسی میداشت، میتواند گرهی از اقتصاد جمهوری اسلامی باز کند. هر نوع انقباض در هزینه دولتی بویژه در کاهش اعتبارات دولتی که سرمایه بخش زیادی از صاحبان صنایع را نیز تشکیل میدهد در جهت عکس و در جهت رکود بیشتر اقتصاد جمهوری اسلامی سیر میکند. حتی انقباض در کاهش تعداد هزاران نفری که جمهوری اسلامی به نام های مختلف در استخدام خود گرفته و آنان را در لفت و لیس دسترنج کارگر و ثروت عمومی جامعه شریک کرده است، در صورت انقباض بر نارضایتی این قشر دامن زده و به تشدید اختلافات درون جمهوری اسلامی منجر خواهد شد. پناه بردن به زور و ارعاب همان ابزاری است که جمهوری اسلامی با توسل به آن تاکنون خود را سر پا نگاهداشته است در کنار سازمان دادن یورش جدیدی

به معیشت طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش در سراسر ایران. اینها آلترناتیو همیشگی و در این دوره تنها آلترناتیو جمهوری اسلامی در مقابله با بحران اقتصادی و به این اعتبار گسترش سریع یورش به معیشت مردمی که جمهوری اسلامی بویژه در شرایط افزایش هر روزه قیمت مایحتاج مردم، دیگر رمقی برای آنان نگذاشته است. و این یعنی به مصاف طلبیدن اکثریت جامعه در شرایطی که بحران اقتصادی بنا به خصلت آن در جمهوری اسلامی بسرعت به تعمیق و گسترش بحران سیاسی منجر میشود. این طرف تقابل را طبقه کارگر و دیگر مردم آزادیخواه در سراسر ایران تشکیل میدهند. گسترش این تقابل در متن تنفر و انزجار عمیق عمومی مردم ایران از جمهوری اسلامی و از سران اوباش آن میتواند بسرعت جمهوری اسلامی را به سمت فروپاشی ببرد. طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش در ایران باید از این وضعیت از هم اکنون در جهت ایجاد سنگری از مبارزه اقتصادی در مقابل یورش جمهوری به معیشت خود و همچنین برای اتحاد و سازمانیابی خود استفاده کرده و خود را برای نبرد نهایی با جمهوری اسلامی آماده کنند. این دوره باید و میتواند دوره اتحاد طبقه کارگر و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب جامعه ایران باشد برای از جا کندن جمهوری اسلامی و خاتمه دادن به کلیت نظام نکبت اسلامی سرمایه.

طبقه کارگر و مردم زحمتکش نباید هیچ فقری، هیچ فشاری بر زندگی و معیشت روزانه خود را توسط اوباش اسلامی قبول کنند. جایی برای قبول هیچ نوع فشار اقتصادی ای، برای قبول هیچ درجه از فقر و فلاکتی باقی نمانده است. بخشش از کیسه ما به سران جمهوری اسلامی و آخوندها و حوزه های علمیه و بوروکراسی و دستگاههای سرکوب حکومت اسلامی موقوف! این دوره میتواند و باید دوره اتحاد تحریکات کارگری و زنان و دانشجویان و جوانان باشد که سران حکومت اسلامی از هم اکنون ترس و وحشت خود را از آنان بیان میکنند. برای ایجاد چنین وحدت و سازمانیابی ای باید از هم اکنون متحد شد و دست در دست هم گذاشت. این کار در عین حال وظیفه همه کمونیستها و دیگر رهبران و فعالین در محل کار و زیست است.

حزب حکمتیست در ایجاد چنین وحدت و سازمانیابی ای برای هدایت مبارزه ای قدرتمند علیه کلیت جمهوری اسلامی و برای رسیدن به یک دنیای بهتر تلاش میکند.

اختلافات درون جمهوری اسلامی بویژه در میان جناح موسوم به اصولگرایان که اکنون مجلس اسلامی و دولت را نیز در اختیار دارند، بالاگرفته است. برکناری وزیر کشور دولت احمدی نژاد توسط مجلس اسلامی و همچنین عدم اجازه برداشت از "ذخیره ارزی"، ضربه مهمی بود به اعتبار احمدی نژاد. دخالت رهبرشان خامنه ای هم ظاهراً تأثیری در فروکش کردن این اختلافات نداشته است. در میان خود جناح موسوم به اصولگرایان هم فراکسیونهای مختلف و دسته بندیهای جدیدی شکل گرفته است. حتی این احتمال که این طیف در انتخابات آینده برای تعیین ریاست جمهوری اسلامی گزینه دیگری غیر از احمدی نژاد را مطرح کنند، به مهره های سوخته جناح "اصلاح طلب" نیز امید داده است که شانس خود را مجدداً در خدمت بقاء حکومت اسلامی امتحان کنند.

تشدید اختلافات این دوره درون جمهوری اسلامی قبل از اینکه بر سر انتخابات آینده شان باشد، ناشی از مسائل بنیادی تر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که بار دیگر در پرتو سرایت بحران جهانی سرمایه به اقتصاد حکومت اسلامی، مجدداً سر باز کرده است. مسائل بنیادی تری که در این مدت زیر پوشش افزایش قیمت نفت و شکست دولت آمریکا در عراق پوشیده مانده بود. با سرایت بحران اقتصادی جهانی به اقتصاد بیمار جمهوری اسلامی مجدداً و این بار با شدت و حدت بیشتری در مقابل جمهوری اسلامی قد علم خواهند کرد. با گسترش بحران اقتصادی و بطور اجتناب ناپذیری گسترش و تعمیق سریع بحران سیاسی در ایران، نفس بقاء جمهوری اسلامی در مقابل مردم متنفر و منجر از جمهوری اسلامی بیشتر از دیروز به مهمترین مشغله سران جمهوری تبدیل خواهد شد. لذا صف بندیها و تقابل و کشمکش جناحهای درون جمهوری اسلامی هم برای نجات جمهوری اسلامی در مقابل این مردم بالا گرفته و بالا میگردد. تشدید اختلافات کنونی درون جمهوری اسلامی از هم اکنون انعکاسی از این وضعیت پیش رو و بیانگر بروز علائم وضعیت بحرانی و سرایت بحران اخیر سرمایه به اقتصاد بیمار جمهوری اسلامی است.

آنچه که در این مورد و از هم اکنون برای طبقه کارگر و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب در ایران مهم است و باید به دام آن نیفتند این است که دوباره داستان کهنه طرفداری از این یا آن جناح جمهوری اسلامی را در پوشش مضحکه انتخابات دامن میزنند. نیروهای درون و برون پرو رژیم، دوم خردیهای سابق، با کوچکترین بونی که از بازگشتن به سرفره جمهوری اسلامی ببرند، حتی بخشهایی از اپوزیسیون راست، همانهایی که در مقابل احمدی نژاد پشت رفسنجانی رفتند، دوباره به بازی عوام فریبانه این یا آن جناح برمیگردند تا دوباره سر توده کارگر و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب را شیره بمانند و به دنبال این یا آن جناح جمهوری اسلامی بکشانند. تحکیم وحدت هم اکنون تحت عنوان شرکت "انتقادی" در انتخابات به استقبال این عوام فریبی رفته است. طبقه کارگر و دیگر مردم آزادیخواه در این دوره باید کل این پروژه عوام فریبی را بهم بزنند. دوره دوم خرداد هم ما همین را گفتیم و تجربه خود

کمونیسست را بخوانید،

آن را پخش کنید،

مطالب آن را

تکثیر کنید!

# شبح کمونیسیم مجدداً به حرکت در آمده است در ارتباط با بحران اقتصادی جاری جهان

## مصاحبه کمونیسیت با فاتح شیخ

کمونیسیت: دو ماه از بروز اولیه بحران جاری سرمایه داری میگذرد که محافل بورژوازی آن را به فروریختن دیوار برلین تشبیه کرده اند، سرایت جهانی آن و کنترل آن در این مدت چگونه بوده است؟

فاتح شیخ: این بحران از روز اول جهانی بود. میشود بر شدت و ضعفش در اینجا و آنجا، بر دیر و زودی بروزش در این بخش و آن بخش سرمایه (مالی، صنعتی، تجاری) و در این کشور و آن کشور دقیق شد، میشود بازنده ها و برنده ها را لیست کرد. اینها برای شناخت نتایج کنکرت این بحران معین ضروری است، اما خصلت جهانی اش را تغییر نمیدهد. هر کسی با ده دقیقه مرور بر کروئولوژی بروز بحران فعلی از ژوئیه و اوت سال ۲۰۰۷ تا امروز (در اینترنت قابل دسترس است)، میتواند خصلت جهانی آن را ببیند. خصلت جهانی بحران، همچون خصلت جهانی خود سرمایه داری، قبل از آنکه یک مفهوم تحلیلی انتزاعی باشد، فاکت است. مشاهده است. آنها که این خصلت تاریخی را نادیده میگیرند و بطور مثال از گلوبالیزاسیون بعنوان یک پدیده جدید (و منفی!) آه و ناله سر میدهند، از زاویه یک بخش سرمایه جهان، سرمایه کشورهای عقبمانده، به دنیا و مافیها نگاه میکنند. نگاه بخش عقبمانده سرمایه به نظام اقتصادی امروز، نگاهی عقبمانده و ارتجاعی است. حرکت سرمایه از مرکز آن در اروپا برای فتح جهان، قرنهای پیش شروع شد، در قرن ۱۹ و پس از سلطه ماشین در تولید، با جهانگیری استعماری دولتهای سرمایه داری اروپا (استراتژی کولونیالیستی "قایقهای توپدار")، سرعت گرفت و در آخر همان قرن تکمیل شد؛ جهان توسط سرمایه فتح شد. سرمایه جهانی است، اما تاریخاً در آن اقتصادهای جداگانه کشوری رقیب شکل گرفته و در جریان رقابت، دنیا میان آنها تقسیم شده است. بیش از صد سال قبل، در دوره امپریالیسم، پروسه تقسیم جهان بین اتحادیه های بزرگ مالی و صنعتی، بین مشتی دولت قدرتمند امپریالیست، به سرانجام رسید و تمام شد. از آن به بعد دیگر فقط تقسیم "مجدد" جهان امکان داشت. تقسیم مجدد دو راه دارد: در اقتصاد بحران و در سیاست جنگ. این دو به هم وصلند و به هم تبدیل میشوند. جنگهای جهانی اول و دوم، جنگهای بعد از دوره "جنگ سرد" و آنهایی که امروز جریان دارد، پیامد بحرانهای اقتصادی و کانال تجدید تقسیم جهان بوده اند. در سالهای اخیر پرونده تقسیم مجدد جهان بین قدرتمندترین دولتهای امپریالیست، بار دیگر باز شده است. بحران اقتصادی جاری، به این پروسه ابعاد فراتر و اشکال جدیدتر داده و میدهد. در ادامه به مکانیسم بالفعل شدن و انفجار بحران دوره ای در یک نقطه و انتشار سریع آن به سراسر جهان، در سرمایه داری گلوبال امروز، برمیگردم.

در ارتباط با سیر تاکتونی سرایت و کنترل بحران، از آنجاکه مرکز اولیه تکانهای بزرگ و زلزله وار این بحران آمریکا بود، باید انتشار آن در خود آمریکا از بخش مالی به تجارت و صنعت و بعد به دیگر اقتصادهای جهان را تعقیب کرد. سرایت بحران در هر دو بعد، چنانکه انتظار میرفت سریع و فراگیر بوده و همچنان پیش میتازد. در آمریکا بحران بخش مالی و بانکی از یک ماه پیش به بخشهای دیگر سرایت کرده و در صنعت اتومبیل سازی که ستون فقرات اقتصاد آمریکاست بیداد میکند. جنرال موتورز GM تا مرز ورشکستگی رفته است. از کنترل بحران هم هنوز هیچ جا اثری نیست. در آستانه کنفرانس ۱۵ نوامبر سران گروه G20 در واشنگتن، همه اقتصادهای بزرگ دنیا رسماً در رکود رفته اند و یا در لبه آن قرار دارند. بنا به تازه ترین آمارهای رسمی، اقتصاد آلمان با دو فصل پیاپی رشد منفی وارد رکود (recession) شده است. آلمان، تازه ترین قربانی بحران، بزرگترین اقتصاد اروپا ("موتور اقتصاد اروپا") و بزرگترین صادر کننده جهان است. چین و آمریکا پس از آلمان دومین و سومین صادر کننده جهانند. رکود اقتصاد آلمان، با چنین موقعیتی در اروپا و جهان، بیگمان عمق و ابعاد دیگری به این بحران میدهد. رکود آلمان شایان دقت است. ساختار سیستم بانکی آلمان در مقایسه با دیگر اقتصادهای غرب قویتر و کنترل شده تر است. بر این مبنای هفت هفته های اول پیر شتاینبروک وزیر دارائی آلمان در حالیکه بحران بانکی آمریکا را گزله "توصیف میکرد و سیاست مالی گل و گشاد آمریکا را مقصر میشناخت، از این تاکید کوتاه نیامد که اقتصاد آلمان از بحران جاری در امان است. دولت آنگلا مرکل ابتدا به میزان "دخالت دولت" در آمریکا و انگلستان با تردید نگاه میکرد، اما بعداً ناچار شد صدها میلیارد یورو به بانکها کمک کند. هنوز مشخص نیست سیستم بانکی آلمان چقدر در امان است، اما به صنایع اتومبیل سازی آن ضربه سنگین وارد شده و بیکارسازیهای وسیع صنعت و تجارت آن کشور را فراگرفته است. مورد آلمان به روشنی نشان میدهد که اقتصادهای کشوری بهیچوجه از تاثیر بحران جهانی مصون نخواهند بود. طبق همان آمارها، ایتالیا و اسپانیا هم وارد رکود شده اند. فرانسه پا بر لبه رکود دارد. روز قبل از کنفرانس واشنگتن رسماً اعلام شد که پس از ده سال، رشد ۱۵ کشور منطقه یورو منفی شده و کل این واحد بزرگ اقتصادی با جمعیت ۳۲۰ میلیون نفر پا به رکود گذاشته است. نه فقط حوزه یورو، همه سی کشور عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی OECD به گفته رئیس آن به کام بحران رفته اند. در شرق آسیا هنگ کنگ و سنگاپور هم در چاله رکود افتاده اند. اقتصاد چین تا حد هفت سال پیش عقب رفته و نخست وزیر چین اوضاع را "بسیار

قرن ۲۰ و آغاز قرن ۲۱ بوده است. اما این مفهوم، مصداق دیگری جز گسترش سرمایه داری دوره امپریالیسم به همه سوراخ سنبه های کره زمین ندارد. قوانین بنیادی حرکت سرمایه و مناسبات سرمایه داری دوره امپریالیسم، از جمله در عرصه بحرانهای متناوب، امروزه هم صدق میکند. قانون گرایش نزولی نرخ سود یکی از این قوانین بنیادی حرکت سرمایه است. بدتر از انتظار" توصیف کرده است. البته موقعیت اقتصاد چین متفاوت است. در حالیکه رشد اقتصادهای بزرگ غرب متوقف شده، رشد اقتصاد چین کم شده ولی همچنان بالاست. بعلاوه دولت چین تقریباً معادل مبلغی که دولتهای بزرگ غرب به حلق بانکهای ورشکسته شان ریخته اند، به طرحهای ساختمانی، عمرانی و زیرساختی اختصاص داده است. روسیه هم با سرایت بحران و کاهش شدید قیمت نفت و گاز در تنگنا قرار گرفته و بانک مرکزی آن نرخ برابری روبل را کاهش داده است. اقتصادهای متکی به درآمد نفتی از جمله ایران و کشورهای خلیج هم در همان هفته های اول آسیب بزرگ دیدند. و بالاخره اقتصاد ژاپن هم به لیست رکود پیوست. به این ترتیب با انتقال بحران از مرکز آن آمریکا به همه اقتصادهای بزرگ و همه جهان میتوان گفت بحران جاری همه گیر شده است. از زاویه کنترل بحران، باز آمریکا کلیدی است. داروهائی که قرار بود آرام بخش و "اعتماد" آور باشند اثر نداده اند. همزمان شکست انتخاباتی جمهوریخواهان و شیفت کامل حکومت به دمکراتها، برزخ سیاست را به مشکلات عظیم اقتصاد اضافه کرده و چشم انداز غلبه بر بحران را تیره تر کرده است. فاکتور بحران بر انتخابات تاثیر تعیین کننده داشت؛ شکست جمهوریخواهان را قطعی و همه جانبه کرد، متقابلاً فاکتور انتقال قدرت و در پیش بودن چند ماه اغتشاش در سیاستگذاری و اجرای سیاست، به سهم خود بر وخامت بحران اقتصادی در آمریکا و جهان میافزاید. در دوره بحران روز و هفته برای کنترل ورشکستگی زنجیره ای بانکها و صنایع مهم است، چه رسد به ماه. اقتصاد "بیمار آمریکائی" در این دوره فترت ضایعات سنگین میبیند. نوشداروی سرمایه دولتی بعد از مرگ بانکهای بیمار میسرند. این سرنوشت گلوی AIG بزرگترین غول بیمه بانکهای آمریکا را میفشارد که ورشکستگی آن ابعاد بزرگ پیامدهای زنجیره ای، در بانکهای این ور و آن ور دنیا تا بودجه فلان مدرسه ابتدائی استکلهم (فاکت مشخص) را در پی خواهد داشت. همه این بخت برگشته ها روزی فکر کرده اند AIG امنترین بیمه دنیاست که اندوخته شان را در آن نگاه دارند، حالا این امن ترین نقطه، خود بزرگترین نقطه ضعف امنیت مالی دنیا شده است. مکانیسم بروز و انتشار بحران دوره ای از نقطه انفجار اولیه به بقیه جهان، تابع خصلت و خصوصیات امروزی سرمایه داری است. سرمایه داری جهانی (گلوبال) معاصر، ادامه سرمایه داری دوره امپریالیسم است که منظره نهائی اقتصاد سرمایه داری آخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ بوده و تا به امروز هست. در دو دهه اخیر ترم "جهانی شدن"، globalisation، ورد زبان همه و مفهوم کلیدی توصیف تازه ترین وضعیت اقتصاد سرمایه داری در آخر

کمونیسیت: این روزها نمایندگان و سخنگویان بورژوازی نیز از پایان ریگانیسم و تاچریسم و از تحولانی در سطوح ایدئولوژیک و استراتژیک صحبت میکنند. میدانیم که ریگانیسم و تاچریسم تا آنجا که توانستند خدمات زیادی به سرمایه داری کردند، با توجه به این، آن قلمروهای ایدئولوژیک و استراتژیک که بورژوازی بعد از این بحران و بعد از پایان ریگانیسم و تاچریسم میخواهد به آن وارد شود کدامها هستند؟ خلاصی را که بورژوازی غرب با زیر سوال رفتن بازار آزاد به آن دچار میشود با چه راه حلهایی میتواند پر کند؟

فاتح شیخ: بیگمان بحران توامان اقتصادی و سیاسی - استراتژیک در آمریکای مهد ریگانیسم و انگلستان مهد تاچریسم به معنی پایان دوره ریگانیسم و تاچریسم هست. این هم درست است که ریگانیسم و تاچریسم خیر خود را به سرمایه داری رسانده اند و رفته اند. همچنانکه سرمایه داری دولتی و محدود کردن مکانیسم بازار هم در دوره معینی و در کشورهای معینی خیر خود را به رشد شتابان سرمایه داری و صنعتی شدن بخشهای عقبمانده تر سرمایه داری رسانده بود و سقوط بعدی آن نشانه ناکارائی آن در مقطع به کار بستنش توسط جناحهای از بورژوازی نبود. ریگانیسم و تاچریسم و بطور کلی نئولیبرالیسم یک دستگاه فکری اشتباه و انحراف در ارزیابی از کارائی نظام بازار آزاد نبودند. خط مشی و استراتژی راست ترین جناح بورژوازی غرب بودند در مقطعی که پس از یک دوره رونق بیست و پنج ساله که بر ویرانه های جنگ دوم جهانی نصیب سرمایه داری شده بود، بورژوازی با بحران اواخر دهه شصت و اوائل دهه هفتاد روبرو شده بود و مخصوصاً با افزایش ناگهانی قیمت نفت در

۱۹۷۳، نیازمند تجدید سازمان سرمایه، تامین جهشی در تکنولوژی برای مقابله با بحران انرژی و با دستمزدهای بالایی که طبقه کارگر در دوره رونق "دولت رفاه" توانسته بود کسب کند، و خلاصه براه انداختن دور جدیدی از انباشت و سودآوری سرمایه بر اساس تشدید استثمار طبقه کارگر و تعرض به دستاوردهایش بود. این استراتژی مبنی بود بر آزاد گذاشتن بازار و عقب بردن دولت به منظور میدان دادن به یک رقابت شدید بر سر سودآوری و بارآوری و کشیدن تسمه از گرده طبقه کارگر. نئولیبرالیسم بازتاب ایده آل یا ایدئولوژی این خط مشی و استراتژی بود. نئولیبرالیسم نام گرفت، چون در کنفرانس برتون وودز ۱۹۴۴ جناح چپ بورژوازی کشورهای پیروز در جنگ، تعدیلاتی بر لیبرالیسم و مکانیسم بازار آزاد تحمیل کرده بود. به این خاطر که برای راه انداختن بازسازی شتابان بعد از جنگ، دخالت دولت در اقتصاد حیاتی بود و برای مقابله با فشار سرمایه داری دولتی در شوروی و بلوک شرق، و تخفیف مبارزه طبقه کارگر هم میبایست آلترناتیوی ارائه داده میشد. در آن شرایط آلترناتیو دم دست همان خط مشی کینزی و سوسیال دمکراسی موجود جناح چپ بورژوازی اروپا بود. این جناح آن موقع دست بالا داشت و در اولین انتخابات بعد از جنگ در انگلستان حزب لیبر را سر کار آورد درحالیکه دوره جنگ چرچیل در راس حزب کنسرواتیو، انگلستان را به پیروزی رسانده بود.

میخواهم بگویم هم آلترناتیو دخالت دولت در اقتصاد بعد از جنگ دوم از ضروریات حرکت سرمایه و رشد سودآوری آن سرچشمه میگرفت و عملاً به یک دوره بیست و پنج ساله رونق منجر شد و هم ریگانیسم و تاچریسم و نئولیبرالیسم از ضرورت مقابله بورژوازی با بحران دهه هفتاد در آمد. بورژوازی در آن دوره جز آزاد گذاشتن بازار و عقب کشاندن دولت و در واقع گذاشتن اقتدار دولتی پشت بازار آزاد آلترناتیو دیگری سراغ نداشت. جناح راست افراطی ریگانی و تاچری این نیاز بورژوازی را تشخیص دادند و بدست گرفتند. جمله مشهور تاچر:

**There Is No Alternative (TINA)** خطاب به جناح چپ بورژوازی بود و جناح چپ هم به مدت سه دهه به آن گردن گذاشت. این آلترناتیو خیر خود را به کل بورژوازی رساند و خدمت خود را کرد. انقلاب تکنولوژیک و انفورماتیک بر مبنای جهش صنعت و سرمایه دوره بعد از جنگ دوم به کمک این آلترناتیو تحقق یافت. سرمایه داری دولتی بلوک شرق در جریان تشدید رقابت جهانی و عدم توانایی در کسب بموقع نتایج انقلاب تکنولوژیک و انفورماتیک شکست خورد و فروپاشید. دستیابی سرمایه به همه کره زمین و به استثمار کشیدن جمعیتی عظیم از طبقه کارگر چندین برابر حجم پیشین، آنهم با دستمزد بسیار نازل و بیحقوقی بسیار فاحش، یکباره جهشی در انباشت سرمایه جهانی و مقدم بر همه در انباشت سرمایه در مراکز بانکی و صنعتی غرب ایجاد کرد که از رهاترین رویاهای جناح راست بورژوازی هم فراتر بود.

بر اثر همین تحولات عظیم و شگرف، امروز جهان به موقعیت و شرایط بسیار متفاوتی فرارفته است که با دوره بعد از جنگ دوم و مخصوصاً دوره بعد از عروج

ریگانیسم و تاچریسم قابل مقایسه نیست. تغییرات تعیین کننده ای در اقتصاد سرمایه داری و بر مبنای آن در بالانس دولتهای امپریالیست و قدرتهای بزرگ اتفاق افتاده است. بعد از سقوط شوروی و بلوک شرق، علاوه بر اینکه کل آن بلوک به قلمرو بازار آزاد پیوست، بخش بزرگی از آن در جریان یک دوره محدود تجدید تقسیم جهان زیر کنترل آمریکا، به بلوک غرب پیوست. اقتصاد آمریکا از دو دهه پیش رو به افول گذاشته بود و شکست آمریکا در پروژه ای که برای تحمیل صادرات اقتصادی و سیاسی خود بر جهان در پیش گرفته بود، آن افول اقتصادی را تسریع کرد. مخارج نظامی و کسر بودجه عظیم هم سر بار افت اقتصادی گشت. در دوره سلطه بی نظمی جهانی و رشد رقابت اقتصادی در مقیاس بازار آزاد جهانی، اقتصادهای جدیدی سر بر آوردند، با خروج از دایره عقیماندگی به جرگه پیشرفته ها پیوستند و با برخورداری از منابع ارزان و مهمتر از آن استثمار نیروی کار ارزان صدها میلیون کارگر، از قدرت رقابت بسیار بالایی در برابر اقتصادهای کشورهای سنتی درجه اول قرن بیست برخوردار شدند.

در این میان قدرت امپریالیستی روسیه، وارث دو امپراتوری تزاری و شوروی، با سروسامان دادن به اقتصاد خود این بار بر اساس بازار آزادی وحشیانه تر از غرب، توانسته است با قدرت به میدان بیاید و مجدداً آمریکا و اروپا را به مصاف بطلبد. این در شرایطی است که اروپا هم از نظر اقتصادی و هم از زاویه سیاست جهانی مایل به سازش با آن در عین حفظ اتحاد خود با آمریکاست.

این واقعیت تغییر یافته و همچنین واقعیت عظیمتر پیوستن جمعیت صدها میلیونی به صفوف طبقه کارگر جهانی، بورژوازی را در مقیاس جهان ناگزیر میکند که تغییرات جدیدی در آرایش جهانی خود ایجاد کند. بحران اقتصادی اخیر حکم قاطع خود را در مورد ضرورت ایجاد تغییرات اساسی صادر کرد. در مورد آمریکا بطور مشخص، در ادامه دو دهه نقب زدن موش کور اقتصاد، روند افول اقتصادی آن با انفجار بحران اخیر، به فروریختن صادرات جهانی در اقتصاد و سیاست منجر شده است. این بنیاد اقتصادی تغییراتی است که بورژوازی ناگزیر است در قلمروهای ایدئولوژیک و استراتژیک خود بدهد. تا همینجا شکست خط مشی و استراتژی و ایدئولوژی نئولیبرالی ریگانی تاچری محرز است. اما مشخصات آلترناتیو آن، حتی در خطوط کلی، هنوز از جانب هیچیک از جناحهای بورژوازی و متفکرانشان ارائه نشده است. خلاء و اغتشاش فکری کاملی بر جبهه بورژوازی حاکم است. این را بر خوردهای مغشوش و متناقض سران بورژوازی به بحران اخیر و چاره جوئی آن به خوبی نشان داد.

زیر سوال رفتن بازار آزاد از جانب بورژوازی، نتیجه گیری زودرس و نادقیقی است. دخالت دولت در اقتصاد در دوره بحران همیشه بعنوان مکمل نظام بازار آزاد، وجود داشته و دخالتهای تاکسونی دولتهای غربی از این حد فراتر نرفته است. در کنفرانس واشنگتن هم با اینکه گوردن براون بارها آن را "برتون وودز ۲" (Bretton Woods 2) نامگذاری کرد اما نه خود او در این زمینه ایده روشنی ارائه داد و نه نتایج محدود و کلی کنفرانس، هیچ شباهتی به کنفرانس برتون وودز سال

۱۹۴۴ داشت. تنها وجه مجاز کننده این تشبیه اینست که برتون وودز ۱۹۴۴، خط پایان یک دوره از لیبرالیسم بازار آزاد و ورود به دوره جدیدی از دخالت دولت در اقتصاد بود. اما مشکل تشبیه در این است که شرایط امروز جهان، آن نوع و آن درجه از دخالت دولت در اقتصاد سرمایه داری را تحمل نخواهد کرد. اغتشاش کمپ بورژوازی هم ناشی از این است که همه راههای تجربه شده شان به انتها رسیده است بی آنکه آلترناتیو جدیدی داشته باشند. هر بحران دوره ای سرمایه داری از بحرانهای قبلی شدیدتر است و سرمایه داری را یک قدم به نابودی نزدیکتر میکند. بحران کنونی میتواند همچو بحرانی باشد. سرنوشت بحران را کنفرانس واشنگتن تعیین نمیکند، نبردهای طبقاتی آتی برخاسته از دل این بحران تعیین خواهد کرد. عروج مجدد مارکس در این دوره نشان از فضائی دارد که در آن عروج مبارزه طبقاتی، چشم انداز پایان سرمایه داری و ضرورت و امکان سوسیالیسم برجسته شده است. شیخ کمونیسیم مجدداً نه فقط در اروپا، در جهان به حرکت در آمده است.

کمونیسیت: شما در مصاحبه با نشریه پرتواز بازتعریف مناسبات کار و سرمایه در دل این بحران صحبت کرده اید، میتوانی بیشتر در این مورد توضیح دهید که منظور از بازتعریف مناسبات کار و سرمایه برای بورژوازی در این دوره عمل چیست و خود را در چه شکل یا اشکال احتمالی ای نشان میدهد؟

فاتح شیخ: باز تعریف رابطه کار و سرمایه برای بورژوازی در دوره بحران در یک کلام تشدید استثمار طبقه کارگر و تعرض به دستاوردهای جهانشمول آن است. بحران دوره ای در عین حال که بیانگر حاد شدن تناقضات درونی سرمایه است، مکانیسم عملی تخفیف آن هم هست. مکانیسم تخفیف بحران در درجه اول متوجه رابطه سرمایه با کار است. تعرض به طبقه کارگر در پاسخ به این بحران هم اکنون در مقیاس جهان جریان دارد. بیکارسازیها آنقدر وسیع و همه گیر است که نیاز به ذکر آمار ندارد. در مقیاس جهان صحبت از دهها میلیون بیکاری جدید است که بیشتر در آمریکا و اروپا گریبان طبقه کارگر را میفشارد. یک ربع میلیون فقط در ایران در این مدت به میلیونها بیکار اضافه شده است. کاهش دستمزد یک مولفه دیگر این بازتعریف است. بورژوازی غرب در عرصه رقابت با چین و هند و برزیل و حتی روسیه با این پارادوکس روبروست که آنها از برتری استثمار صدها میلیون کارگر بیحقوق با دستمزد ارزان برخوردارند، درحالیکه برتری پیشین غرب در عرصه تکنولوژی مثل سابق نمانده است. بنابراین راهی ندارد جز اینکه بکوشد دستمزد و دستاوردهای حقوقی نیروی کاری را که مستقیماً استثمار میکند زیر فشار بگذارد. تورم بالا یک ابزار پائین کشیدن غیر مستقیم دستمزد از طریق کاهش قدرت خرید آن است. تورم در اروپا مطابق قرارداد ماستریخت نباید از ۲ "بالا تر باشد امروز از ۵" هم بالاتر است. در آمریکا از این هم بالاتر رفته است.

با این تعرضات بورژوازی، شیپور نبردهای طبقاتی تعیین کننده زده شده است. باز تعریف رابطه سرمایه و کار یکی از مکانیسمهای تخفیف بحران در دست بورژوازی است که معنای دیگری جز تعرض

همه جانبه طبقه بورژوا و دولتهای آن به طبقه کارگر ندارد و در هر دوره اشکال معینی به خود میگیرد. در این دوره امکان دارد به شکل فشار فوق برنامه بر دستاوردها و دستمزد و معیشت طبقه کارگر اروپا و آمریکای شمالی پیش برود و به یک رویارویی طبقاتی گسترده در این دو قاره میدان بدهد. تعرض بورژوازی و تحرکات اعتراضی طبقه کارگر علیه آن هر دو جریان دارد و اخبار آن را هر روز می شنویم. در شرایطی که سیستم اتحادیه ای نمیتواند جوابگوی تعرضات بورژوازی باشد، بسیار ممکن است که بر بستر مادی نبردهای طبقاتی و در پرتو احیاء توجه به میراث فکری و انقلابی مارکس، جهان به زودی شاهد تولد و عروج احزاب کمونیستی طبقه کارگر و طرح شدن آلترناتیو پرولتری کمونیستی به بحران جاری باشد.

کمونیسیت: بازسازی اقتصاد در کشورهای غربی بعد از جنگ دوم جهانی و در نتیجه وجود درجه بالایی از رشد به بورژوازی این کشورها امکان داد به "دولت رفاه" جامه عمل بپوشانند. در این دوره با استناد به شکست بازار آزاد، عده ای از بازگشت به "دولت رفاه" و یا سرمایه داری دولتی صحبت میکنند، آیا این بازگشت ممکن است؟ اگر نیست چرا؟

فاتح شیخ: در دو ماه اخیر بارها تاکید کرده ام که نه شکست بازار توصیف دقیقی از بحران جاری است و نه با این بحران، بازگشت به سرمایه داری دولتی و "دولت رفاه" در دستور هیچ جناحی از بورژوازی قرار گرفته است. باز تعریف رابطه بخشهای مختلف سرمایه و در راس آن رابطه سرمایه دولتی و خصوصی، بخشی از پروسه بازسازی سرمایه داری و بخشی از مکانیسم تخفیف بحران هست. ولی تصور نمیکنم این بازتعریف تا آنجا برود که بشود عنوان بازگشت به سرمایه داری دولتی و "دولت رفاه" به آن داد. آنچه بیشتر در دستور روز بورژوازی جهانی در جریان این بحران است، در درجه اول بازتعریف مناسبات قدرتهای بزرگ با یکدیگر و با قدرتهای اقتصادی تازه عروج کرده مانند چین و هند و برزیل است. محو شدن تصویر باشگاههای گروه G7 و G8 - گروه ۲۰ - G20 جدیداً جدی گرفته شده گروه ۲۰ - G20، بخصوص در کنفرانس اخیر واشنگتن، بخشی از کاربست عملی این بازتعریف است که هنوز مولفه های سیاسی و حقوقی آن مبهم است و باید دید در ماههای آتی و بویژه در کنفرانس دوم همین باشگاه در اواخر مارس سال آتی به چه اشکال معینی در خواهد آمد. همچنین بازتعریف مناسبات این باشگاه با حوزه دوم دنیا یعنی حوزه کار ارزان و مقصد صدور سرمایه، بخش دیگری از این بازتعریف است. هیچیک از اینها مستلزم بازگشت هیچ بخشی از بورژوازی جهان و دولتهایشان به سیستم فروریخته سرمایه داری و "دولت رفاه" نیست. این سیستم ها در دوره ای خیر خود را به سرمایه داری رسانده اند و رفته اند. بعلاوه رشد مبارزه طبقاتی و سطح آگاهی کارگر امروز هم توسل بورژوازی به آن سیستمها برای تحمیل سازش طبقاتی را بیشتر خواهد کرد. سرمایه داری امروز زیاد تعدیل بردار نیست. جنبش رفرمیسم بورژوازی که سنتا پایه اجتماعی سرمایه داری دولتی و "دولت رفاه" بوده است، امروز یکی از ضعیفترین و

بپیایه ترین گرایشهای بورژوازی است. عدم استقبال کنفرانس واشنگتن از رویای نوستالژیک گوردن براون درباره برتون وودز ۲ تاکید کننده این واقعیت است.

*کمونیسیت: در غیاب بازار آزاد عده ای از سلطه مدل چینی و یا حتی روسی بر اقتصاد بورژوازی سخن میگویند، آیا تحمیل مدل سرمایه داری چینی برای مثال بر طبقه کارگر در کشورهای غربی ممکن است؟ اصولاً این بحث میتواند محلی از اعراب داشته باشد؟*

*فاتح شیخ: تقلید از مدل چینی و روسی و غیره در دو عرصه میتواند مطرح باشد. یکی در عرصه میزان کنترل دولت بر بانکها و بطور کلی بر اقتصاد که ظاهراً تمایل همه بورژوازی به حرکت در این جهت است، اما این به معنی امکان سلطه این مدلها بر اقتصاد سرمایه داری به فرض در غرب نیست. غرب الگو و مدل خود را دارد. دوم در عرصه تولید و بازتولید نیروی کار ارزان و بیحقوق نگاهداشتن طبقه کارگر است که رونمای سیاسی متناسب با آن هم شیوه خاص استبدادی است که بر آن کشورها حاکم است. کانال تولید و بازتولید نیروی کار ارزان، یک کانال جهانی است. این یک عرصه مهم رقابت جهانی اقتصادهای بزرگ دنیاست و مدل آن از چین و روسیه گرفته نمیشود. سیر تحول این رقابت و همچنین سیر مبارزات طبقاتی آنی، در این زمینه نقش تعیین کننده خواهند داشت. مدل چینی و روسی هم در جریان این بحران، خود در معرض تغییر خواهند بود. از طرف دیگر، بورژوازی جهانی اگر هم بخواهد نمیتواند مدل چینی و روسی را به طبقه کارگر تحمیل کند. مدل روسی و چینی را طبقه کارگر جهانی و در صف مقدم آن طبقه کارگر اروپا نخواهد پذیرفت. دستاوردهای طبقه کارگر تاریخاً در غرب بدست آمده و در هم شکستن مقاومت طبقه کارگر اروپا در دفاع از این دستاوردها نزدیک به محال است. تاجریسم و ریگانیسم موفق نشدند، جانشینان شکست خورده شان شانس بهتری ندارند. اتفاقاً شکست ریگانیسم و تاجریسم در جهان، زمینه را برای آلترناتیوهای دست راست تر چینی و روسی و غیره نامساعدتر کرده است. در هر حال یک امر مسلم است: دفاع از دستاوردهای دو قرن مبارزه طبقاتی برای طبقه کارگر جهانی و بشریت در مقابل مدلهای دست راستی چینی و روسی و غیره در این دوره بر دوش طبقه کارگر اروپا و بخش آگاه و پیشرو و کمونیست جنبش گارگری جهان خواهد بود.*

*کمونیسیت: با افول آمریکا بعنوان ابر قدرت جهانی واضح است که تناسب قوای میان قطبهای بورژوازی، قدیم و جدید بهم میخورد، صف بندیهای جدید شروع شده و شروع میشود، با توجه به تقسیم مجدد جهان که مدتهاست شروع شده و در دستور کار دول امپریالیستی قرار دارد، شما این وضعیت و آینده مردم جهان را در وسط این معرکه چگونه می بینید؟*

*فاتح شیخ: آنچه تا امروز روشن است سقوط صدارت و هژمونی جهانی آمریکا در اقتصاد و سیاست هر دو است. این در شرایط کنونی به معنای عروج یک ابرقدرت دیگر نیست. بالانس واقعی ایجاد میکند که آرایشی چندقطبی شکل بگیرد. دارند این تصور واهی را دامن میزنند که گویا*

چنین آرایشی باعث بالانس بیشتر در جهان و حتی برقراری صلح خواهد شد! چنین تصویری نه فقط خام و واهی که وقیح است. رقابت در میان قطبها و قدرتهای امپریالیستی بیشتر و شدیدتر خواهد شد و در نتیجه خطر بروز جنگ و عروج فاشیسم جدی است، نه امید صلح و آرامش. به نظر میرسد با روی کار آمدن دمکراتها در آمریکا زمینه برای نزدیکتر شدن اروپا و آمریکا در دل این رقابتهای و قرار گرفتنشان بر یک پلاتفرم برابر در قیاس با بالادستی پیشین آمریکا مساعدتر شده است. هر دو طرف به ایجاد همکاری و اتحاد در برابر روسیه و ائتلاف روسی - چینی نیاز دارند. ناتو لولای مشترک نظامی آنهاست که نقش و جایگاه آن را از نو تعریف خواهند کرد. با این حال اروپا میکوشد روابطش با روسیه را خصمانه نکند. زمینه مادی و واقعی برای نزدیکی و همکاری اروپا با روسیه بیشتر از آمریکاست. در سطح وسیعتر بین المللی چین به میدان خواهد آمد اما فعلاً با تکیه به برتری اقتصادی و کالاهای ارزانش، نه با قدرت نظامی. اگر زمانی در برابر کالاهای ارزان اروپا هیچ دیوار چینی قدرت مقاومت نداشت ("مانیفست کمونیست")، امروز با تبدیل چین به یک قدرت تولیدی بزرگ متکی به استعمار صدها میلیون نیروی کار ارزان، هیچ دیواری نمیتواند جلو صدور کالاهای ارزان چین را بگیرد. این نقطه قدرت اقتصادی و تجاری در راهگشایی چین به باشگاه قدرتهای درجه اول دنیاست بی آنکه ناگزیر شود در این مرحله با یک یا چند قطب در برابر دیگران رابطه جداگانه برقرار کند. چین میتواند هم با غرب و هم با روسیه رابطه داشته باشد و منافع واقعی در این مرحله حفظ موازنه بین آنها به نفع پیشروی خود و دفاع از منافع ویژه خود در رقابتهای آتی است. چین بویژه در گسترش رابطه با بخشهای عقبمانده جهان، در مقایسه با دیگر قدرتهای بزرگ دست بازتر و بالاتری دارد.

*کمونیسیت: برویم سراغ اپوزیسیون بورژوازی راست طرفدار بازار آزاد برای مثال در کشورهای نظیر ایران، همچنین در کنار اینها احزاب ناسیونالیست و گروههای قومی که به راست جامعه و آمریکا امید بسته بودند، اینها در این دوره انگار اتفاقی نیفتاده کاملاً ساکتند، چرا؟*

*فاتح شیخ: اپوزیسیون ایرانی راست طرفدار غرب و طرفدار بازار آزاد، مسلماً با شکست نئولیبرالیسم و ریگانیسم و تاجریسم متحمل شکست ایدئولوژیک شده است. ولی اینطور نیست که این اپوزیسیون نان به نرخ روز خور، نتواند خود را با اوضاع جدید انطباق دهد. تا جمهوری اسلامی بر سر کار است حتی اگر هم غرب با آن کنار بیاید و یا آن رژیم جای خود را در رکاب غرب پیدا کند، باز اپوزیسیون طرفدار غرب جایگاهی در صحنه سیاست ایران بمثابه یک گروه فشار بر رژیم اسلامی، خواهد داشت. شخصیت ها، احزاب، چهره ها و مهره های این طیف اپوزیسیون بالا و پائین میشوند ولی کل طیف با موقعیت ضعیف یا قوی در صحنه خواهد ماند. همچنانکه یک جناح تعدیل خواه در رژیم تا روزی که این رژیم هست، جایی و دلیلی برای وجود دارد. در حال حاضر گروههای اپوزیسیون راست طرفدار غرب، اعم از سلطنت خواه یا جمهوریخواه، موضع و موقعیت ضعیفی دارند. بنابراین*

تلاش آنها برای انطباق دادن خود با دوره بعد از بوش و اویزان شدن به اواما بعنوان یک منجی از آسمان رسیده، بسیار فشرده است. اقبال سابق را هرگز دوباره نخواهند داشت همچنانکه هیچ جناح داخل رژیم هم نخواهد داشت. به نظرم دوره آتی دوره تشدید مبارزه طبقاتی کارگران و بر این مبنا تقویت جنبش طبقاتی و مردمی برای سرنگونی رژیم زیر پرچم آزادی و برابری است. این پرچم هم اکنون در جامعه برافراشته شده و شناخته شده است و میتواند نیرو بگیرد. با به میدان آمدن نیرومند این جنبش است که ستاره بخت اپوزیسیون پروغرب تماماً افول خواهد کرد.

*کمونیسیت: سواستی هم در مورد تاثیر این بحران بر سرمایه داری ایران و حکومت اسلامی سرمایه، در نماز جمعه یکی دو هفته قبل، رفسنجانی بر خلاف خامنه ای و احمدی نژاد که بحران اخیر در کشورهای سرمایه داری غرب را "گوشمالی الهی" نام نهادند، سران جمهوری اسلامی را از این کار برحذر داشت و آن را به تسونامی ای تشبیه کرد که باید برای آن فکری بکنند. شما تاثیرات بحران اخیر را بر جمهوری اسلامی چگونه می بینید؟ فکر می کنید ابعاد این بحران در کنار کاهش قیمت نفت که شاهرگ حیاتی جمهوری اسلامی است چه تاثیری بر وضعیت مردم و اوضاع سیاسی ایران خواهد گذاشت؟ در صورت تعمیق این بحران در جمهوری اسلامی مردم با چه وضعیت احتمالی ای روبرو خواهند شد و چکار باید بکنند؟*

*فاتح شیخ: تاثیرات شدید این بحران بر سرمایه داری ایران و بر موقعیت رژیم اسلامی سرمایه تا هم اکنون آشکارا خود را نشان داده است. نه فقط کاهش قیمت نفت که زنگ خطر جدی برای رژیم و کلا حرکت سرمایه در بازار داخلی ایران است، بلکه امواج دیگر سونامی بحران، پیکر این کشتی شکسته را دیر یا زود بیشتر و بیشتر به لرزه در خواهد آورد. اقتصاد ایران یک بحران عمومی دیرینه را با خود یدک میکشد که وجود رژیم اسلامی و کنده شدنش از پیکره سرمایه داری جهانی سرچشمه آن بوده و هست. نبود ساختار اقتصادی، نبود رابطه ارگانیک و فونکسیون کننده بین اقتصاد ایران و اقتصاد جهان، حرکت سرمایه در ایران و موقعیت رژیم اسلامی حاکم را در برابر بحران جاری بشدت آسیب پذیر کرده است. مکان اقتصادی ایران در تقسیم کار بین المللی و مکان آن در تقسیم جهان بعد از جنگ دوم در کمپ غرب بوده است. این مکان عوض نشده است. برای عوض شدن آن، لازم است تحولات جهانی مهمتری در این جهت عمل کند، که ممکن است اتفاق بیفتد ممکن است نیفتد. سرمایه جهانی از طریق رانت نفت به ایران صادر میشود و کانال آن همچنان اساساً غرب است. رژیم اسلامی سرمایه در ایران و کلا حرکت سرمایه در ایران تا به حال فقط قادر به حفظ بقای اقتصادی بوده است. همین درجه از فعل و انفعال اقتصادی در حد بقا از این به بعد، هم به دلایل اقتصادی مرتبط با این بحران و هم به دلایل سیاسی، با شرایط دشوارتری روبرو خواهد شد. با بحران جاری و ضرورت بازتعریف مناسبات میان قدرتها و مناسبات بین المللی و با شیفت قدرت در آمریکا میدان مانور رژیم اسلامی در شکاف رقابتهای بین المللی چه بسا تنگتر خواهد شد، در حالیکه فشار*

مشکلات اقتصادی چند برابر میشود و تردیدی نیست که مبارزه طبقاتی کارگران و اعتراضات توده های محروم جامعه هم بیشتر و سازمانیافته تر و رادیکالتر خواهد شد.

*کمونیسیت: و آخرین و مهمترین سوال در مورد موقعیت کمونیسم در این دوره، شما موقعیت کمونیسم در شرایط دوله فشار شدیدی روی زندگی سخت طبقه کارگر و دیگر توده مردم محروم بگذارد و هم در عین حال میتواند فضای مناسبی برای رشد و گسترش کمونیسم و کارگر ایجاد کند، چگونه می بینید؟*

*فاتح شیخ: دوره، دوره نبردهای طبقاتی تعیین کننده است. این نبردها هم اکنون آغاز شده اند. رشد مبارزه طبقاتی حتی در اشکال دفاعی، بستر مادی و واقعی رشد کمونیسم است. در طول هشتاد سال بعد از شکست انقلاب اکتبر، کمونیسم بورژوازی، رفرمیسم، یونیونیسم و سوسیال دمکراسی، موانع بزرگی بر سر راه پیشرفت کمونیسم طبقه کارگر بوده اند. بعضی از اینها (از جمله کمونیسم بورژوازی روسی، چینی، اوروکمونیسم و غیره) در این دوره از نبرد طبقاتی اساساً از صحنه خارج شده اند، بقیه هم ناتوانی خود حتی در کمک به سنگربندی دفاعی کارگران را در دو دهه گذشته نشان داده اند. بعضاً در برابر مبارزه رادیکال کارگران ایستاده اند و از سرمایه دفاع کرده اند. از طرف دیگر پایان نئولیبرالیسم و ریگانیسم و تاجریسم، این قویترین و وحشی ترین دشمنان طبقه کارگر و کمونیسم، میتواند آغاز دوره عروج کمونیسم باشد. اولاً بخاطر اینکه اینها سی سال علیه کمونیسم و آرمان کارگری هیاهو کردند و مرگ آن را اعلام کردند، در نتیجه شکست آنها میتواند به معنی هموار شدن راه برای پیروزی تعرض طبقاتی کارگر و کمونیسم باشد. ثانیاً در قبال شکست این خط مشی که سه دهه بر حیات کل بورژوازی حاکم بوده، امروز آلترناتیو حاضر و آماده ای از طرف هیچ جناح بورژوازی مطرح نشده است. بورژوازی در برزخ خلاء و اغتشاش ایدئولوژیک بسر میبرد، در مقابل برای مثال فروش آثار مارکس چند برابر شده است. بنابراین بدون هیچ رگه ای از تهییج و اغراق، میتوان گفت زمینه برای احیاء و عروج کمونیسم پرولتری در هفتاد هشتاد سال گذشته هیچگاه به اندازه امروز مساعد نبوده است. شخصاً عروج احزاب کمونیستی رادیکال طبقه کارگر در دل نبردهای طبقاتی آتی در اروپا را علاوه بر ضروری و حیاتی بودن، ممکن میدانم. در عین حال فکر میکنم نیرومند شدن حزب ما و کمونیسم نوع ما در ایران و عراق و تبدیل شدن آن به یک نیروی در معادله جدال قدرت میتواند در کمک به پروسه احیای کمونیسم در روند جاری مبارزه طبقاتی در اروپا و جهان، نقش مهمی ایفا کند. به طریق اولی کسب قدرت سیاسی در ایران توسط طبقه کارگر، میتواند کل معادلات جهانی را به نفع طبقه کارگر و کمونیسم بچرخاند. برای پیمودن این مسیر باید با تمام توان تلاش کرد. به حرکت در آمدن مجدد کمونیسم در جهان امروز، یک شعار نیست، یک واقعیت است. واقعیتی شورانگیز است که انرژی عظیمی را آزاد میکند، و دنیائی از کار در دستور همه کمونیستهای جهان و در دستور خود ما میگذارد.*

# پروستریکا و گلاسنوست آمریکایی

## پرچم آرزوی از پیش بر باد رفته

### در حاشیه انتخابات آمریکا و رئیس جمهوری اوباما

ثریا شهابی

باراک اوباما در بحرانی ترین وضعیت اقتصادی، نظامی و سیاسی آمریکا به مقام ریاست جمهوری این کشور رسید. انتخاب اوباما به مقام رئیس جمهوری آمریکا و نشستن او بر صندلی ریاست قدرتمندترین نیروی سیاسی و نظامی جهان با عکس العمل های متفاوت و غالباً مثبتی در جهان روبرو شده است. عده ای آن را پایان دوره هراس جامعه آمریکا از آینده و آغاز دوره امید به بهبود و تغییر می نامند. برخی انتخاب او را به قدرت رسیدن پرزیدنت دوران انتقالی با برنامه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوت می خوانند. معضلات پیش روی او را با معضلات دوران ریاست جمهوری آبراهام لینکلن و لغو سیستم بردگی سیاهان و موقعیت روزولت و بنیانگذاری "لیبرالیسم مدرن آمریکا"، مقایسه میکنند و شاخص موفقیت و عدم موفقیت او در اجرای وعده های انتخاباتی و فایز آمدن بر مشکلات بحران اقتصادی، نظامی و سیاسی آمریکا را، در این مقیاس ارزیابی میکنند. میگویند که اوباما و حزب دمکرات آمریکا با در دست داشتن تمام اهرم های قدرت، کنگره و مجلس نمایندگان و دولت، میتواند رهبری صالح باشد که در زمانی درست چشمان جامعه آمریکا را بسمت تجدید عهد با سهیم کردن همگان در ثروت جامعه، تعهد در قبال نسل های بعدی، و مسئولیت در قبال جامعه بین المللی، باز کرد. گفته میشود که با عروج اوباما مجدداً همچون دهه ۶۰ و ۷۰ احزاب منسوب و معطوف به منافع طبقه کارگر شانس دخالت در سیاست را از طریق به کرسی نشاندن نمایندگان "احزاب لیبر" را می یابند.

این تبیین ها مستقل از هر درجه دوری از حقیقت ماجرا و اغراق، به واقعیتی متکی است، واقعیت این که انتخاب اوباما رویدادی متعارف در تاریخ انتخابات و حاصل یک جدال انتخاباتی روتین در آمریکا نیست. عروج اوباما با پرچم اصلاحات در سیاست داخلی و خارجی، در منجلاب حاکمیت دست راستی ترین سیاست های حزب جمهوریخواه، تحول سیاسی مهمی است. این تحول محصول و پیامد بحران اقتصادی است که در آستانه کاندیداتوری اوباما در آمریکا بروز کرد.

انتخاب یک سیاهپوست، دوره آمریکایی - کنیایی، با پیشینه برخاسته از یک خانواده غیر مذهبی - آته ایستی، طرفدار تامین اجتماعی، و طرفدار محدود کردن قدرت کمپانی های مالی و طرفدار محدودیت اختصاص بودجه به تسلیحات اتمی، سناتوری که مخالف حمله به عراق بود و امروز طرفدار خروج نیروهای آمریکا از عراق است، کسی که وعده بهداشت عمومی و بهبود آموزش و پرورش و کمک به طبقات غیر مرفه را میدهد، کسی که برخاسته از قشر سنتا ممتاز جامعه نیست، یک روند عادی در مبارزات انتخاباتی آمریکا نیست.

واقعیت این است که به بن بست رسیدن اقتصاد بازار زآزآزاد و به گل نشستن ناوگانهای میلیتاریستی سیاست خارجی آمریکا، مردم آمریکا را برای دفاع از خود به میدان کشید. انتخاب اوباما و حمایت وسیع مردم آمریکا از او، تجلی اعتراض وسیع مردم، انزجارشان از میلیتاریسم و افسارگسیختگی سرمایه در تحمیل فقر و فلاکت به مردم و بیانگر برتری بشریت متمدن بر بربریت سرمایه در آمریکا است، بدون اینکه اوباما و حزب دمکرات الزاماً خود نماینده آن باشند. رای به اوباما رای "نه" مردم آمریکا به دست راستی ترین سیاست های داخلی و خارجی آمریکا است که نزدیک به سه دهه جهان را به جنایت و هراس و جنگ و فقر و تباهی کشانده است.

آمریکا ثروتمندترین جامعه جهان با عظیم ترین بودجه دولتی، جامعه سرمایه داری با دولت امپریالیستی است که در آن ۴۵ میلیون نفر از بیمه درمانی محروم اند، ۶.۱ درصدی نیروی کار آن بیکار و خانواده هایشان در معرض فلاکت اند و این تازه آغاز روند بیکارسازی های به مراتب وسیع تر است. جامعه ای که در آن عمیق ترین شکافهای طبقاتی موجود است.

اوباما رئیس جمهوری است که بر خلاف پلاتفرم های امپریالیستی - میلیتاریستی و سوپر راست و ارتجاعی بوش و حزب محافظه کار، وعده کاهش نرخ بیکاری، افزایش بیمه درمانی و کاهش نرخ بیکاری، افزایش بودجه آموزش و پرورش کودکان، افزایش درآمد اکثریت مردم کم درآمد با کاهش مالیات بر درآمد آنها، و سالم سازی محیط زیست را میدهد. او بعلاوه اعلام کرده است که در زمینه سیاست خارجی با ایران بدون قید و شرط حاضر به مذاکره است و قصد خروج سربازان آمریکایی از عراق را دارد و از میلیتاریسم بوش فاصله جدی دارد.

اما عروج اوباما و شیفت روند سیاسی در آمریکا از دست راستی ترین و میلیتاریستی ترین سیاست ها به سیاستی معطوف به تامین اجتماعی و حل مناقشات به شیوه های مسالمت آمیز و اصلاحات، حاصل یک برنامه ریزی از بالا، طرح و نقشه از پیشی و یک دست بدست شدن ساده قدرت از بالا نیست. این دست بدست شدن قدرت، هرچند که به مسالمت آمیز ترین شکل و توسط مکانیسم رقابت دو حزب پارلمانی صورت گرفت، اما اساساً نه نتیجه مبارزات انتخاباتی و رقابت دو حزب سیاسی که نتیجه تحرکی از پائین و دخالت مردم بود.

نتخاب اوباما برآیند تقابل دو جنبش در جامعه آمریکا بود که خود را در مبارزه انتخاباتی دو حزب پارلمانی به نحو فشرده ای متجلی کرد. صف آرای دو حزب جمهوریخواه و دمکرات، شخصیت هایی که هر حزب برای انتخاب در مقابل مردم قرار دادند، بنحو سمبولیکی جوهر مطالبات دو جنبش متخاصم، دو صف مختلف، ارتجاع و

ترقی خواهی را در خود منعکس میکرد. دو حزب دمکرات و جمهوریخواه در کمپین های انتخاباتی شان مستقیماً بر دو جنبش اصلی در جامعه بشدت ملتهب آمریکا که شوک بحران اقتصادی سر تا پایش را به لوزه انداخته و موجودیتش را تهدید میکند، سرمایه گذاری کردند. حزب جمهوریخواه بر جنبش سوپر ارتجاعی - مذهبی طبقه متوسط آمریکایی نژادپرست و خادم کت بسته سرمایه تکیه کرد، ترکیب آقای مک کین این "ستاره" جنگ آمریکا در ویتنام و خانم سارا پیلین که عصاره عقب ماندگی، سطحی گری و مذهب زدگی آمریکایی "تهی مغز" بود، را بعنوان مهره های اصلی جدل پیش گذاشت. در مقابل حزب دمکرات که موفقیت و پیروزی اوباما بر خانم کلینتون را یدک میکشید، باراک اوباما با پرونده ای ضد جنگ و اصلاح طلب را در مقابل گذاشت و بر نفرت بر حق بشریت متمدن در آمریکا، طبقه کارگر، اعتراض اکثریت کارکن و محروم جامعه آمریکا، تکیه کرد. اوباما و حزب دمکرات بر نفرت و انزجار اکثریت جامعه آمریکا از میلیتاریسم و توحشی که بوش و دولت محافظه کار آن را نمایندگی میکنند، بر امید مردم آمریکا برای تغییر و خلاصی از منجلابی که بر سرشان و برسر مردم دنیا ریخته است، سرمایه گذاری کردند بدون اینکه حزب دمکرات و اوباما نماینده این انتظار و امید و توقع باشند.

#### معضلات و آرزوهای از پیش بر باد رفته

موقعیت اوباما و اصلاحات مورد نظرش، بیش از آنکه به موقعیت لینکلن و روزولت و تاریخ قبل از جنگ سرد شبیه باشد، به موقعیت گورباچف و گلاسنوست و پروستریکایش شبیه است. بن بست اقتصاد دولتی در شوروی و برتری اقتصاد بازار آزاد، به گورباچف امکان و فرصت پیاده کردن گلاسنوست و پروستریکا را نداد. گلاسنوست در مقابل دمکراسی تاریخاً موجود غرب بازی کودکانه ای بود و پروستریکا در مقابل دهان باز و تاریخاً گشاد اقتصاد بازار آزاد غرب، تسمیرین کوچکی بود. برنامه سیاسی و اقتصادی گورباچف شکست خورد به این دلیل که سیستم اقتصادی و ساختار سیاسی در شوروی قابل اصلاح نبود. بعلاوه قطب پیروز، اقتصاد بازار آزاد با روینای قدیمی اش برتری اش را تاریخاً به سرمایه داری دولتی و روینای توتالیتر آن تحمیل کرده بود و فی الحال در صحنه بود. سرمایه داری در شوروی سابق برای تغییر ساختاری، ناچار بود خود را به الگوی از قبل موجود سیاسی و اقتصادی، به کمپ پیروز اقتصاد بازار آزاد و روینای "دمکراسی" آن تسلیم کند.

عروج اوباما، تحولی بر متن تناقضات پاسخ نگرفته دو دهه قبل و پس از سقوط شوروی است. بن بست "اقتصاد بازار آزاد" در آمریکا و تحول در روینای سیاسی آن، روندی در ادامه جهان پس از پایان جنگ سرد است با تناقضات حل نشده آن. هنوز جهان یک قطبی سرمایه، جهانی که در آن هیچ "نظم نوینی" جانشین نظم قدیمی "همه چیز بر محور دو قطب شوروی و آمریکا"، نشده است، تناقضات پیشین را یدک میکشد. دو دهه سیاست های جنایتکارانه امپریالیستی - میلیتاریستی آمریکا و تخریب عراق و افغانستان و

ارباب جهانیان به خاطر جنگ تروریستها و ... برای حفظ سرکردگی آمریکا و شکل دادن به یک "نظم نوین"، به شکست کشیده شد. امروز تناقضات قدیمی پس از پایان جنگ سرد در ابعاد عمیق تری سر باز کرده است و قدرت های سرمایه را بدون واسطه رو در روی هم قرار داده است. بحران مالی در آمریکا و شکست پروژه های "گنظم نوینی" آن، رقابت و تخصیص بین قدرت های سرمایه، چین و روسیه و آمریکا و اروپا را تشدید و تعمیق کرده است و ضرورت تجدید تقسیم جهان را به تنها "ابرقدرت" جهان، آمریکا تحمیل میکند. این شرایط مهر خود را بر سیاست های اعلام شده اوباما، توانستن و نتوانستن های او، و بر جهت گیری های هر نیروی سیاسی، در قدرت یا در اپوزیسیون، میزند. اوباما قدرتی را تحویل گرفته است که علاوه بر گرفتاری نظامی و سیاسی در باطلاق عراق و افغانستان، بالاترین قدر مطلق کسری بودجه تاریخ آمریکا، کسری بودجه ۵۰۰ بیلیون دلاری، را به ارث برده است. کاهش کسری بودجه یکی از وظایف فوری حزب دمکرات آمریکا است. دولتی را تحویل گرفته است که یک سوم بودجه آن از منابع مالیات بر مصرف تامین میشود. بودجه ای که مستقیماً به حجم پول جیب مردم، درآمد و قدرت مصرفشان بستگی دارد و هر روز با گسترش بیکاری و افزایش فقر، بودجه دولت کاهش مییابد. اوباما در شرایطی قدرت را تحویل میگیرد که بحران کارخانه های ماشین سازی را در معرض کاهش عظیم تولید، تعطیلی آنها و بیکارسازی وسیع کارگران صنعتی قرار میدهد. واقعیت این است که نه شرایط مادی و نه شرایط سیاسی به اوباما امکان و فرصت وفا کردن به وعده های انتخاباتی اش را به شیوه مسالمت آمیز و به آرامی نمی دهد.

روزولت تنها هنگامی توانست "دپرسیون عظیم"، بحرانی که با "سه شنبه سیاه"، ۲۰ اکتبر ۱۹۲۹، شروع شد را با پرچم "لیبرالیسم مدرن" به نفع برنامه های سیاسی خود با "موفقیت" پشت سر بگذارد که جهان سرمایه برای تجدید تقسیم وارد جنگ دوم جهانی شد و آمریکا قدرت اول جهان نبود. شرایط "مناسب" عروج و سرکردگی سرمایه در آمریکا که از جنگ کمترین آسیب را دیده بود و بیشترین بهره برداری مالی را کرده بود، فراهم شد. نه آمریکا امروز در آن موقعیت است و نه سرمایه و انواع الگوهای اقتصاد دولتی و بازار آزاد آن. واقعیت این است که زمین زیرپای اوباما و زمینه مادی دخالت او بسیار متفاوت از شرایط عروج روزولت است. فقدان یک توازن سیاسی و اقتصادی در جهان بر متن شکست سیاسی آمریکا در خاورمیانه و ناتوانی اش در تثبیت خود بعنوان قدرت اول در جهان، به اوباما امکان اینکه "دوشنبه خونین" امروز آمریکا را به "سه شنبه سیاه" ۸۰ سال قبل وصل کند، به شیوه "مسالمت آمیز"، غیرممکن است.

کمبود منابع مالی عظیم در آمریکا، فرار سرمایه های مالی، روند بیکارسازی ها و تعطیلی کارخانجات تنها و تنها یک پاسخ اقتصادی در کمپ سرمایه دارد. مصادره سرمایه ها توسط دولت و بکار انداختن آنها تحت مالکیت دولت، در چهارچوب سرمایه داری دولتی. این مدل از اقتصاد سرمایه با روینای تامین اجتماعی مردم و کم کردن

فرار سرمایه های مالی، روند بیکارسازی ها و تعطیلی کارخانجات تنها و تنها یک پاسخ اقتصادی در کمپ سرمایه دارد. مصادره سرمایه ها توسط دولت و بکار انداختن آنها تحت مالکیت دولت، در چهارچوب سرمایه داری دولتی. این مدل از اقتصاد سرمایه با روینای تامین اجتماعی مردم و کم کردن

# لایحه و قوانین مجازات اسلامی را باید از جامعه پاک کرد

## مصاحبه با اعظم کم گویان

همانطور که می بینید شیرین عبادی و همفکرانش تلاش دارند که با "پلیتیک" زدن و اعلام اینکه می توان از اسلام و قانون شریعت تعبیر متفاوتی کرد، قاضی های شرع تشنه بخون مردم و عاملین نسل کشیهای بیرحمانه و عاملین و آمرین سنگسارها و اعدام ها و دست و پا قطع کردن ها را به زبان بگیرند تا بلکه دبه را زن نصف مرد حساب نکنند و دست از سنگسار و اعدام بردارند تا بلکه کیان اسلام برقرار بماند و یک جمهوری اسلامی معتدل و فمینیستی در اثر مجاهدتهای ایشان و همفکرانش بر ما حکومت کند. این راهی است که جنبش ملی - اسلامی و فمینیستهای اسلامی جلوی روی زنان و مردم قرار می دهند.

هیچ راهی جز مبارزه متحد و یکپارچه زنان و کل جامعه علیه این قانون وجود ندارد. هیچ نوع پلیتیکی از نوع سیاستهای خانم عبادی، زنان و کودکان را از موج شلاق و تعزیر و اعدام و سنگسار جمهوری اسلامی نجات نخواهد داد. هیچکس جز خود ما که در سی سال گذشته بروشنی ماهیت قانون شریعت و قوانین مجازات اسلامی را بر تن خود لمس کرده ایم نمی داند و نمی تواند شر این قوانین دوران بربریت ۱۴۰۰ سال قبل را از زندگی ما و جامعه کم کند. راهی جز اعتراض، اتحاد و رادیکالیسمی روشن بین نمی تواند قوانین نکبت بار اسلام و جمهوری اسلامی را از جامعه پاک کند.

باید بسیج شویم، خود را سازمان بدهیم و متحدانه سدی قدرتمند را در مقابل جانیان اسلامی و قوانینشان ایجاد کنیم.

پرتو: در هفته های اخیر بحث حول طرح مجازات اسلامی در رسانه ها داغ بود. این طرح مستقیماً علیه زنان است. چارچوب این طرح چیست؟ هدف جمهوری اسلامی از ارائه این طرح چیست؟

پرتو: شیرین عبادی و جریانات مشابه این طرح را نقد کردند. از چه زاویه این طرح را رد میکنند. به نظر شما زنان و جامعه در تقابل با این طرح چه باید بکنند؟

پرتو: در این لایحه کلیه مجازاتهای سنگسار، اعدام و همچنین مجازات کیفری کودکان دختر از سن نه سالگی و پسر از پانزده سالگی تثبیت شده و قانونی است. در این لایحه مجازات سنگسار وجود دارد. منتهی با این تبصره که به تشخیص دادستان اگر احساس شود این مجازات مورد وهن اسلام می شود (بخوانید بدلیل اعتراضات داخلی و خارجی، رژیم را بدنام و اسلام را بیش از پیش مورد انزجار قرار دهد) می تواند تبدیل به قتل شود و در شرایط نامحتمل و تعریف نشده دیگری می تواند به ۱۰۰ ضربه شلاق تبدیل شود. در لایحه پیشنهادی تعداد اعدام ها افزایش یافته بصورتی که هر کس با هر جرمی سه بار حد بخورد، در مرتبه چهارم اعدام می شود. افزایش شلاق و حدود و قصاص را نیز باید اضافه کرد. قانون قصاص و دیه همچنان در این قانون برقرار است و دیه زن نصف مرد تعیین شده است. مساله ی دیگر در این لایحه تعیین مقدار و جنس دیه برحسب شتر و درهم و غیره است.

این لایحه در اساس همان قانون مجازات اسلامی بر مبنای قانون اسلامی شریعت است و هدف جمهوری اسلامی از طرح آن، تدام اراغاب جامعه، خاموش کردن هر صدای اعتراضی و کشتار و اعدام و سنگسار بعنوان قانون و نورم جامعه است. می خواهند همچنان از مردم زهرچشم بگیرند و اختناق گورستانی و بیرحمی و شقاوت را بر فضای زندگی مردم حاکم کنند.

پرتو: در هفته های اخیر بحث حول طرح مجازات اسلامی در رسانه ها داغ بود. این طرح مستقیماً علیه زنان است. چارچوب این طرح چیست؟ هدف جمهوری اسلامی از ارائه این طرح چیست؟

اعظم کم گویان: قانون مجازات اسلامی که بررسی و تصویب آن از سال گذشته تاکنون در دستور کار قوه قضائیه و مجلس قرار گرفته، با تغییرات بسیار جزئی همان قانون مجازات اسلامی است که جمهوری اسلامی پس از سرکوب انقلاب ۵۷ آن را تثبیت و بزور نسل کشیهای دهشتناک و سرکوب و اراغاب مردم بر جامعه حاکم کرد. لایحه مجازات اسلامی در شهریور ماه امسال به تصویب کمیسیون قضایی مجلس رسید و اگر مقاومتی در مقابل تصویب نهایی آن صورت نگیرد، وحشیانه ترین قوانین و نورم ها را دوباره بصورت قانون به مردم تحمیل می کند.

در این لایحه کلیه مجازاتهای سنگسار، اعدام و همچنین مجازات کیفری کودکان دختر از سن نه سالگی و پسر از پانزده سالگی تثبیت شده و قانونی است. در این لایحه مجازات سنگسار وجود دارد. منتهی با این تبصره که به تشخیص دادستان اگر احساس شود این مجازات مورد وهن اسلام می شود (بخوانید بدلیل اعتراضات داخلی و خارجی، رژیم را بدنام و اسلام را بیش از پیش مورد انزجار قرار دهد) می تواند تبدیل به قتل شود و در شرایط نامحتمل و تعریف نشده دیگری می تواند به ۱۰۰ ضربه شلاق تبدیل شود. در لایحه پیشنهادی تعداد اعدام ها افزایش یافته بصورتی که هر کس با هر جرمی سه بار حد بخورد، در مرتبه چهارم اعدام می شود. افزایش شلاق و حدود و قصاص را نیز باید اضافه کرد. قانون قصاص و دیه همچنان در این قانون برقرار است و دیه زن نصف مرد تعیین شده است. مساله ی دیگر در این لایحه تعیین مقدار و جنس دیه برحسب شتر و درهم و غیره است.

این لایحه در اساس همان قانون مجازات اسلامی بر مبنای قانون اسلامی شریعت است و هدف جمهوری اسلامی از طرح آن، تدام اراغاب جامعه، خاموش کردن هر صدای اعتراضی و کشتار و اعدام و سنگسار بعنوان قانون و نورم جامعه است. می خواهند همچنان از مردم زهرچشم بگیرند و اختناق گورستانی و بیرحمی و شقاوت را بر فضای زندگی مردم حاکم کنند.

فاصله طبقاتی و تحت نام "سوسیالیستی"، در شوروی شکست خورد. امروز تنها مدل ممکن سرمایه داری دولتی که بتواند با ذخایر عظیم مالی در چین رقابت کند، مدل سرمایه دولتی در چین است با کار ارزان و کارگر خاموش و برده وارث! و این نسخه ای برای آمریکا جامعه سرمایه داری امپریالیستی، با تاریخی از مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، طبقه کارگری که حق تشکل و اعتصاب را همچون دریافت دستمزد حق طبیعی خود میدانند، مطلقاً قابل پیاده شدن نیست. آرزوهای اوباما از پیش به حکم قوانین سرمایه و واقعیات جامعه سرمایه داری آمریکا، از پیش بر باد رفته است.

با اتکا بر این واقعیت است که راه حل های "غیر مسالمت آمیز" و "غیراقتصادی" و "غیرمالی" راه حل های مخوف جنگ و تقسیم مجدد جهان با تخریب و جنایت در ابعاد میلیونی، سیاستی که ادامه همان سیاست قبلی سرمایه، یعنی حفظ سودآوری سرمایه به شیوه دیگر است، خود را به دستور کار قدرت های سرمایه پرتاب میکند. بر متن این واقعیات مادی است که راه حل های "غیر مالی" و "غیر سیاسی" چون جنگ و دامن زدن به تفرقه ملی و مذهبی و قومی، از لابلای بن بست سرمایه، چهره زمخت و کربه خود را می نمایاند و بشریت را تهدید میکند.

جامعه آمریکا با انتخاب اوباما وارد یک دوران پر تلاطم سیاسی خواهد شد. مکانیسم های دفع اوباما از سیستم حکومتی در آمریکا، هم به حکم شرایط اقتصادی و تحمیل محدودیت های مادی برای پیاده کردن برنامه های اصلاح طلبانه اش، هم به حکم قدرت جنبش ارتجاع امپریالیستی در آمریکا، قدرتی که سنتاً میتواند به راه حل های جنگ و میلیتاریسم دست ببرد، فراهم است.

انتخاب اوباما و عروج پرچم اصلاحات، "گلاسنوست و پروستریکا آمریکایی" هر چند هم که سیستم اصلاح پذیر نباشد، اما شرایط کار و فعالیت رهبران کارگری، مردم معترض و سازماندهندگان مبارزه و اعتراض مردم را بیش از پیش تسهیل میکند. این شرایط، تحرک و عروج نیرویی که میتواند بر روند اوضاع تاثیر تعیین کننده ای در راستای منافع مردم و برآورده کردن آرزوها و امید های آنها بگذارد، میطلبد. اوضاع بیش از پیش طبقه کارگر، کارکنان و محرومین جامعه را به اتحاد و مبارزه فرا میخواند. تنها و تنها یک اعتراض وسیع و مردمی، تعرضی، با پرچمی اثباتی، پرچم طبقه کارگر و کمونیسیم میتواند در شرایطی که سرمایه در تنگناها و تناقضات خود دست و پا میزند، آرزوهای مردم و طبقه کارگر در آمریکا و در سراسر جهان را برآورد. امید به اوباما برای تغییر به نفع مردم و کارکنان جامعه، به حکم شرایط عینی، از پیش آرزویی بر باد رفته است.

اما این شرایط، یک فرصت تاریخی برای دخالت یک نیروی کمونیستی، یک حزب طبقاتی طبقه کارگر برای ایجاد تغییرات واقعی به نفع مردم، به نفع سازندگان ثروت و خوشبختی در آمریکا و در سراسر جهان، فراهم میکند.



**مرگ بر جمهوری اسلامی!**  
**هر جا که هستید با هم متحد شوید، جمهوری اسلامی و**  
**مرتجعین را عقب برانید!**  
**واحد های گارد آزادی را**  
**تشکیل دهید!**

## تمایزات جنبش آزادی و برابری (درسهایی از ۱۳ آذر سال قبل)

رحمان حسین زاده

۱۳ آذر و ۱۶ آذر

مناسبت ۱۶ آذر به عنوان روز اعتراض دانشجویی هر چه بود و هر پیشینه ای داشت، تحرک اعتراضی ۱۳ آذر سال قبل دانشجویان فصل جدید و تماما متمایزی را در فضای اعتراض سیاسی جامعه ایران گشود. این تمایز و تفاوت ایجاد شده قویا چرخشی به نفع جبهه کارگر و انسان محروم و تحت ستم علییه سرمایه، به نفع جنبش علیه استثمار و کار مزدی و به نفع انسانیت و عروج جنبش آزادی و برابری بود. به معنای دیگری ۱۳ آذر سال قبل نه تنها به لحاظ تقویمی، بلکه مهمتر در مضمون و ماهیت سیاسی تمایزات جدی خود را با ۱۶ آذر شناخته شده و ثبت شده در مبارزات سیاسی بیش از نیم قرن اخیر از خود نشان داد.

پنجاه و پنج سال قبل در اعتراض به سفر نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران، حرکت اعتراضی دانشگاه تهران بر بستر اعتراض عمومی موجود علیه کودتای سلطنتی ۱۳۳۲ و علیه وابستگی رژیم سلطنت به غرب و آمریکا شکل گرفت. در روز ۱۶ آذر این اعتراض با سرکوب شدید و خونین جنایتکاران حافظ رژیم سلطنت روبرو شد. سه تن از دانشجویان معترض جان خود را از دست دادند. جنایت و سرکوبگری حکومت سلطنتی از آن دوره تاکنون مورد محکومیت و انزجار و اعتراض در جامعه ایران و در سطح بین المللی قرار گرفت. از آن دوره، ۱۶ آذر به عنوان روز اعتراض دانشجویی در تاریخ سیاسی ایران ثبت شد و هر ساله محدود و یا بزرگ دانشجویان اعتراض خود را به استبداد و اختناق و سرکوبگری چه در دوره سلطنت و چه جمهوری اسلامی اعلام میکردند. در واقع ۱۶ آذر با هدف و محتوای ضد سلطنتی و ضد استبدادی و ملی گرایانه شکل گرفت و در دوره جمهوری اسلامی هم در قالب ضدت با دیکتاتوری و استبداد و اختناق احیا شد. از پنج سال قبل قطب رادیکال و چپ دانشجویی آغاز جدا کردن اهداف و صف مبارزاتی خود را از اعتراض مخلوط و همگانی و رنگین کمانی شروع کرد. بریدن از بستر اعتراض ملی گرایانه و محدود ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری و سوق یافتن به بستر جنبشی که دست به ریشه میبرد و کل نظم موجود سرمایه و مناسبات وارونه آن را زیر سؤال میبرد، انسان و حقوق انسانی و آزادی و برابری انسانها را محور قرار میدهد، شروع شد. ۱۳ آذر سال گذشته فرجام نهایی پروسه ای بود که از چند سال قبل شروع شده بود. اینبار جنبشی قد علم کرد، که آزادی و برابری و پایان دادن به استثمار و ستم و تبعیض طبقاتی محور آن است. به همین دلیل ۱۳ سال گذشته تنها و تنها صحنه عرض اندام دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با محوریت پلاتفرم آزادی و برابری بود. میان اهداف و سیاستها و شعارها و ابعاد مبارزاتی که در ۱۳ آذر سال گذشته عروج کرد، با آنچه که ۱۶ آذر در پنجاه و پنج سال قبل حول آن شکل گرفت و کم و بیش برای سالیان متمادی در همان قالب ادامه پیدا کرد، زمین تا آسمان فرق است. در نتیجه در ۱۳ آذر سال گذشته جنبشی نو با اهدافی رادیکال و انسانی نو عروج کرد. اولین درس مهم ۱۳ آذر سال گذشته این واقعیت و این تمایز است.

جنبش آزادی و برابری، متمایز از جنبش سرنگونی

دانشجویان را نمایندگی کند. نمیتوانست آزادیخواهی و برابری طلبی موجود و وسیع در مبارزات کارگری و زنان و جوانان و دانشگاه را بسیج و کانالیزه کند. در جواب به این نیاز و در تمایز با جنبش سرنگونی آن زمان موجود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب شکل گرفت. با دقت بیشتر در اظهارنظرها و مباحثات رهبران اصلی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، با مطالعه نشریات و ادبیات چپ انقلابی و رادیکال دانشگاه در پنج ساله اخیر به وضوح میتوان سیر حرکت آگاهانه و هدفمندی رامشاهده کرد که سیمای سیاسی و انسجام جنبشی و سازمانی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به عنوان پرچمدار آزادیخواهی و برابری طلبی وسیع جامعه ایران ترسیم کرد.

این جنبش نوین ظرفیتهای نوینی را در خود گرد آورده است. از جمله در شرایطی که جنبش سرنگونی به دلایل قابل فهمی به گل نشسته است. این جنبش انرژی خود را از اعماق اعتراض جامعه میگیرد و روی پای خود ایستاده و خود را گسترش میدهد.

تشکل "داب"

از درسهای مهم واز دستاوردهای مهم ایندوره، سازمانیابی جنبشی این حرکت در قالب "داب" تشکل متعلق به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است. وجود این سازمانیابی اجتماعی و جنبشی توانست سد محکمی در مقابل یورش وسیع و سبانه جمهوری اسلامی و دم و دستگاه سرکوبگران، زنان و جوانان و

## تولد نئوتوده‌ایسم در سیاست ایران کمونیست‌ها در دادگاه لیبرالیسم چپ

کوروش مدرسی

بخش اول

متولد شد، نسخه به اصطلاح مارکسیستی آن بودند و تا کنون بیشتر اساسا یک جریان "انتلکی" بودند که مبارزه سیاسی را با نوشتن جزوات آموزشی اشتباه گرفته است و تا به حال ما به ازاء سیاسی قابل توجهی نداشته است. تحولات جدید سیاسی در ایران؛ فروکش کردن جنبش سرنگونی و دست بالا پیدا کردن یک کمونیسم دخالتگر بازاری برای کالای اینها فراهم کرده است. خریداران درمانده ای برای کالای اینها پیدا شده اند. دو خردادی های چپ، کمونیست های عقیم، چپ هائی که رسالت خود را در منفعل نگاه داشتن اعتراض کمونیستی طبقه کارگر یافته اند. وجود چپ اکتیو و دخالتگر، آتی چپ وقیح را برای سنت های بورژوائی ضروری کرده است.

اینها تولد جدید خود را با حمله ای وقیحانه به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، به کمونیسم دخالتگر و بویژه به حزب حکمتیست، آغاز کردند و یک افتضاح توده‌ایستی را بنیاد نهادند. موضع اینها که ابتدا در نوشته بی امضائی در سایت "تریبون مارکسیستی" منتشر شد و سپس از جانب ایرج آذرین و رضا مقدم کاملا "توضیح داده" و "تشریح شد"، تقریبا از جانب تمام جریاناتی که به هر عنوان به خود چپ میگویند محکوم و طرد شد. حزب حکمتیست هم موضع اینها را در بیانیه "دریغ از یک جو شرف" پاسخ داد. اما در نقد این جریان توجه اساسا به جنبه پلیسی امنیتی، کینه

آزادیخواه و برابری طلب را تامین کند. وجود شبکه وسیع ارتباط و هماهنگی و همسرنوشتی مبارزاتی در سطح دانشگاههای ایران، دست در دست هم گذاشتن در تنگناهای یکسال گذشته، انتقال تجربه مبارزاتی و تداوم حرکت اعتراضی در بسیاری موارد ضروری، پاپیش گذاشتن سخنگویان و فعالین جسور این مبارزه و گسترش شاخه های آن در دانشگاههای کشور، تبدیل شدن به سخنگوی معتبر جنبش آزادی و برابری در سطح بین المللی و کسب حمایتی بی سابقه، همگی به وجود تداوم سازمانیافته این حرکت مبارزاتی اجتماعی گره خورده است. این ضرورت را "داب" نهاد متشکل از رهبران و شاخه های مختلف دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تامین کرد. در غیاب این شبکه سازمانی میتوان تصور کرد که آکسیون ۱۳ آذر از سطح آکسیونی یک روزه فراتر نمی رفت و تداوم سرکوب و تعرض به دانشگاه و دانشجویان با سد و مانع جدی روبرو نمیشد. تداوم کشمکش داب و جمهوری اسلامی در همین یکسال و در آستانه گرامیداشت ۱۳ آذر سال گذشته گواه اهمیت تشکل داب و جایگاه آن در مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه است. این جنبش و این تشکل را باید حمایت کرد و برای تقویت و گسترش آن کوشید.

در خاتمه تاکنون "داب" کشمکشهای جدی را با جمهوری اسلامی پشت سر گذاشته است و مصافهای مهمتری را پیش رو دارد. به علاوه در این پروسه از گزند فرصت طلبان سکتاریست و دشمنی نئو توده ایستها در امان نبوده است. در مطلب دیگری به این موضوعات میپردازم.

توزانه و لجن پراکنانه موضع اینها جلب شد و همه به حق این جنبه را محکوم کردند. اما عدم حساسیت اکثر منقدین نسبت به سیستم فکری و نتیجه گیری های سیاسی پشت مواضع جریان آذرین - مقدم بشدت نگران کننده است. عدم توجه تقریبا کل چپ به بحث های سیاسی اینها و عدم حساسیت به مبانی فکری این خط در واقع انعکاس محدود ماندن چپ به ضدیت با جمهوری اسلامی و فقدان یک استخوان بندی مارکسیستی در این چپ و در نتیجه آسیب پذیری مجدد چپ در مقابل عروج یک جریان توده‌ایستی جدید در سیاست ایران است.

در این رابطه البته باید بهمن شفیق را مستثنی کرد و از کار خوب او یاد کرد. بهمن شفیق علیرغم نوسانات کاملا آشکار در تبیین رابطه سیاست، قدرت، حزب و گذشته این جریان، بر نکات بسیار با اهمیتی در نقد تئوریک ایرج آذرین و رضا مقدم انگشت گذاشته است و به درست استدلال کرده است که این جریان یک جریان نئوتوده‌ایستی است. همینطور باید به نوشته خوب محمد فتاحی در نشریه پاسخ اشاره کنم که تلاش کرده است که پاسخ های این جریان به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سیاسی محک بزند. در این سخنرانی می خواهم مستدل کنم که جریان آذرین - مقدم یک جریان توده‌ایستی است. این جریان درست همان نقشی را بازی می کنند که اکثریت و حزب توده در سالهای ۵۷ - ۶۳ بازی کردند. حزب توده و اکثریت سال ۵۹ تا ۶۷ را نباید با امروز جریان آذرین - مقدم مقایسه کرد. باید آنها را با توده ای ها و چریک های سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت - قبل از جمهوری اسلامی محک زد.

←

جریان آذرین - مقدم همراه با دو خرداد



→ به یاد بیاورید که آنها هم از مبارزه کارگری حرف میزدند، در سندیکا های موجود فعال بودند و هنوز با رژیم همکاری نکرده بودند. آذرین و مقدم، به نظر من، کیانوری ها و طبری های امروز ایران هستند.

می خواهم استدلال کنم که همراهی کومه له با این جریان چیزی جز یک سقوط عمیق سیاسی برای کومه له نیست و هشدار دهنده است. نفوذ اینها در رهبری کومه له میتواند کومه له را از یک جریان منفعل به جریانی فعال اما فعال علیه ملیتانیسی، علیه مبارزه جویی و علیه حق طلبی در جامعه ایران بکشاند.

می خواهم نشان دهم که افشا کردن مبانی فکری و سیاسی اینها و ایزوله کردنشان شرط سلامت پرلناری انقلابی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر، و اصولا هر نوع حرکت سرنگونی طلبانه ای است. چون به اعتقاد من اینها در صف مخالفان با سرنگونی جمهوری اسلامی ایستاده و فعال شده اند.

ادعا نامه دادگاهی که اینها برای محاکمه داب و کمونیستها تشکیل دادند حتی در جزئیات همان ادعا نامه وزارت اطلاعات است که به زبان مارکسیستی نوشته شده است. اما این مارکسیسم همانقدر مارکسیسم است که افاضات کیانوری و طبری مارکسیستی بودند.

ایرج آذرین به درست در این نوشته آخر خود میگوید که در این ماجرابی که به وجود آمده یک صف بندی جدید در عرصه سیاست ایران به وجود آمده است. من هم موافقم اتفاقی که افتاد این بود که این کمونیسمی که در این جرایانات خود را در صحنه سیاست ایران جلو کشید در مقابل خود یک ضد چپ، یعنی جریان توده ایستی آذرین - مقدم، را شکل داده است و این جدید است.

به نظر من باید به استقبال آن جریان رفت و نباید منتظر بلوغ توده ایسم شد و باید دادگاه اینها برای محاکمه کمونیستها را به دادگاه کمونیست ها برای محاکمه نئوتوده ایسم تبدیل کرد. با این تفاوت که محکمه ما تنها به رسوا شدن و ایزوله شدن این جریان ختم میشود و محکمه آنها به شکنجه بیشتر و مجازات زندان برای کمونیست ها.

#### خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

قبل از وارد شدن به اصل بحث ناچارم گرد و خاکی که اینها برای استتار خود برپا کرده اند را کمی بخوابانم تا خواننده بتواند تصویری واقعی و واضح تر از اختلافات را ببیند و تصمیم بگیرد. ایرج آذرین و رضا مقدم تاکتیک خاص، و البته پا خورده ای، در بحث دارند. بحث را با هزار دروغ همراه میکنند و گرد و خاکی به پا میکنند تا در پوشش آن مواضع مشعشع شان را با تضمین یک پیش داوری به خورد خواننده دهند. خواننده اگر از هزار دروغ اینها تنها

“دوران سپری شده ...” از سطر به سطر آن نوشته پلیسی دفاع میکند و آنرا علامت پیشرفت خط خود میداند. در نتیجه این که ادعا میکند “من خبر نداشتم” دروغ است.

۲- آذرین و مقدم می گویند همه کسانی که با ایشان و خط شان مخالفت کرده اند جریانات کمونیست کارگری بوده اند که فحاشی و شانتاژ کرده اند. و بعد البته از میان کل “جریانات کمونیست کارگری” همه چیز را بر سر حکمتیست ها و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میشکنند. بند بند این ادعا دروغ است. واقعیت این است که کل چپ و همه انسانهای شرافتمند از سیاست اینها اظهار نفرت کردند، هر کس در صف نیروهای سیاسی که ذره ای شرافت انقلابی داشت در مقابل پاپوش دوزی توده ایستی آذرین - مقدم ایستاد. و این افراد مطلقا محدود به حکمتیست ها نبودند. بهمن شفیق، بهرام رحمانی و سابتها و شخصیت های دیگری که به ما سمپاتی ندارند و از همه مهمتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که از خود در مقابل پاپوش دوزی آذرین - مقدم دفاع کردند، حکم کذب این تصویر سازی را صادر کرده اند. این تصویر سازی برای پوشاندن دست ردی است که کل چپ به سینه اینها زده است. برای گذاشتن ما به جای خودشان در موقعیت محکوم در مقابل شرافت انقلابی در صف مخالفین جمهوری اسلامی است.

۳- ایرج آذرین و رضا مقدم میگویند که آنها قربانی فحاشی ما شده اند. کدام فحش؟

حزب حکمتیست در اطلاعیه “دریغ از یک جو شرف” از اینکه آذرین و مقدم خود را از این افتضاح کنار نکشیده اند اظهار تاسف کرده است. این فحش است؟

فحاشی های آقای آسنگران را به حساب ما مینویسید؟ ایشان به شما بیشتر لنترائی با کرده یا به ما؟ آیا ما هم میتوانیم همه فحاشی های حزب توده یا لیبرال هائی مانند پیمان عارف به حکمتیست ها را به حساب شما بنویسیم؟ اینکه به نظر ما شما ها همه یک طیف هستید به ما حق میدهد هرچه پیمان عارف گفته یا حزب توده میگوید را به حساب شما بنویسیم؟ یا این چنین انتساباتی حق انحصاری شماست؟ با این شیوه باید منتظر باشیم چه چیز های دیگری را به ما نسبت دهید؟ توسل به این شیوه ها علامت ورشکستگی سیاسی نیست؟

“فحاشی های” ما اینها هستند:

در هنگام تولد جریان آذرین - مقدم شان ما گفتیم که از نظر سیاسی اینها انعکاس دوم خرداد هستند. آنها پاسخ دادند که ما از اسرائیل و آمریکا پول میگیریم. ظاهرا در مکتب پست مدرنیست آذرین حکم ما فحاشی است و نسبت دادن ما به اسرائیل و آمریکا تحلیل سیاسی!

گفتیم اینها تنها حزب استعفا هستند:

قصد مبارزه متشکل ندارند، تحزب سیاسی را نفی میکنند و صرفا تلاشی برای خانه نشین کردن تعداد هرچه بیشتری از کمونیست ها هستند. گفتیم نه میخواهند و نه میتوانند حزب درست کنند. مگر در این ۱۰ سال کاری خلاف این پیش بینی های منصور حکمت را انجام دادند؟ مگر امروز همه این پیش بینی ها به اثبات نرسید است؟ در سال ۱۹۹۹، بقول خودشان، صد و بیست نفر از کمونیست های جامعه ایران را از حزب کمونیست کارگری جدا کردند و حتی امروز به این کار خود افتخار میکنند. این صد و بیست نفر چه شدند؟ جز گروه دو نفره آذرین - مقدم بقیه کجا رفتند؟ خانه نشین کردن ۱۲۰ نفر از کمونیست ها را که در یک حزب کمونیستی لاقل علیه جمهوری اسلامی مبارزه میکردند افتخار است؟ خانه نشین کردن آگاهانه و سیستماتیک کمونیست ها کاری است که بورژوازی بابت آن خرج میکند، زندان و پلیس و روشنفکر میسازد. رضا مقدم در کتاب وصله پینه جدید خود نوشته است که ما به ایشان گفته ایم “شکنجه گر”. دروغ می گوید. ایشان اگر ذره ای شرف دارد باید ارجاع بدهد که کجا به ایشان یا دوستان شان شکنجه گر گفته ایم.

واقعیت این است که سال ۹۹، در اوج کمپین اینها برای راه انداختن استعفا از حزب کمونیست کارگری و خانه نشین کردن کمونیست ها، در یک نامه شخصی، برای رفیقی قدیمی که آن روز با آنها رفت و امروز با آنها نیست، گفتم اینها حرفهائی را می زنند که رژیم به زور از زبان تواب ها بیرون میکشید. تواب ها را میزند، ماه ها در تابوت میخواباندند، چندین بار اعدام نمیکردند، رفقای شان را در مقابل شان اعدام میکردند، و آنها را میشکستند به این امید که فعالین سیاسی را خانه نشین شان کنند. تواب قربانی بود و هیچ تقصیری نداشت. ولی کسی که در اروپا نشسته است و از روی منفعت سیاسی اش این کار را میکند چه باید نامید؟ آذرین و مقدم برای پوشاندن معنی سیاسی حرکت خود و به جای دفاع از این دستاورد سیاسی خود گرد و خاک “شکنجه گر” را پر پا میکنند.

۵ - ایضا رضا مقدم در همان کتاب “وصله پینه” خود میگوید چون کورش مدرسی “طرفدار تشکیل دولت با گنجی بوده است” و ایشان بنده را افشا کرده اند من به ایشان بد و بیراه گفته ام! میشود از ایشان خواهش کنیم لاقل به سیاق آکادمیک های نوکر در دانشکده های علوم اجتماعی در غرب لطف کنند و ارجاع بدهند این را از کجا آورده اند؟

عده ای شارلاتان سال ۲۰۰۴ “کشف کردند” که اصلا کورش مدرسی نخواهد با جمهوری اسلامی و با حجاریان دولت موقت تشکیل دهد! همه آروز به حماقت این شارلاتان ها خندیدند. خود آنها هم امروز حتی رویشان نمیشود این مزخرفات را تکرار کنند. آیا توقع بیجائی است که از رضا مقدم بخوایم لاقل اگر میخواهد به ما لجن به پراند لجن نامه دیگران را درست بخواند؟ گنجی را از کجا آوردید؟

۶ - هر دو ادعا میکنند که میگویند که از اول میدانستند که بحث حزب قدرت سیاسی بحث چشم دوختن به آمریکا و اسرائیل است. این ادعائی است که به مصلحت سیاسی خط

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

آدرین - مقدم بعداً اختراع شد و امروز به دروغ به بحث مربوط به جدائی اینها ارجاع شده. پائین تر به مضمون سیاسی این ادعا اشاره خواهیم کرد. اما بحث حزب و قدرت سیاسی در سال ۹۹ از جانب مقدم با سوال "پس شورا چی شد؟" و از جانب آدرین با سکوت کاسبکارانه روبرو شد. تازه بعداً که بهمن شفیق بحثی را شروع کردند این دو وسط پریدند و بعد از استعفا کارت بلانکیسم را دست گرفتند. آنوقت بحثی از آمریکا یا اسرائیل در میان نبود. آمریکا و اسرائیل، بعد از انقراض حزب استعفا، بنا به مصلحت سیاسی، اضافه شد.

همان وقت به آنها هشدار دادیم که این دروغ است و نتیجه این دروغ این خواهد شد که اگر کسی را در ایران به اتهام عضویت در حزب کمونیست کارگری بگیرند او را متهم به همکاری با اسرائیل میکنند. توجه نکردند. از آنها به دلیل نشر اکاذیب شکایت کردیم. آدرین و مقدم چاقو که از دستشان افتاد، قلم بدست گرفتند و "کشف کردند" که اصلاً بحث حزب و قدرت سیاسی در رابطه با گرفتن پول از اسرائیل مطرح شده است! این عمق وجدان سیاسی و آکادمیک اینها است.

۷ - در شماره اخیر نشریه "بارو"، که به سردبیری ایرج آدرین منتشر میشود، در مقاله "علمی" دیگری ایشان یک بار دیگر ما را متهم به وابستگی به اسرائیل و آمریکا کرده اند. ادعا کرده اند که ما میخواهیم با دلار و شیکل (واحد پول اسرائیل) انقلاب کنیم! این در حالی است که ما شاید تنها حزب مهم اپوزیسیون هستیم که از هیچ دولتی کمک نمیگیریم. البته اگر کسی به ما کمک بیقید و شرط میکرد قبول میکردیم ولی این کار را نمیکنند. اما در پس این دروغ یک حقیقت دیگر نهفته است.

حقیقتی در مورد خود جریان آدرین - مقدم، ببینید، واقعیت این است که اینها با دلار، دینار یا هر واحد پول دیگری مشکلی ندارند. مشکلشان با شیکل اسرائیل است. اینها میدانند مثلاً آمریکا مستقیماً از نظر مالی به کومهله کمک میکند. ابراهیم عزیزاده در یکی از سخنرانیهای خود همین را تأیید میکند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که کومهله از آمریکا کمک مالی بگیرد ایراد فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی میبیند باید این ایراد را در سیاست کومهله در قبال آمریکا، انعطاف یا سازش با آمریکا و سیاستهای آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی آمریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست. اما ریا کاری ایرج آدرین و رضا مقدم در این است که علیرغم همه اتهاماتی که به ما میزنند، علی رغم "ابراز انزجار" از سندیکالیستهایی که به ادعای اینها با آمریکا رابطه دارند، نه تنها به کومهله انتقادی ندارد، بلکه در استفاده از امکانات کومهله و بهره بردن از محصولات این دلار سر سوزنی به خود تردید راه نمیدهند. اصلاً به روی خود نمی آورند که هزینه همین سروری که سایت "تربون مارکسیستی" روی آن است، هزینه تلویزیونی که ایشان برای انتشار نظراتشان از آن استفاده میکنند را دلار آمریکا یا دینار مام جلال پرداخته است! اینها حتی با دینار صدام حسین هم مشکلی نداشتند. در زمانی که با هم در حزب کمونیست ایران بودیم، کومهله از دولت عراق کمک مالی میگرفت و آن را مخفی هم نمیکرد. ایرج آدرین و رضا مقدم با همین کمک مالی برایشان بلیط سفر به اروپا تهیه شده و خرج شان مدت ها در اروپا داده شده است. ما این رابطه را نه آن روز بد میدانستیم و نه امروز در آن رابطه ایرادی میبینیم. آدرین و مقدم هم ظاهراً همینطور اند در نتیجه اینها مشکلی با دلار و دینار و هیچ پول دیگری ندارند. کارت آس محکومیت ما کلمات شیکل و اسرائیل است. اینها دلار و آمریکا را میپرانند تا بتوانند همراه آن شیکل و اسرائیل را به ما

ببندند. و واقعیت این است که تفاوت شیکل با دلار و دینار تنها در یهودی بودن دولت صادر کننده شیکل است. و گرنه گمان نمیکنم هیچکدام بتوانند در ارجحیت دولت بوش یا دولت مالکی بر دولت اولمرت یک سطر روی کاغذ بیاورند.

آدرین و مقدم دارند به فضای آنتی سمیت، ضد یهودی گری جمهوری اسلامی پشت میدهند. با این اتهام دارند روی روحیه ضد یهودی گری در میان فعالین کارگری و روشنفکران چپ شرق زده - اسلامی سرمایه گذاری میکنند. مشکل ایرج آدرین نفهمیدن مارکس، انگلس یا لنین نیست. میخواهد در یک حکومت اسلامی از آنتی سمیتسم علیه مخالف خود استفاده کند. این اوج پابندی اینها به حقیقت است.

۸ - در جریان افتضاح اخیر و در مقابل محکومیتی که گرفتند، اعلامیه ای به امضای "جمعی از کارگران سقز و سنندج" علیه ما، بویژه علیه برهان دیوارگر و کورش مدرسی، صادر شد. در این اعلامیه هر اتهامی که در کیسه داشتند مجدداً تار ما کردند. همان وقت سایت آزادی بیان نشان داد که این اعلامیه ربطی به کارگران بیخبر سقز و سنندج ندارد. دوستان اینها، در لندن، که نه کارگر هستند و نه ساکن سقز یا سنندج این اعلامیه را صادر کرده اند. آی پی فرستنده آن رو شد، حتی روشن شد که نویسندگان در لندن دانشجوی و مقاطعه کار هستند.

با همه اینها رضا مقدم کاوه حیدری را، که تنها چند ماه است به خارج کشور آمده و هویت و محل سکونت خود را پنهان هم نکرده است، متهم میکند که به دروغ خود را عضو دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میخواند. و یا زمانی که کاوه عباسیان سخنگوی داب سعی میکرد دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از زیر ضرب جمهوری اسلامی در برد و در ایران در به در بود، ایشان اعلام میفرمایند که در خارج هستند. صرف نظر از دروغ بودن این ادعاها، واقعاً اگر جغرافیا اینقدر مهم است و اگر شغل آدم ها اینقدر تعیین کننده است، آیا رو کردن محل زندگی و شغل آدرین و مقدم دلالتی بر صحت و سقم نظرات سیاسی آنها دارد؟ آیا برای توضیح نظرات آنها میشود این اطلاعات را علنی کرد؟ این اطلاعات اهمیت سیاسی دارند؟ واقعیت این است که اینها از پرنسپهای مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی سو استفاده میکنند و گرنه وارد این گود نمیشدند.

۹ - آدرین و مقدم تاریخی از مجاهدات خود علیه حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت اختراع کرده اند که اصلاً وجود ندارد. ظاهراً اینها با طرح بحث حزب و قدرت سیاسی از جانب منصور حکمت متوجه چرخش او از مارکسیسم شدند و آدرین و مقدم با پرچم دفاع از مارکسیسم و منفعت طبقه کارگر وارد میدان یک نبرد بی امان شدند. مضمون سیاسی کاری که اینها در آن دوره کردند را بالاتر توضیح دادیم. اما حتی از نظر ثبت وقایع این ادعا دروغ است. اینها تا وقتی از حزب کمونیست کارگری جدا نشده بودند حتی یک کلمه نگفتند. وقتی جدا شدند رضا مقدم یک پاراگراف نوشت که "انتقال صورت نگرفت!" همین. اینکه این جمله چقدر مفهوم هست یا نیست، مسئولیتش با من نیست. گفت قرار بود این حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر منتقل بشود که نشد. و این را ایشان در سکوت خود کشف کرد و تا لحظه جدائی هیچکدام از ما را در این یافته خود شریک نکرده بود. ایرج آدرین حتی این را هم نگفت. ایشان پنج شش سال محو شده بودند، نبودند. ایشان حتی در یک جلسه یا در یک نوشته اظهار ناراضیتی هم نکرده بودند. نه ایرج آدرین مبارزه ای کرده است نه رضا مقدم حرفی زده است. نه در جلسه ای شرکت کرده

اند نه یک کلمه گفتند و نه یک کلمه نوشتند. نه جرات کردند در جلسه ای حضور پیدا کنند و مثل همه ما بایستند، حرف بزنند و اجازه بدهند بقیه به آنها انتقاد کنند، قضاوت شان کنند، رد یا قبول شان کنند. تاریخی برای خود ساخته اند که، خیلی ساده، اصلاً وجود ندارد.

۱۰ - می گویند که حزب ما (حزب حکمتیست) به حمله آمریکا به ایران امید بسته است تا گارد آزادی راه بیندازد. واقعیت این است که در صحنه سیاسی ایران جز اینها کسی وقاحت لازم را برای معرفی سر راست ترین و صریح ترین نیروی مخالف حمله آمریکا - بعنوان طرفدار آمریکا را نداشته است. لابد این علاقه ما به حمله آمریکا به ایران پشت بند دلار هائی است که ما از آمریکا میگیریم! یک مطلب یا یک مصوبه ما را نشان بدهید که بشود از مشتق دهم آن هم چنین نتیجه گیری را کرد.

۱۱ - بالاخره، شاه بیت آخر آنها این است که میگویند آنها کار پلیسی نکرده اند. حزب حکمتیست خودش ارتباطش با دانشجویان دستگیر شده را اعلام کرده است و اینها در معرفی این دانشجویان و توسل به ادعاهای شکنجه گران وزارت اطلاعات علیه این دانشجویان بی تقصیر اند. اینجا سه دروغ به هم تنیده است:

اولاً - فرض کنیم که حزب حکمتیست اعلام کرده که این ۵۰ دانشجویانی که دستگیر شده اند متعلق به این حزب هستند. شما چرا این افشا گری پلیسی ما را محکوم نمیکنید؟ بالاخره کار پلیسی کار پلیسی است هر کس آن را انجام دهد، چه شما چه ما. چرا اعلام نکردید که حکمتیست ها با این کارشان جان این دانشجویان را به خطر می نوازند؟ مگر چنین کاری به خطر انداختن آگاهانه جان دانشجویان دستگیر شده در پی منافع حقیر سکتی نیست؟ فرض کنیم ما این حقارت را داشته ایم شما چرا سوار این قطار شده اید؟ غیر از این است که اعلام میکنید که میزان الحراره حقارت سنج تان این درجه از حقارت را حتی متوجه هم نمیشود؟ و به هر حقارت و پستی در مبارزه علیه مخالفین خود استفاده میکنید؟

ثانیاً - فرضاً ما اعلام کرده ایم که دانشجویان دستگیر شده اعضای حزب ما هستند؛ این به شما مجوز میدهد که هر چیزی را که با دانشجویان اطلاعات به زور شکنجه از این دانشجویان در آورده اند و هر چیزی را که به ضرب شکنجه به آنها بسته اند را مسجل پای ما و این دانشجویان بنویسید؟ چرا ادعا نامه دادستان اسلامی را علیه ما و این دانشجویان حقیقت اعلام میکنید؟ حقیقت این است که شما شکنجه گری نیستید اما در استفاده "شرافتمندانه" از محصول کار این شکنجه گران به خود تردید راه نمیدهید. چه فرد یا نیروئی در تاریخ سیاسی ایران، چه در زمان رژیم شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی تا کنون از اعترافات زیر شکنجه زندانیان سیاسی علیه آنها و یا علیه سازمانی که به آن منتسب میشوند استفاده کرده است؟ غیر از حزب توده یکی و حتی یکی را نام ببرید. حتی اکثریت هم این کار را نکرده است. حتی سازمان مجاهدین خلق در رابطه بستن اتهام قتل شریف واقفی به تقی شهرام در سال ۱۳۵۴ حاضر نشد به اعترافات شوهای ساواک در تلویزیون رژیم شاه استناد کند. مگر در دهه ۶۰ که جمهوری اسلامی تعداد کثیری از مبارزین سیاسی را مجبور به مصاحبه تلویزیونی میکرد یک نیرو حتی یک نیرو پیدا شد که از این اظهارات علیه این مبارزین و یا سازمان آنها استفاده کند؟ چرا انصافاً فقط یک نیرو بود: حزب توده.

ثالثاً - اگر حزب حکمتیست اعلام کرده که این دانشجویان اعضای این حزب هستند، پس اعلامیه هشدار ما، در همین رابطه، که سال

پیش صادر شده چیست؟

در آن اعلامیه گفتیم کسی که این دانشجویان را به حزب حکمتیست منتسب میکند میبکشد پروکاتور پلیس است. مگر یک سال پیش دفتر تحکیم وحدت که در مبارزه با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب اعلام نکرد که اینها حکمتیست هستند؟ مگر لیبرال ها و پیمان عارف اعلام نکردند که اینها اوپاش حکمتیست هستند؟ مگر خود دانشجویان اعتراض نکردند که "گرای امنیتی" ندهید؟

از ما نقل قول میآورند که گفته ایم حکمتیست ها در محیط های دانشگاهی نفوذ دارند و از این استفاده میکنند تا آدم های مشخص و معرفی را به ما وصل کنند و از آن بدتر، اعترافات که به زور شکنجه گرفته شده است را حقیقت اعلام میکنند، همه اتهاماتی که پلیس به دانشجویان و حکمتیست ها بسته است را واقعیت اعلام میکنند و استدلالشان این است که "همه میدانند!" آدرین و مقدم با اتکا به بازجویی های وزارت اطلاعات، قبل از دانشجویان را محرز اعلام میکنند، روی پرونده شان اسلحه میگذارند و هم ما و هم آنها را محکوم میکنند. آدرین و مقدم سالهاست در اروپا زندگی میکنند باید بدانند که توسل به چنین روشی قانوناً تأیید شکنجه محسوب میشود و جرم است. این ما نیستیم که به شما شکنجه گر میگوئیم، مطابق همان قوانین کشورهای که در آن زندگی میکنید این استفاده از اعترافات زیر شکنجه و این مسجل نمایانن اتهامات وزارت اطلاعات همکاری با شکنجه گر محسوب میشود. ما به این روش میگوئیم انصاف و استاندارد های توده ایستی. با این سیستم همه میدانند که مثلاً حزب دمکرات، پژاک یا کومهله در کردستان ایران نفوذ دارند، خودشان هم همین را میگویند. آیا نباید منتظر بود که آقایان آدرین و مقدم با هر دستگیری و شکنجه مبارزین سیاسی در کردستان، اتهامات آنها را مسجل و آنها را به این دو سازمان منتسب نمایند؟ واقعاً در اختناق اسلامی فاصله ادعای نفوذ یک جریان با انتساب یک عده آدم معین به آن جریان را نمیفهمید؟ هیچ کس این درجه فقدان فهم و شعور در شما را قبول نمیکند. واقعیت این است که در مخالفت با ما و چپی که به میدان آمده است از همراهی با جمهوری اسلامی ابائی ندارید. از همه اینها گذشته اطلاعیه هشدار یک سال پیش ما را هم ندید و ندیده گرفتید، گفته ها و نوشته های ما در یکسال گذشته را هم زیر فرش زدید؟ نگران از سوء استفاده اپورتونیست ها، طی یک سال گذشته و بعد از ۱۳ آذر، در مقابل اتهاماتی که وزارت اطلاعات پخش میکرد، چندین بار به صراحت اعلام کرده ام که "اگر جمهوری اسلامی حکمتیست را طرفداری از آزادی و برابری میدانند ما افتخار میکنیم که این دانشجویان حکمتیست باشند و در این صورت بخش اعظم مردم ایران حکمتیست اند ولی ادعای تعلق تشکیلاتی اینها به حزب حکمتیست یک پاپوش دوزی رسمی برای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است." نشنیدید؟

اینها تنها بخشی از پرده دود و گرد و خاکی است که جریان آدرین - مقدم پشت خود را به آنها داده است تا یک دوقطبی خیر و شر فطری تصویر شود. آنها سمبل خیر، مظلوم، فحش خورده و تکفیر شده هستند و ما "شیطان رجیم" اصولاً یک جریان "جهود پرست" طرفدار اسرائیل، متکی به آمریکا، ماجراجو، فحاش، و ... هستیم. تصویر خود خدمت کن جالبی است! با نکات بالا خواستم لاقط توضیح دهم که نه ما آن شیطان رجیم هستیم و نه آدرین - مقدم آن فرشته رحیم به این امید که اجازه بدهیم دیگران بدون پیشداوری قضاوت مان کنند.

- ادامه دارد -

## دشمنی با "داب" در پوشش سوسیالیسم کاذب

مظفر محمدی

مدت ها است جامعه ایران شاهد تعرض و حمله جمهوری اسلامی به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و در راس آن دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب "داب" و از طرف دیگر تلاش آگاهانه و شوم بخشی از چپ سنتی علیه این جنبش است.

تذمات مخالفان داب در این خلاصه شده، "داب رفت، اما سوسیالیسم پیروز شد". آخرین مطلبی که در این باره منتشر شده از صلاح مازوجی از اعضای مرکزیت کومه له و یکی از هواداران آذریں - مقدم است که همزمان بود با مطلبی از یکی از رهبران داب تحت عنوان "مغلطی آنها، برنامه ی ما" از امین قضایی که در آخر این مطلب نکات کوتاهی از آن را نقل میکنم.

"داب شکست خورد"، "سوسیالیسم عروج کرد"، دو طرف سناریویی است که مخالفین جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی علم کرده و به آن آویزان شده و خر خود را میرانند. طیف آذریں - مقدم و طیف کومه له ای های هوادار این توده ایست های جدید ایران از سرکردگان این گرایش ضد اجتماعی اند. کار و رفتاری که توده ایست های جدید از طیف های گوناگون و پیرامونی اش با جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و در راس آن داب کرده و میکنند، اتفاق جدیدی است که نامی بهتر از نئو توده ایسم نمیتوان بر آن نهاد. حتی اگر اینها میگفتند داب شکست خورد و نئو توده ایسم عروج کرد، حداقل نصف حقیقت را گفته بودند.

اما هر دو طرف این سناریو دروغ است. طرح این دو تز متناقض برای کسی که هنوز خود را چپ و سوسیالیست میدانند، شرم آور است. اینها میگویند داب شکست خورد اما هنوز دشمن اصلی داب که رژیم باشد این را نگفته است. جمهوری اسلامی میگوید من با این جنبش مشکل دارم و در این جنبش عریض و طویل روزمره به دنبال شبکه های کمونیستها و مارکسیست ها است. رهبران داب را دستگیر، زندانی و شکنجه کرده و هنوز هم داب دارد با این رژیم دست و پنجه نرم میکند. زندان میروود و بیرون می آید و باز حرف میزند و کار میکند و سازمان میدهد. میشود در چشم فعالین و رهبران جنبشی حی و حاضر نگاه کرد و شکست خورده شان ناامید و شرک نکرد!

از نظر دوست و دشمن آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران دیگر یک پرچم برافراشته است. این پرچم را زندان و شکنجه و وثیقه های میلیاردی نتوانسته پایین بکشد؟ چرا باید در تفکر و انبان تئوریهای دلخواهی چپ سنتی این پرچم پایین آمده باشد؟

میگویند داب رفت اما سوسیالیسم عروج کرد. این وجه دیگر خودفریبی محض این گرایش و جریانات مربوط به آن است. مگر جنبشی اجتماعی و سوسیالیست تر از داب در جامعه ایران تا کنون عروج کرده است! کسانی که با سربلندی و افتخار پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی را بلند کردند، رهبرانی که چشم در چشم دشمن

دوخته و به مارکسیست بودن خود افتخار میکنند. تناسب قوای بین رادیکالیسم و ارتجاع را تغییر دادند، حقیقتی که نصف مقاله صلاح مازوجی هم مجبور به اعتراف موقعیت قوی این جنبش شده و اما در پایان به نحو مایخولیایی علاقمند است شکستش را اعلام کند؟! حتی اگر موقعیت قوی و رادیکال این جنبش را رهبرانش آشکارا اعلام نمیکردند، آیا انسانهای مدافع حقیقت بازدر سوسیالیست و برابری طلب بودنشان میتوانند شک کنند؟

جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و داب مجبور است یک بار در مقابل رژیم و در زندان و دادگاه هایش بایستد، شکنجه شود، وثیقه بپردازد و پرچم جنبش اش را برافراشته نگه دارد. و یک بار هم در دادگاه لیبرالیسم چپ و نئوتوده ایسم از خود دفاع کند.

سیاست به کنار این چه شغل و این چه وجدان و شرافتی است که جنبشی را با آنهمه فشار وحشیانه رژیم و حملات کمرشکن سر خود را بلند نگه داشته و به پیش میروود، تو هم بیایی تحت فشار بگذاری، نفی کنی، شکست خورده قلمداد کنی، در صفوفش کارشکنی کنی و مجبور کنی تعرض تو را هم دفع کند! چرا باید رهبران جنبشی که هنوز حی و حاضرند بیایند و بگویند، باباجان تو چرا حمله رژیم و ادعاهای آن را به پای ما و اشتباهات ما مینویسی. گیریم ما اشتباهاتی هم کرده با شیم. مگر ما به شما تعهد دادیم که مبارزه کنیم و رودر روی دشمنی هار و تا دندان مجهز بایستیم و اشتباه نکنیم؟! چرا درست زمانی که تیغ دشمن بر گلو می آید و تو هم در مقام قاضی و داور نشستی و تز شکست ما را از خودت بیرون میدی! جریاناتی که زمانی از بردن اسم ما اجتناب کردند، برابری طلبی را از آخر نام ما حذف کردند، و حالا هم به زعم خودشان با سرمایه گزاری روی "شکست" ما، سوسیالیسمشان را عروج میدهند؟! این چه خواب و تخیل شوم "سوسیالیستی" است برای ما؟ این سوسیالیسم کاذب و ضد سوسیالیسم است. این تلاش شما حتی اسمش را تفرقه اندازی نمیتوان نهاد. مگر ما را نمیبینی؟ مگر صداهای ما را نمیشنوی؟ مگر میشود در چشم ماها نگاه کنی و ما را ببینی و هنوز هم انکار کنی؟

چرا باید اگر دو سه نفرمان را فراری داده اند این یک مدرک و ملاک شکست ما برای تو باشد؟ مگر تو را و همه چپ و راست اپوزیسیون را سالها است فراری نداده اند! با وجود این، کسی در میان شما هست که خودش را شکست خورده بنامد!؟ چرا وقتی نوبت تعرض به ما شد و وقتی که ما هنوز ایستاده ایم و چشم در چشم دشمن دوخته و بر اهداف و آرمان آزادیخواهی و برابری طلبی به عنوان پرچم و خواستی توده ای و اجتماعی پای میفشاریم، شکست خورده ایم! چرا اگر من زندان بروم و شکنجه بشوم و بیرون بیایم و وثیقه بپردازم، شکست خورده ام اما تو در برج عاج و مایخولیای روشنفکرانه ات نشستی و چرتکه میاندازی، پیروزی! ما که دلمان به هر صدای آزادیخواهی و برابری طلبی خوش است. چرا شما اینطور نیستید؟ جواب به سادگی این است که ، چون از ما نیستید. از جنس ما نیستید. روشنفکران خرده بورژوازی فخر فروش و

فرصت طلبی هستید که فقط در کمین نشسته اید تا دو نفری از جنبش ما کنده شوند و بروند و وبلاگی بزنند و با نام مستعار، شعار زنده باد سوسیالیست بدهند و تو هم ان را عروج سوسیالیسم خودت بنامی. این که نشد پیروزی تو و شکست من! چرا موجودیت کاذب و نامرئی تو از شکست یک جنبش اجتماعی که پرچم دارد و صاحب دارد و نفوذ دارد و مایه امید است در می آید و آلترناتیو ما نامیده میشود!؟

این مایخولیای روشنفکر خرده بورژوایی است که جز ذهنیت معیوب خود، واقعیت و عینیت برایش معنایی ندارد. احکام دلخواهی اینها ربطی به جامعه و جنبش هایش ندارد. همه چیز از خودش شروع و به خودش تمام میشود. خودش محور دنیا است و دنیایش هم از نوک بینش فراتر نیست.

رهبران و فعالین داب حق دارند به این بلاهت ها بخندند و به صاحبان افاضات ضد داب بگویند، بگذارید کارمان را بکنیم. مگر میشود پرچی و جنبشی و رهبری اش را دور زد، دلخواهانه و خودفریبانه مهر شکست بر پیشانی زده و چیزی را که موجودیت واقعی ندارد جای آن نشانند. این تلاشی آگاهانه ضد اجتماعی و ضد کمونیستی است و برای کسی که هنوز خود را سوسیالیست مینامد تاوان سنگینی دارد!

ظاهرا خود این چپ را کاریش نمیشود کرد. یک روزی دوستی به من گفت که این گرایش جدید که عابد توانچه هم در یادداشتهای زندانش آن را "اصلاحات و علیه تندروی" مینامد و از نظر ما "نئوتوده ایهای" ایرانند، میتواند خوره جنبشهای اجتماعی بشود و باید کاری کرد تا این جنبش ها در مقابل این خوره مصون بمانند و باید اهداف و ماهیت این تلاشهای شر را بیان کرد. این یک واقعیت است. این خوره امروز بخشی از کومه له را با خود برده است. اما در رابطه با جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی واقعیت چیز دیگری است و آن این است که خود صاحبان این جنبش بیش از هر کسی کفایت و صلاحیت دفاع از جنبش شان را داشته و عملا همزمان با درگیر بودن در جبهه دشمن، جواب مخالفان خود در اپوزیسیون و در چپ سنتی را نیز داده اند و تلاش کرده اند این مصونیت را ایجاد کنند. و این کار، خود نیز بهترین گواه بر رسوایی تز، "داب شکست خورد و سوسیالیسم عروج کرد"، است.

اگر کسی که آن ناگهان بیدار گشته و با پدیده ای مثل داب مواجه شده و واقعا بخواهد ماهیت و حقیقت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را بفهمد، و بفرض اینکه این آدم از ما و ارزیابیهای ما هم خوشش نمی آید، بهتر است به دو ارزیابی از داب توجه کند. یکی ارزیابی جمهور اسلامی است و مایه ای که حداقل در یک سال اخیر برای زدن داب گذاشته و هنوز هم ادامه دارد و با صراحت از خطر این جنبش حرف میزند و کمپین عظیم پلیسی و بازداشت و تعقیب و اخراج و زندان را علیه فعالین این جنبش وسیع اجتماعی راه انداخته است. جمهوری اسلامی میگوید با دو خطر جدی در جامعه روبرو است. یکی جنبش کارگری و دیگری جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بخصوص در دانشگاه ها است. و مورد دوم خود فعالین داب است. چه کسانی

صلاحیت دارتر از فعالین و رهبران جنبشی است که هم اکنون پرچم رهبری و هدایت این جنبش را در دست دارند. من به کسانی که خود را چپ مینامند و به وجدان و انصاف معتقدند، توصیه میکنم بروند و مصاحبه ایران خبر با علیرضا داودی سخنگوی داب در دانشگاه اصفهان را گوش کنند و ببینند که چگونه یکی از رهبران این جنبش با اعتماد به نفس و درعین صمیمیت جریانات دیگر از قبیل لیبرال ها و حتی دانشجویان ناسیونالیست کرد را مورد خطاب قرار میدهد که از زدن داب از جانب رژیم خوشحال نشوند و این شتری است که فردا دم درب خانه آنها هم خواهد خوابید و آنها را به هماهنگی با فعالیت آزادیخواهانه و برابری طلبانه و ضد استبداد و اختناق داب فرا میخواند!

در ابتدای حرفهایم گفتم که خواندن یکی از آخرین افاضات ضد داب نئوتوده ایست ها، همزمان بود با مطلبی از یکی از رهبران داب. در رابطه با این بحث، در زیر نکاتی از مطلب امین قضایی و چند جمله از یادداشتهای زندان عابد توانچه را نقل میکنم. این ها باز نمونه هایی از رهبران فعالین داب در میان ده ها فعال و توده وسیع سمپات و وابسته به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاه ها و بیرون از آن در میان کارگران و جوانان و زنان اند. این جنبش و این فعالین و رهبران آزادیخواه و برابری طلب را نه زور استبداد و نه دشمنی نئوتوده ای ها میتواند دور بزند و حذفشان کند. این ها چه به لحاظ تعداد و کمیت و چه وزن اجتماعی بیشتر از کل چپ سنتی ایران در این دوره تاریخ مبارزات اجتماعی موثر و ماندنی و کارساز بوده و هستند.

امین قضایی نوشته است:

"... شکاف ذهن و عین ، با برگزاری مراسم ۱۳ آذر امسال و اعلام موجودیت دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در تمامی شهرهای ایران از بین رفت و جنبش مستقل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب با نظریه و عمل یکپارچه مارکسیستی در شهرهای مهم ایران شکل گرفت. بنابراین برگزاری مراسم مستقل ۱۳ آذر یک پیروزی کلیدی و تحمیل و تثبیت هویت سیاسی چپ در جنبش دانشجویی بود..."

"...در شرایط کنونی که سرکوب تا حد غیر قابل تحملی تشدید گشته و اخراج ، تبعید ، تعلق و بازداشت دانشجویان به اخبار عادی و روزمره تبدیل شده است ، دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب نه تنها واپس رانده نشده اند بلکه همچنان یگانه قطب چپ جنبش دانشجویی باقی مانده و شعار "آزادی و برابری" به خوبی منعکس کننده ی ایده ها و انگاره های سوسیالیستی است . این جریان ، تنها جریان چپ دانشجویی متعین و واقعی است که در داخل دانشگاه از عینیت برخوردار بوده و با مانورهای کودکانه ی چپ سنتی قابل حذف یا جایگزین نیست..."

عابد توانچه از زندان نوشته است :

"...کسی رو که می فهمه و می دونه چیکار می کنه رو با چی میشه خفه اش کرد؟ وثیقه ؟ پرونده ی باز ؟ اخراج از دانشگاه ؟ بی پولی ؟ با چی ؟ اشتباه می کنی ..."

"...می تونی بری گم و گور بشی. می تونی بری از اصلاحات و علیه تند روی بنویسی..."



## تظاهرات وسیع کارگری در عراق

بنا به اخبار اتحادیه شورا و سندیکاهای کارگری و کنگره آزادی عراق در هفته های اخیر خیابانهای بغداد و ناصریه و اسکندریه شاهد تظاهرات وسیع کارگران جان به لب رسیده مناطق وسط و جنوب عراق بوده است. به دنبال اعتراضات قدرتمند کارگران در ماه اوت امسال دولت حاکم وعده داده بود که مطالبات کارگران را متحقق کند. کارگران به این منظور فرصت دو ماهه ای به دولت اعلام کردند که تا همه قوانین مربوط به حذف مزایای کارگران را لغو کند. بعد از این مدت دو ماهه کارگران متوجه شدند که دولت نه تنها وعده های خود را اجرا نمی کند، بلکه سیاست فریبکارانه امرز به فردا کردن را تعقیب میکند. در اعتراض به این وضعیت در دو هفته اخیر تظاهراتها و تحصن وسیع کارگری در بغداد و شهرهای دیگر صورت گرفت.

روز نوزدهم اکتبر حدود ۲۰۰۰ نفر از دوازده مرکز کارگری متعلق به وزارت صنایع در میدان مرکزی فردوس بغداد اجتماع کردند و علیرغم تهدیدها و فشارهای زیاد "پلیس امنیت ملی" علیه کارگران به بهانه اینکه اجتماع آنها مجوز رسمی ندارد (در صورتی که روز قبل اجازه قانونی این اجتماع از طرف فرماندهی پلیس صادر شده بود)، کارگران بعد از تجمع در میدان فردوس با تظاهرات به طرف وزارت صنایع راهپیمایی کردند. نیروی انتظامی و پلیس با کمک نیروهای آمریکایی سعی کردند مانع تظاهرات کارگران بشوند. کارگران علیرغم این تهدیدات با روحیه قوی و مبارزه جویانه تظاهرات خود را متحدانه به پایان رساندند. روز بیست و یکم اکتبر تظاهرات مشابهی در شهر اسکندریه سازماندهی شد.

روز بیست و سوم اکتبر در اداره پست و حمل و نقل شهر ناصریه حدود سه هزار کارگر در داخل اداره تحصن موفقی را سازمان دادند. کارگران خواستار پرداخت فوری حقوق و مزایایی شدند که قرار بود در آغاز سال ۲۰۰۸ به آنها پرداخت شود. این تظاهراتها در اوضاع سخت عراق نوید بخش این موضوع است که طبقه کارگر عراق میتواند جنبش خود را به میدان بکشد و به عنوان نیروی رهایی بخش و مدعی در معادلات سیاسی عراق نقش ایفا کند.

## هزاران تن از کارگران متال در آلمان دست به اعتصاب زدند



## Volvo در بحران؛ مجازات کارگران چرا؟

فراخوان یک اعتراض



اتوموبیل سازی Volvo سنبل قدرت صنعت پیشرفته کشور سوئد بحساب میاید. تا همین چند هفته پیش Volvo به معنای تکنیک بود، به معنای تولید، صادرات و سودهای سرشار. تا همین چند ماه پیشتر در ترازنامه های سالانه بحث بر سر گسترش، بازارهای تازه تر، استخدام کارگران بیشتر بود... امروز Volvo سنبل گویای غول تولیدی بحران زده و به گل نشسته است. سه روز پیشتر خبر اخراج نه صد کارگر جدید از سلسله خطوط تولید اتوموبیل سازی منتشر شد. پیشتر بیش از سه هزار نفر حکم اخراج خود را دریافت داشته بودند.

مناطق Uddevalla و Torshälla در مجاورت کارخانه های نامدار تولید Volvo در شهر گوتنبرگ امروز نامیدی، ناامنی و نارضایتی حکم میراند. درست مشابه مهره های بازی دامینو یکی پس از دیگری خطوط تولید فرو میریزد و بدنبال آن هزاران نفر دسته دسته با دریافت "بلاغیه پایان استخدام" به خانه باز میگردند. همین کارگران و تا همین چند ماه قبلتر بدلیل امکان تولید و امکان سود بیشتر وارد کارگری کارخانه میشدند. امروز سیر نزولی سود، تیشه به ریشه زندگی آنها میزند.



Volvo در بحران، یک واقعیت است که از دو چهره کاملاً متفاوت برخوردار است. صاحبان و سهامداران و مدیران در حسرت سودهای سرشار تاکنونی برای دور بعدی تولید خیز برمیدارند. دخالت و مساعدت و تسلی سخاوتمندانه دولت و از جیب خزانه دولتی یک لحظه فروکش ندارد. واقعا تماشایی است که چگونه صاحبان و چرخاندگان اتوموبیل سازی میزان کمکهای ارائه شده از جانب دولت را به سخره میگیرند. راستی این جماعت چه مطالبه میکنند؟ قیافه طلبکار و فخر فروشانه آنها بخاطر ورشکستگی خطوط تولید است؟ منت میگذارند که هزاران نفر را بکار گرفته و شیره جانیشان را کشیده اند و امروز به خیابان انداخته اند؟ دیدن خطوط زنده اوج گستاخی و خونسردی در چهره این حضرات خون انسان را به جوش میآورد. چهره دیگر بحران مربوط به کارگران است. ورق پاره ابلاغیه اخراج حکایت زیر و رو شدن زندگی کارگران و خانواده های آنها را با خود بهمراه دارد. "اکتبر سیاه، پاییز بیرحم، ایام عزا، فاجعه و کابوس" از جمله عباراتی است که برای شرح حال چند صد هزار اعضای خانواده کارگری بکار برده میشود. در یک چشم بهم زدن و با ارجاع به صندوق بیمه بیکاری یک پنجم دریافتی دود میشود و به هوا میرود. این رقم و کاهش پله ای آن در چند ماه بعد باید جوابگوی دره نیازها و وامها و قرضها باشد. دیگر "امکان" اضافه کاری برای پر کردن سوراخ نیازها وجود ندارد. دیگر "شانس" پیدا کردن کار بهتری هم در دسترس نیست. امروز در دفتر اداره کار حتی از آن احترام حداقل معمولی هم خبری نیست. از امروز او در نقطه صفر، در مقابل کارمند غربتی آنطرف میز، ثابت کند که انسانی کاری است و میخواهد که از قبل کار خود زندگی را بچرخاند. اداره کار سوئد آگهی استخدام هزاران دستیار تازه تر را منتشر ساخته است. این دستیاران وظیفه خواهند داشت که با "تنبلی بیکاران" مقابله نمایند و هر چه زودتر آنها را سر کار بازگردانند! تا آنجا که به کارگران اخراجی مربوط باشد، بودجه و برنامه دولت برای مقابله با بحران، از "تقویت" ذکر شده در شعبه ادارات کار فراتر نخواهد رفت.



شرکت Volvo تنها یک مثال در میان انبوه کارخانه های مشابه است. در همه این موارد سهم کارگران از طرح دولت و سرمایه داران در مقابله با بحران، جز یک مجازات علنی نیست. مجازات دست جمعی که دامن بزرگ و کوچک خانواده های کارگری را یکجا میگیرد. این مجازات کور و بیرحم، مجازات جسمی و روحی و اجتماعی است. در این طرحها نه شرف، نه انصاف و نه انسانیت کوچکترین جایی ندارد. امروز کارگران را از کارخانه هایی بیرون میاندازند که هنوز در آن تولید هست، در آن اضافه کاری هم صورت میگیرد. امروز درب کارخانه هایی را بر روی کارگران میبندند که در آنها خطوط تولید آماده بکار زنگ میزنند و خمیازه میکشند، تا شاید روزی سود مطلوب را بتوان از آنها کشید. امروز کارگرانی را بخانه میفرستند که سود حاصله از کار آنها میلیاردها سود سرشار را بهمراه داشته است. قرار نیست رقم این سودها، نه دیروز در موقع تولید و نه امروز در توقف تولید سرمنشا خبری برای خود کارگران باشد. جرم اینها در کارگر بودنشان است. برآستی سرمایه داری در ظلم و ریاکاری طبقاتی دست پیشینیان خود را پشت بسته است.

هنوز نشانه هایی از پایان بحران در افق سرمایه هویدا نیست. کسی نمیداند تا چند سال دیگر و در کدام ابعاد این بحران ادامه خواهد داشت. با ورق پاره اخراج صاحبان کارخانه ها در مقابل سرنوشت کارگران در این ایام شانه بالا میاندازند. مقامات و ادارات دولتی با نشان دادن توقف چرخ تولید، تاوان کسر بودجه را سر خانواده های کارگری سرشکن میسازند. راه حل اپوزیسیون های پارلمانی از جبران جزیی خسارات وارده فراتر نمیروند. نسخه این اپوزیسیون همان تحمل و دندان روی جگر گذاشتن است که با چندرغاز اضافه رایانه های نقدی همراه است. سکوت تایید آمیز اتحادیه های زرد کارگری برای قربانی کردن کارگران چندش آور است. کارگر میتواند این دوره را با انتظار و سکوت پشت سر نگذراند. کارگر میتواند اجازه ندهد که با زندگی و حرمت او بازی شود. خشم و نارضایتی، حق طلبی را باید بخوابانها آورد. چاره دیگری نیست. این کاری است که دست بکار آن شده ایم. فراخوان به یک اعتراض!

برای روز پانزدهم نوامبر در شهر گوتنبرگ یک تجمع اعتراضی سازمان داده شده است. در تدارک این تجمع با واحدهای مختلف تولیدی Volvo تماس گرفته شده است. هدف ما مقابله با اخراجها، مقابله با دولت و دفاع از حق کارگران است. هدف ما طرح شعارها و خواستهایی است که زندگی شایسته برای کارگران اخراجی را از جیب خود سرمایه داران تامین کند. هدف ما طرح خواستهایی است که کارگران در مقابل تعرضات سرمایه داران دست پیش بگیرند. هدف ما افشای جانبداری طبقاتی دولت از سرمایه داران است. هدف ما مقابله با سکوت اتحادیه هاست.

سیوان رضایی

کارگر کارخانه Volvo و عضو تشکیلات شهری حزب حکمتیست در گوتنبرگ

۱۳ نوامبر ۲۰۰۸

# بحران اخیر سرمایه و موقعیت کمونیسیم

حسین مرادی

مقدمه

بحران اخیر سرمایه که نظام بورژوازی را در سراسر جهان لرزاند از یکطرف بر گنبدی نظام سرمایه داری صحنه گذاشت و از طرفی دیگر ضرورت و مبرمیت کمونیسیم را بعنوان تنها راه نجات بشریت بیش از هر زمانی جلو جامعه بشری گرفته است.

ما در عصری زندگی میکنیم که علیرغم پیشرفت عظیم تکنولوژی و فراوانی مایحتاج مورد نیاز همه مردم جهان، ۱ میلیارد انسان در گرسنگی کامل بسر می برند. عصری که در آن بورژوازی، گرسنگی، سرکوب و بی حقوقی و تحقیر و جنگ بر سر منابع و بازارهای مورد نیاز خود را به زندگی هر روزه مردم فاقد مالکیت در سراسر جهان تبدیل کرده است.

تعبیری که خود ایدئولوگها و سخنگویان نظام بورژوائی از این بحران دادند، خود بر عمق بحرانی که این روزها سیستم سرمایه داری از سر می گذراند دلالت دارد. کسانی که از سه دهه قبل در تعریف و تمجید بازار آزاد داد سخن میدادند، کسانی که پیروزی بازار آزاد را بر سرمایه داری دولتی به عنوان پیروزی بر "کمونیسیم" جشن گرفتند و پایان تاریخ را اعلام کردند، در این دوره از بی اعتباری و عدم کارائی خود بازار آزاد سخن گفتند. مهمترین نشریات و رسانه های دست راستی آنها از سرمایه داری در حال احتضار صحبت کردند. ریگانیسیم و تاجریسم که ۱۸ سال قبل با هلهله "شکست کمونیسیم" پیروزی خود را بر سرمایه داری دولتی جشن گرفتند، خود امروز در مقابل تناقضات درونی بازار آزاد فرومیریزند. در یک کلام، جهان بورژوائی با بحران اخیر خود ترک دیگری خورد، بدنال شکست سرمایه داری دولتی، بازار آزاد نیز در مقابل نواقص و تناقضات درونی نظام سرمایه داری به زانو درآمد، ترکی که یک بار دیگر به آشکارترین شیوه طبقه کارگر و بورژوازی و دول مدافع آن را رو در روی هم قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، گاه پنهان گاه آشکار، آنچه که مارکس آن را موتور محرکه تاریخ می نامد روشن تر از هر دوره ای در مقابل جهانیان قرار میگیرد.

قانون گرایش نزولی نرخ سود فعلیت می یابد

با توجه به اینکه بخشی از مقاله با ارزشی از منصور حکمت در همین مورد در این شماره نشریه کمونیسیت چاپ شده است، اینجا بطور فشرده به آن اشاره میکنیم. خود بحران فعلی سرمایه داری بیانگر این است که قانون گرایش نزولی نرخ سود در آن فعلیت یافته است. مارکس در قانون گرایش نزولی نرخ سود توضیح میدهد که چگونه افزایش نسبت سرمایه ثابت در ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت به سرمایه متغیر باعث میشود که نرخ سود وارد سیر نزولی اجتناب ناپذیری شود و این منشاء

بحرانهای ادواری و متناوب در نظام سرمایه داری است. مقابله با گرایش نزولی نرخ سود از طرفی و ضرورت گسترش و تنوع تولید کاپیتالیستی از طرف دیگر سرمایه را ناچار از بارآوری کار از طریق رشد تکنولوژی و تکنیک کارا در تولید و توزیع میکند.

تلاش مداوم سرمایه دار برای ارزان تمام کردن وسایل تولید و ارزان تمام کردن وسایل معیشت طبقه کارگر از طریق بالا بردن بارآوری کار (گسترش تکنولوژی و تکنیک کار) و حتی استفاده از مواد خام مرغوب برای جلوگیری از اتلاف وقت و اتلاف مواد خام و همگام تمرکز بیشترین کارگر زیر یک سقف بخشی از تلاش سرمایه داران برای تامین نرخ سود مناسب، ارزش اضافه نسبی، و در نتیجه کاهش سرمایه ثابت در پروسه تولید است. با هر درجه از تمرکز و انباشت وسیع سرمایه و گسترش و تنوع تولید و تمرکز کارگر بیشتر زیر یک سقف، بکارگیری ابزار تولید بیشتر در دستور کار سرمایه دار قرار میگیرد و در نتیجه بازهم این سرمایه ثابت است که نسبت آن در ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت به سرمایه متغیر مرتب افزایش پیدا میکند و نرخ سود عملاً کاهش پیدا میکند. بقول مارکس، اقتصاد دانان بورژوا این معما را درک نمیکنند که در شرایطی که سود بیشتری کسب شده است، نرخ سود همچنان کاهش پیدا میکند. حتی در تجارت نیز وقتی سوددهی و گسترش تجارت رونق میگیرد، با کاهش و رکود در سودآوری تجارت و البته در سرمایه روبرو میشوند. بارآوری کار، هر چند وسایل تولید و کالاهای مورد نیاز معیشت طبقه کارگر را برای سرمایه دار ارزاتر تولید میکنند، اما نرخ سود بازهم با سیر نزولی روبرو است. سرمایه دار در مقابل تلاقی اش را سر کارگر در میاورد. با هر موج بارآوری کار، به جای رفاه بیشتر و افزایش دستمزدها، ما شاهد اخراج و بیکار سازی وسیع کارگر و افزایش ارتش ذخیره کار در کنار شدت کار بیشتر و کاهش دستمزدها هستیم تا سرمایه دار بتواند اثرات منفی قانون گرایش نزولی نرخ سود را کاهش داده و نرخ سود مناسب مورد نظر خود را تامین کند.

این پایه و اساس بحران در تولید سرمایه داری و همچنین در مورد بحران فعلی است که هر سیکل آن با شدت و حدت بیشتر و به فواصل کوتاه مدت تری تکرار میشود. اما از این تا بروز بحران در شرایط مشخص و در هر کشور مشخصی فاصله زیادی هست و عوامل دیگری نیز در تسریع آن دخالت دارند. برای مثال، بالا رفتن و سپس رکود سریع قیمت نفت در اقتصاد ایران در سالهای قبل از انقلاب ۵۷ بحران سرمایه داری ایران را در زمان حکومت سابق بحدی تشدید کرد که به بحران سیاسی عمیق و بعداً به انقلاب در ایران منجر شد. در حالیکه نرخ سود هم در آن پائین نیامده بود. یا وجود مکانیسیم جابجائی و انتقال سرمایه ها به حوزه های سودآورتر که یکی از راههای امکان تامین سرمایه برای گسترش تکنولوژی و بارآوری کار و جلوگیری از کاهش مداوم نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر است که به نوبه خود به تمرکز بیشتر سرمایه و کاهش عظیم نرخ سود و بحران جدیدی منجر

میشود. یا وجود کساد، افزایش بیکاری، گرانی، انقباض در اعتبارات که سبب کاهش گردش کالاها میشود خود از علائم شروع بحران در نظام سرمایه داری هستند. همینطور بورس سهام که بقول مارکس، مناسبات سرمایه داری را در چهارچوب سرمایه داری منحل کرده و از مالکیت سرمایه دار بر سرمایه خود در چهارچوب سرمایه داری سلب مالکیت میکند طوری که سرمایه دار هیچ کنترلی بر سرمایه خود ندارد ظرف یک ساعت میتواند میلیونها دلار از سرمایه خود را از دست دهد و ورشکست شود. انقباض اعتبارها و بورس با جهانی شدن کامل سرمایه داری تکنهای بسیار شدید و حتی بعضاً غیر قابل کنترلی را بر سیستم سرمایه داری تحمیل کرده و بحران ناشی از فعلیت یافتن قانون گرایش نزولی نرخ سود را سریعاً تعمیق میدهند.

در این دوره بحران به دلایل معینی از آمریکا که از بعد از جنگ جهانی دوم بقول سخنگویان بورژوازی موتور محرکه اقتصاد بورژوائی در جهان بوده است شروع شد و به تدریج به کشورهای اروپائی و سپس به دیگر کشورها کمابیش در سراسر جهان گسترش پیدا کرد. جهانی شدن کامل سرمایه خود یکی از دلایل درهم تنیده شدن سرمایه مالی و سرایت سریع بحران به دیگر کشورهای سرمایه داری است. ظرف چند سال سرمایه ای در حدود ۹ و نیم تریلیون دلار در مسکن سرمایه گذاری میشود که در آن بانکهای متعددی از کشورهای مختلف عمدتاً آمریکائی شرکت دارند. سود دهی و تمرکز عظیم سرمایه در این عرصه منجر به کاهش شدید نرخ سود در سرمایه مالی عمدتاً در آمریکا میشود. این مساله همزمان است با افزایش تورم بویژه سوخت و وسایل مورد نیاز زندگی روزانه مردم در کنار بروز رکود تدریجی در بازارهای آمریکا که وجود آن را منکر میشدند نه تنها زندگی طبقه کارگر و توده مردم محروم که حتی بخش زیادی از طبقه متوسط در آمریکا را نیز به فقر تهدید میکند. علاوه بر اینها مخارج بسیار بالای جنگ در عراق و افغانستان که بر دوش مالیات دهندگان که عمدتاً مزد بگیران این جامعه هستند سنگینی میکند. به تدریج جیب ها خالی و امکان بازپرداختی برای هیچ کدام از بدهی ها و اعتباراتی که از بانکهای مختلف می گرفتند باقی نمی ماند. زندگی روی اعتبار، بقول مارکس، سرمایه موهوم، دیگر به ته دیک میخورد. چندین میلیون خانه را در آمریکا از صاحبان آن پس گرفته اند اما خریداری برای آن پیدا نمیشود. موجودی بانکها در این اواخر حتی حقوق کارمندان فلان بانک یا فلان موسسه مالی را نیز تامین نمیکند. نه بانکی حاضر میشود به دیگری قرض بدهد و نه بانک ها قدرت وام و اعتبار به کسی را دارند. بحران با تمام قدرت در موسسات مالی و بانکی سرمایه در آمریکا و کشورهای اروپائی را می کوبد و به سرعت دیگر کشورهای سرمایه داری را نیز در برمیگیرد و اکنون به صنایع و رکود بخش بزرگی از کشورهای حوزه اروپای واحد و ژاپن نیز کشیده شده است.

در مقابله با هر بحرانی، سرمایه داران و دولتهایشان قبل از هر چیز به مهار آن فکر میکنند. این بار نیز دول سرمایه داری برای مهار بحران اخیر و گرفتن زیر بغل سرمایه به حرکت درآمدند. مثل همیشه مشکل و بحران سرمایه را مشکل و بحران

عامه مردم در کشورهای خود قلمداد کردند. میلیاردها دلار از مالیات و درآمد طبقه کارگر و دیگر مردم این کشورها را به گلولی بانکها و دیگر موسسات مالی سرمایه داران "خودی" ریختند تا آنها را مجدد به جان این مردم بیاندازند. تا دیروز در مقابل مطالبه مردم برای افزایش یا تامین چند دلار بیشتر برای فلان بیمه بهداشتی و یا فلان بیمه اجتماعی و یا اضافه کردن چند دلار به حقوق کارگر دادشان در میامد که پولی در بساط نیست، ناگهان ظرف چند ساعت چندین تریلیون دلار را از کیسه همین مردم به جیب صاحبان بانکها و موسسات مالی سرمایه ریختند. یک بار دیگر بر خدمت گذاری خود در بارگاه سرمایه در مقابل طبقه کارگر و دیگر مردم محروم جهان، صحنه گذاشتند.

تاثیر بحران اخیر بر زندگی طبقه کارگر و مردم محروم

بحران سرمایه داری بیش از هر زمانی کثافت سرمایه داری، تناقضات درونی آن و در عین حال ریاکاری سران و دول و مفسران و سخنگویان مدافع این نظام را به طبقه کارگر و کل بشریتی که مصائب ناشی از آن را تجربه میکنند، نشان میدهد. در پس این بحران هم اکنون بروشنی می توان دید که چگونه دول بورژوائی به عنوان مستخدمین مالکیت خصوصی عمل میکنند. اینها در روز روشن و در هراسی که توده کارگر و دیگر مردمی که بیکاری و اخراج و گرسنگی و بی سرپناهی زندگی خود و فرزندانشان را تهدید میکنند، از کیسه همین مردم، سرمایه را علیه همین مردم باسازی میکنند. میگویند جرات میخواهد که رئیس جمهور کشوری به دیترویت برود و در آنجا اعلام کند که ۱ میلیارد دلار از مالیات طبقه کارگر را به ۴۵ هزار حقوق بگیر بسیار بالای موسسه مالی استانی مورگان پرداخت میکنند اما به ۲۶۶ هزار کارگر فورد که تعداد زیادی هم اکنون اخراج شده اند و سطح زندگی بقیه نیز این روزها به دلیل انجماد دستمزدها شدت پائین آمده است، چیزی تعلق نمیگیرد! حاتم بخشی دولت "کارگر" بریتانیا از کیسه طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش این کشور به سرمایه داران، فقط یک قلم ۱۱۷ پوند در سال به مالیات هر مالیات دهنده در بریتانیا اضافه کرده است. سرمایه اگر سود ندهد و یا سود کم بدهد به چه جانوری که تبدیل نمیشود و بشریت را به چه فجایع غیر قابل تصویری سوق نخواهد داد.

۱ میلیارد انسان بنا به گزارش رسانه های بورژوائی هم اکنون گرسنه اند، گرسنه به معنای واقعی کلمه. خطر گرسنگی میلیونها انسان دیگر را نیز تهدید میکند. مرگ میلیونها کودک در سال در اثر عدم تغذیه کافی و میلیونها انسان دیگر نیز که به بهداشت و به توالی و آب آشامیدنی بهداشتی دسترسی ندارند به جای خود، کل هزینه رفع فوری گرسنگی این ۱ میلیارد بشر که محصول استثمار و دزدی و برجای گذاشتن ویرانی توسط سرمایه و سرمایه دارانند، بنا به ادعای کسانی که به این مساله رسیدگی میکنند، حال ریختن هزاران تن کره و ریختن هزاران تن دوا و درمان به دریا و دریغ کردن آن از میلیونها انسانی که به آن احتیاج مبرم دارند نیز به کنار، کل این هزینه چیزی در حدود ۲۲

میلیارد دلار خواهد شد. در حالیکه در چند روز پیش از چندین تریلیون دلار از درآمد اکثریت همین مردمی که زندگی خود را از راه فروش نیروی کار خود تامین میکنند به کلوی سرمایه و سرمایه داران و صاحبان بانکها ریخته اند! طبق خبر سازمان آی ال او، سازمان جهانی کار، این روزها ۲۰ میلیون نفر دیگر به میلیونها بیکار در جهان اضافه شده است. این روزها ۴۰ میلیون انسان گرسنه دیگر به ۱ میلیارد انسان گرسنه موجود اضافه شده است. وقایع اخیر به تنهایی کافی است که طبقه کارگر و بشریت محروم مهر باطل بر این نظام بکوبند و برای رهایی کامل از آن، دست به کار شوند. هم اکنون صنایع ماشین سازی در کشورهای مختلف، اخراج و بیکارسازی ها را شروع کرده اند. کارخانه هایی مانند کرایسلر، فورد، جنرال موتورز و غیره در آمریکا که ذکر نامشان از دهها تجاوز میکند. کارخانه های رنو در فرانسه و فیات در ایتالیا و دالمر در آلمان. در انگلستان رشد اقتصادی به ۱۷٪ که بعد از جنگ جهانی دوم سابقه نداشته است رسیده است. اخراج و بیکارسازیها در سطوح مختلف در این کشور ادامه دارد. در آمریکا تا آخر سال جاری بنا به آمار خودشان در مجموع ۵۵۰۰۰۰ کارگر در صنایع بیکار خواهند شد و آمار بیکاری به بالای ۶ و نیم درصد میرسد. در آمریکا بنا به آمار خودشان بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمله ۹ میلیون کودک تحت بیمه بهداشتی قرار ندارند. ۸ نفر از هر ۱۰ نفر در آمریکا نگران آینده زندگی خود هستند. زندگی میلیونها انسان بازنشسته در خطر قرار گرفته است. زمستان سخت و عدم قدرت خرید سوخت کافی نیز قرار است مرگ و میر این بخش از آدمهای جامعه را تشدید کند. شهرهای نیویورک، واشنگتن، نئواورلئان و میامی را از نظر زندگی اجتماعی مردم آن با پایتختهای کنیا و تهران و قاهره و نیاروبی و ساحل عاج مقایسه میکنند. در هندوستان ۴۷ درصد از کودکان از سوء تغذیه مداوم رنج می برند. بر اثر سلطه سرمایه بر جهان هر روز باید شاهد مرگ و نابودی انسانهای بی شمار دیگری بود. و سرمایه، جز با چلانیدن و استثمار هرچه بیشتر طبقه کارگر و برجای گذاشتن ویرانی برای بشریت امروز رابطه سرمایه با کار را بازتعریف نخواهد کرد. برای بازتعریف مجدد آن بورژوازی بازم طبقه کارگر را زیر پای خودش قربانی میکند، بازم کارگر بیشتری را اخراج میکنند، بازم صف گرسنگان را طولانی تر میکنند، از بخش شاغل طبقه کارگر بیشتر کار میکشند، میگوبند کمربندها را باید سفت تر کرد و عسرت بیشتری را در پیش گرفت و غیره تا سرمایه بتواند انباشت و استثمار و تخریب خود را مجددا کسب کند. این واقعیت سرمایه بوده است چه آنجا که متمرکز میشود و قدرت دارد و چه آنجا که به بحران می افتد و از میزان سوددهی آن کاسته میشود. در هر دو حالت، چیزی جز استثمار بیشتر، جز رنج بیشتر، جز مصائب و فجایع بیشتر و جز از خود بیگانگی بیشتر برای طبقه کارگر و کل بشریت محروم به بار نخواهد آورد. باز تعریف رابطه کار و سرمایه در این دوره چیزی جز این برای طبقه کارگر و دیگر مردم محروم جهان به تصویر نمیکشد. باید بخشی را بیکار کنند تا از بقیه شاغلین کار بیشتر با حقوق کمتری بکشند. خرج نگاهداری

بیکاران را نیز از درآمد ناچیز شاغلین تامین میکنند. این تصویری است که با بحران اخیر جلو طبقه کارگر و دیگر مردم محروم در سراسر جهان گرفته اند.

#### تاجریسم و ریگانیسم

تاجریسم و ریگانیسم که بدنیال بحران دهه هفتاد سرکار آمدند، خیر خودشان را به سرمایه داری رسانند و در یک دوره خدمات بزرگی به سرمایه داری کردند. تاجر سر طبقه کارگر در بریتانیا را برای نجات سرمایه از بحران آن دوره زیر آب کرد. برنامه از پیشی ای برای درهم شکستن معدنچیان انگلستان و از این طریق کل طبقه کارگر در بریتانیا تدارک دید. سیستم کانسل تکس (مالیات مسکن به شورای محل) را بر همه مردم بریتانیا حاکم کرد. در دوره ریگان و تاجر با هرگونه دخالت دولت در بازار مخالفت شد. در این دوره بیشتر دست آوردهایی که طبقه کارگر غرب در طی دوران بعد از جنگ دوم جهانی بدست آورده بود به تدریج از او بازپس گرفته شد. اعتصاب بدون اطلاع پلیس اعتصاب وحشی خوانده شد. حق اعتصاب دوم (اعتصاب در کارخانه دیگری در حمایت از اعتصاب در کارخانه دیگر) در بریتانیا از کارگران بازپس گرفته و ممنوع شد. از بیمه های درمانی و اجتماعی طبقه کارگر و دیگر مردمی که از راه دریافت مزد زندگی خود را تامین میکنند زده شد. از پرداخت حقوق کارگر در ایام بیماری کاسته شد. تاجر برای پراکنده کردن کارگران تا آنجا پیش رفت که تشکل کارگری را مانع آزادی فردی بورژوائی خواند و خواستار بیرون آمدن کارگران از تشکل های کارگری خود شد. تبلیغ بی وظیفه کردن کامل دولت در مقابل فرد برجسته شد. با افزایش دستمزدها این مهمترین عرصه تقابل اقتصادی کار و سرمایه بشدت مقابله شد. حمله وحشیانه به صف کارگران اعتصابی در همه کشورهای اروپائی سازمان داده شد. قدرت اتحادیه های کارگری به شدت کاهش پیدا کرد روندی که تاکنون نیز ادامه داشته است. تجویز راه حل های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول توصیه شد. آنتی کمونیسمی عریان در مقابله با کمونیسم و کارگر و خلاصه سازماندهی استثمار وحشیانه طبقه کارگر و مقابله با هر نوع امنیت اقتصادی و اجتماعی فرد در جامعه توسط ریگانیسم و تاجریسم در دفاع از سرمایه و در جهت مقابله با بحران دهه هفتاد به نفع سرمایه عمل کردند. بازار آزاد در این قامت به جنگ سرمایه داری دولتی رفت و سرانجام با فروپاشی اردوگاه شرق، آن را شکست داد. این روزها مجله هفتگی اکونومیست به زبان انگلیسی صراحتا از خدماتی که بازار آزاد به این نظام کرده، قدردانی کرده است.

بعد از گذشت ۱۸ سال اکنون ریگانیسم و تاجریسم شکست خود را اعلام میکنند. مفسرین و سخنگویان این مدل از سرمایه داری خود به شکست و پایان ریگانیسم و تاجریسم اذعان میکنند. شکست ریگانیسم و تاجریسم و در واقع بحران اخیر، ریشه در رویدادهای ۱۸ سال پیش دارد. مدل بازار آزاد، آلترناتیوی که ادعا میکرد یا قرار بود ضعف ها و نواقص سرمایه داری دولتی را رفع کند، خود در یکی از بحرانی ترین دوره های بازار آزاد در مقابل ضعف ها و نواقص این مدل به زانو

درآمده است. آنچه که بحران اخیر را بقول مفسران بورژوا به فروریختن دیوار برلین دیگری شبیه کرده است، بی اعتباری مدل بازار آزاد بعد از فروپاشی مدل سرمایه داری دولتی است. شوک بحران بعدی با همین وسعت و دامنه بورژوازی را گنج کرده و در بحران ایدئولوژیک و سیاسی عمیقی بر سر تعریف مجدد رابطه کار و سرمایه فروبرده است. نه بازار آزاد را میتوانند دور بزنند و نه به سرمایه داری دولتی که به خاطر دور زدن مکانیزمهای بازار فروپاشید، بازگشتی متصور است.

#### عملکرد بورژوازی بازار آزاد (جناح چپ و راست آن) بعد از فروپاشی سرمایه داری دولتی

چند سال بعد از فروپاشی سرمایه داری دولتی هلهله "شکست کمونیسم" و پایان تاریخ خوابید. مارکس به همت منصور حکمت و نسلی از کمونیستهای کارگری دوباره به خیابانها آمد. "پایان دیکتاتوری ها"، پیروزی "دمکراسی"، "صلح جهانی" در کنار رشد فاشیسم و جلو آمدن مذهب و ناسیونالیسم افسار گسیخته قومی و جنگها و نسل کشی های ناشی از آن و فقر و فلاکتی که بازار آزاد به مردم کشورهای اردوگاه شرق تحمیل کرد آنچنان بی محتوی و بی آبرو شد که جناح راستی که به کمک بورژوازی غرب به قدرت رسیده بود آرزوی بازگشت و دخالت محدود جناح چپ خود را میکرد. "نظم نوین جهانی" در میان واقعیت جهان چند قطبی به تدریج رنگ باخت. رویداد ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان و سپس حمله به عراق امکان مجددی به آمریکا برای قدرت نمایی داد، اما با شکست در عراق و ناخوانی توانایی اقتصادی آمریکا با وزنه نظامی و سیاسی آن در جهان در متن بحران اخیر افول این قدرت جهانی را نیز مسجل کرد.

در این دوره بورژوازی غرب نه تنها سنگری در مقابل فاشیسم نیست، بلکه از سکولاریسم نیز که پایه های دولتش را می ساخت دفاعی نکرد. به مذهب و دخالت مذهب در آموزش و پرورش و در جامعه میدان داد. به ایجاد مدارس مذهبی، اسلامی و غیر اسلامی، کمک کرد. "آخوند دانشگاهی" در کشور سوئد به بازار آورده شد، اکنون "سینمای حلال" را به بازار میاورند. در صدد اعمال "قوانین شرع" و دادگاههای اسلامی برآمد. به تزار تجاعی "نسبیت فرهنگی" میدان داد. "پیروزی مدنیت غربی" پوچ از آب درآمد. تحت عنوان مبارزه با "تروریسم" تحقیر شهروندان در قلب اروپا تشدید شد، کدهای حقوق فردی و مدنی دمکراسی پارلمانی زیر پا نهاده شد، کنترل بر زندگی خصوصی و استراق سمع جزو کارهای معمولی پلیس و نیروهای امنیتی آنان درآمد، کاری که در متن بحران اخیر نیز دارند آن را گسترش میدهند. در کل، بورژوازی مدل بازار آزاد در غرب هم نشان داد که سرمایه داری هرچه هست سیستمی است که کثافت از سر و روی آن بالا میروند. نه تنها وجود دیکتاتورها که آخوند و حکومت مذهبی نیز برای حفظ سرمایه داری ضروری شدند. با بحران اخیر بورژوازی غرب این خط را کامکان تقویت و دنبال خواهد کرد. بورژوازی دوره بحران کثیف تر از دوره رونق عمل خواهد کرد. در این دوره شکی نیست که دولت بدون قید

و شرط تر از گذشته در دفاع از سرمایه و در تقابل با طبقه کارگر و مردم محروم کشورهای غرب نیز خواهد ایستاد. طبقه کارگر و مردم محروم نیز بالاجبار صریح تر و روشن تر از سابق در مقابل دول سرمایه داری بویژه در غرب قرار خواهند گرفت.

#### تقسیم مجدد جهان در متن بحران اخیر

آنچه که بر شدت و حدت بحران اخیر سرمایه افزوده است، همزمان شدن آن با افول آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت جهانی است. انتخاب اوپاما در واقع انتخاب شیفت کردن آمریکا به دوره جدید است. اوپاما قرار است آمریکا را با شرایط جدید بعد از پایان کار نئوکانهها وفق دهد. شرایطی که در آن دولت آمریکا به یک اقتصاد دست دوم تنزل پیدا میکند که عملا قدرت تاثیر گذاری سابق بر شکل دهی سیاسی جهان را نیز از دست میدهد. افول آمریکا همچنین تناسب قوای جدیدی را به قطب بندیهای موجود بورژوائی در سطح جهان تحمیل میکند. راه را برای تقسیم مجدد جهان که مدتهاست شروع شده است و لذا تشدید رقابت و سبیت میان صفوف خود بورژوازی در متن بحران اخیر هموار میکند. سرمایه داران پرزورتر به سرمایه های سرمایه داران ورشکسته چوب حراج میزنند و آنان را از دور خارج میکنند. در روزهای شروع بحران اخیر سارکوزی در دفاع از سرمایه خودی در فرانسه میگفت که باید در مقابل گرگهای گرسنه ای که قصد خوردن سرمایه فرانسوی را دارند، ایستاد. تشدید رقابت حریصانه در جریان بحران فعلی و در متن تقسیم مجدد حوزه های تحت نفوذ، بورژوازی را از هر دوره ای وحشی تر خواهد کرد. "همکاری جهانی" که این روزها از آن دم میزنند پیامی است به رقبا برای "محترم" داشتن حوزه های تحت نفوذ فعلا موجود. تقسیم مجدد حوزه های تحت نفوذ در دل بحران فعلی چیزی جز سازماندهی دور دیگری از تاخت و تاز معماران استثمار و فقر و جنگ و ویرانی و در کل بربریت سرمایه به طبقه کارگر و دیگر مردم محروم جهان نیست. شروع صف بندیهای جدید از پس تدابیر عمومی آنها برای نجات سرمایه و دخالت بانک جهانی از هم اکنون قابل روایت است. پیمانهای منطقه ای و فرامنطقه ای جدید در حال شکل گیری است. شکاف در اروپا محتمل است. یکی در فکر سرکردگی بر اروپای واحد است، دیگری دست دوستی به طرف دولت چین و بویژه روسیه دراز میکند. آلمان در فکر اتحاد اروپای واحد و اگر نشد دوستی خود با روسیه است. تحولات مهمی در حوزه های تحت نفوذ و کانونهای بحرانی نظیر آفریقا و خاورمیانه و آمریکای لاتین و آسیا دارد شکل میگیرد. در دوره بعد از فروپاشی اردوگاه شرق بخشی از آسیای میانه و مرکزی به یکی از مناطق تحت نفوذ آمریکا تبدیل شده است. منطقه حساسی مانند تایوان که اکنون چین آرام آرام و به لحاظ اقتصادی در پی تسلط مجدد بر آن است، میتواند به میدان معرکه ای میان دول سرمایه داری و تحمیل فجایع و مصائب وحشتناکی به مردم این کشورها تمام شود. مساله دیوار موشکی غرب در مرز اروپای شرقی، عضویت اوکراین و گرجستان در اروپای واحد و تهدید روسیه به مقابله به مثل، میتواند خطر ساز باشد. در کل، جهان

بورژوازی با بحران فعلی بعد از فروپاشی اردوگاه شرق، شخم دیگری خورده است. یک دوره ۱۷-۱۸ ساله برای چنین تحولی به تنهایی گویای سرعت تحولات در این دوره است. فروریختن مدل سرمایه داری دولتی در اواخر قرن بیستم و این بار فروریختن مدل بازار آزاد در دهه اول قرن بیست و یکم، آن رویدادی است که اکنون ارکان جهان بورژوازی را به لرزه در آورده است. کل دول بورژوازی و صاحبان وسایل تولید و سرمایه و کل سخنگویان و استراتژیستین های این نظام دارند به آینده سرمایه که هر دو تکیه گاه آن کارآئی خود را از دست داده اند، فکر میکنند. بالاتر از این دو، راهی نیست. بازگشتی به "دولت رفاه" در کار نخواهد بود. یک کمی دخالت بیشتر دولت و یا مقداری "کنترل" کردن بانکها تکرار همان داستان قدیمی بارور کردن مجدد سرمایه با عرق و خون کارگر است. سرمایه داران و دولتهایشان مصممند که ناپروورده خود، سرمایه، را مطابق معمول از میان فجایعی که به طبقه کارگر و به بشریت محروم تحمیل کرده و تحمیل میکنند عبور دهند. بشر امروز ظاهراً باید در دل تقسیم مناطق تحت نفوذ دول سرمایه داری در متن بحران اخیر، شاهد مرگ و میر و فجایع بیشتری توسط نظام بورژوازی باشد. باز تعریف مجدد رابطه کار و سرمایه جز از این مسیر نخواهد گذشت.

کنار رفتن قلدری آمریکا از سر مردم جهان قطعاً شرایط مناسبی را برای اظهار وجود طبقه کارگر و مردم زحمتکش دیگر کشورها در مقابل قلدری آمریکا ایجاد میکند. اما کل این وضعیت در گرو این است که طبقه کارگر و جنبش کمونیستی این طبقه کجای این معادلات قرار میگیرد. بحران سرمایه و تشدید رقابت قطبهای جهانی بورژوازی در آن بر سر مناطق تحت نفوذ جز به قیمت جنگهای منطقه ای و ویرانی و گسترش فقر و فلاکت برای طبقه کارگر جهانی و در کل بشریت متمدن تمام نشده و نخواهد شد. آینده سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی در این دوره بیش از هر زمانی به وجود یک قطب کمونیستی طبقه کارگر، فعال در صحنه سیاسی این دوره گره خورده است. سرمایه داری جز با پراتیک آگاهانه کمونیستها و طبقه کارگر بزیر کشیده نخواهد شد.

#### بازگشت مارکس

این روزها همه جا از بازگشت مارکس صحبت میکنند. جدال بین کار و سرمایه در این سطح نیز دیدنی است. این تنها کمونیستها نیستند که از بازگشت مارکس صحبت میکنند، بلکه سرمایه داران و سران دول بورژوازی نیز از وزیر امور خارجه آلمان گرفته تا سر اسقف کانتربری تا پاپ در روم از ارزیابی درست مارکس از کاپیتالیسم حرف میزنند. در پس اعتراف به حقیقت ارزیابی مارکس از کاپیتالیسم، اما رویارویی کار و سرمایه، که در آن تمام سرمایه داران و سران دول بورژوازی از بوش تا گلدن براون تا وزیر امور خارجه آلمان تا هوجین تائو در چین تا خامنه ای و پاپ و همه مفسران و سخنگویان خرد وریز آن که علیه کار متحد هستند، را میتوان روشنی دید.

روزنامه دست راستی تایمز لندن در روزهای هفته دوم بحران اخیر در مورد بازگشت مارکس درست وقتی که رکود

اقتصادی ایدئولوژی سرمایه داری را زیر سوال برده است، به خوانندگان خود در این مورد هشدار میدهد. بی بی سی از بینندگان خود می پرسد که آیا این بحران، "مرگ کاپیتالیسم" را اعلام کرده است؟ روزنامه پراود، بخش طرفدار نئولیبرالیسم، در همین روزها هشدار میدهد که دارند به لیبرالیسم اقتصادی حمله میکنند و هواداران واقعی آن را به دفاع از آن دعوت میکند. روزنامه گاردین لندن در ۲۳ اکتبر می نویسد: "این بحران" نه مرگ کاپیتالیسم که مرگ "نظم نوین جهانی" است. "هفتگی اکونومیست به زبان انگلیسی در مقاله ای تحت عنوان سرمایه داری در خطر است (Capitalism is at bay)، صریحاً می نویسد اگر کسی طرفدار سرمایه است باید این روزها از آن دفاع کند.

به سراسیمگی و ادعاهای ضد و نقیض آنها در این دوره توجه کنید:

سارکوزی رئیس جمهور فرانسه میگوید، دوره بی تفاوتی دیگر بسر رسیده است. روزنامه فاینانشال تایمز لندن در ۱۹ سپتامبر می نویسد، این نه سرمایه داری، که بازار آزاد است که دارد می میرد! روزنامه اکونومیست در همان مقاله سرمایه داری در خطر است می نویسد، در ۲۵ سال گذشته لیبرالیزه کردن بازار باعث شده است که میلیونها نفر از مردم جهان از فقر مطلق نجات یابند و تخمین زده اند که در این دهه نیز از رشد درآمد بالاتری به نسبت درآمد سرانه در تاریخ بهرمنند خواهند شد! همزمان روزنامه فاینانشال تایمز لندن می نویسد، بی اعتباری مدل سرمایه داری در جهان که به قیمت بی ثباتی مداوم، نابرابری رایج و شایع و نابودی محیط زیست تمام شده است، از نسلاً نیز فراتر رفته است.

رویدادهای اخیر که حکم گندیگی کامل نظام کار مزدی در هر شکل و قالبی را میدهد در واقع دادخواست و ادعانامه مارکسیستی طبقه کارگر است علیه کلیت نظام کارمزدی. بحران اخیر بیش از هر زمانی نیاز به مارکس و نیاز به کمونیسم را برای رهائی بشریت از نظام سرمایه داری و بازگرداندن اختیار انسان به انسان، جلو جامعه بشری گرفته است.

#### موقعیت کمونیسم

موقعیت کمونیسم طبقه کارگر به موقعیت طبقه کارگر در برابر بورژوازی در این دوره گره خورده است، پیشروی طبقه کارگر در جامعه نیز در گرو حضور قدرتمند کمونیسم طبقه کارگر در صحنه سیاسی و در مبارزه بر سر قدرت است. بحران اخیر از هر بحران اقتصادی دیگری واقعیت سرمایه و تناقضات درونی آن را با رشد و خلاقیت طبقه کارگر و کل بشریت امروز عریان تر نشان داده است. این وضعیت، طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه را یک بار دیگر در مصافی واقعی و سرنوشت ساز با بورژوازی و دولتهایشان قرار میدهد. شکی نیست که روزهای طوفانی ای در راه است هم برای بورژوازی و هم برای طبقه کارگر. رکود در اقتصاد بورژوازی که به نظر میرسد فعلاً ادامه خواهد یافت زندگی طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه را بشدت تحت تاثیر قرار خواهد.

تشدید رقابت میان سرمایه داران بر سر

بازارها و حوزه های تحت نفوذ برای سهم بری بیشتر از کل ارزش اضافه، به دیوار کوبیدن سرمایه های کوچک توسط سرمایه های بزرگ در جریان بحران اخیر یکی از راه های مقابله با این بحران است. سببیت در درون خود بورژوازی اوج میگیرد. همزمان یورش به معیشت طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کره زمین بویژه در کشورهای "در حال توسعه" برای پائین نگه داشتن نیروی کار ارزان و بر این مبنا تعریف مجدد رابطه کار و سرمایه در دستور کار بورژوازی جهانی قرار خواهد گرفت. با صدای بلند میگویند که طبقه

کارگر هم باید سهم خود را بپردازد. گویا بورژوازی تا حال "سهم" خود را پرداخته است و مانده سهم طبقه کارگر! سرمایه برای پرداختن بحران از نیروی کار کارگر، حتی سرمایه دارانی را که لیاقت استثمار کافی کار در دوره بحران را ندارند نیز از دور خارج میکند. این یک روی این سکه، روی دیگر آن اخراج و بیکارسازیها در سطح وسیع است. با ورشکستگی صنایع و کارخانجات و بیکاری کارگران مدام به صف ارتش ذخیره کار افزوده میشود. بورژوازی از این ارتش ذخیره وسیع کار بعنوان عامل فشاری بر روی بخش شاغل و به تمکین واداشتن طبقه کارگر استفاده میکند. بیکاری وسیع، طبقه کارگر را ناچار از محافظه کاری خواهد کرد. این جنبه منفی این بحران بر روی کارگر و جنبش کمونیستی طبقه کارگر است.

اما سازماندهی یورش عظیم به معیشت و زندگی طبقه کارگر و دیگر اقشار محروم در سراسر جهان در کنار افزایش رقابت و کشمکش های درون خود بورژوازی بر سر تصاحب بخش بیشتری از کل ارزش اضافه، طبقه کارگر و اقشار محروم را بالاچار به تقابل با بورژوازی فرامیخواند. این وضعیت میتواند آستان تحولات انقلابی و تصفیه حسابهای نهائی تری میان طبقه کارگر و بورژوازی باشد. عروج کمونیسم طبقه کارگر میتواند یکی از شق های محتمل بحران اخیر و ادامه آن باشد. بی اعتبار شدن کلیت سرمایه داری نزد افکار عمومی به کمونیسم بعنوان تنها راه حل نجات بشریت از مصائب و مشقات نظام مبتنی بر کار مزدی برجستگی بیشتری می بخشد. بورژوازی و دول مدافع آن اکنون حتی در سنگر خود، سنگر سرمایه، احساس امنیت نمیکند. بحران اخیر، بورژوازی را نسبت به غیر قابل کنترل شدن بازار در آینده و

در دل یک بحران دیگر بشدت نگران کرده است. با اینحال باید اذعان کرد که رهبران و فعالین جنبش کمونیستی طبقه کارگر هنوز اندکند. بی اعتباری سرمایه داری و عدم مشروعیت آن در انظار عمومی جهان بلافاصله به عروج کمونیسم و کارگر منجر نشده است. حتی انتقادهای موجود به بحران اخیر هم بیشتر از جانب بورژوازی و سخنگویان آن و در جهت کارآمد کردن نظام بورژوازی و رفع "گیرهای" آن و یا از موضع رفرمیسم بورژوازی به آن مطرح شده اند.

سنگر بندی و سازماندهی دور جدیدی از مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در مقابل هجوم سرمایه به سطح معیشت طبقه کارگر قطعاً میتواند شروع عکس العمل طبقه کارگر به این بحران و به این یورش بورژوازی باشد، اما اگر طبقه کارگر در این دوره موجودیت سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را به مصاف نه طلبد، مالکیت خصوصی را زیر سوال نبرد، همانطور که تجربه نشان داده است در مبارزه اقتصادی در دل این بحران در مقابل بورژوازی شکست میخورد. تجربه خود کارگران هم نشان داده است که سندیکا و اتحادیه ها ابزار مناسب این کار نیستند، آنها حتی در مقابل اخراج و بیکارسازیها هم نمی توانند سدی به بندند. در سطح وسیعی دارند کارگران را بی کار و اخراج میکنند اما رهبران سندیکاها در کشورهای غربی تاکنون جز در آلمان، عکس العملی نشان نداده اند.

تنها سازماندهی تعرضی قوی به بنیادهای سرمایه داری، زیر سوال بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع، طبقه کارگر و جنبش کمونیستی طبقه کارگر را در این دوره در موقعیت تعرضی نسبت به بورژوازی و دول مربوطه قرار میدهد. نقش و پراتیک آگاهانه رهبران و فعالین کمونیسم طبقه کارگر در این دوره و در پیشبرد این وضعیت به نفع طبقه کارگر تعیین کننده است. کمونیسمی روشن بین که منعکس کننده اعتراض کمونیستی طبقه کارگر به کلیت نظام سرمایه داری و به هدف کسب قدرت سیاسی باشد. کمونیسمی که در هر اعتراض کارگری پرچم ضد سرمایه داری کمونیسم مارکس را نمایندگی کند، وگرنه رفرمیسم بورژوازی اعتراض ضد سرمایه داری کارگر را دوباره قیچی خواهد کرد.





## سکندال اقتصادی، اوباما گیت و کرنش احمدی نژاد، برآمدهای سیاسی پایان یک دوره

### آزاد زمانی

روزهای اخیر رویدادهای جدیدی در صحنه اقتصاد و سیاست، افکار عمومی دنیا را بخود جلب کرده است. هرکدام از این رویدادها با پارامترهای معینی بهم ربط دارند هرکدام به سهم خویش حامل و مکمل شکل گیری اوضاع سیاسی و اجتماعی نوینی در سطح بین المللی هستند.

#### در حوزه اقتصاد

در حوزه اقتصاد سیاسی، زنگ خطر بحران اقتصادی نظام "بازار آزاد" با اعلام ورشکستگی چند موسسه مالی و بانکی امریکا به صدا درآمد، تدابیر پیشگیری نتوانست دامنه این بحران را محدود کند. نخست، موسسات مالی و بانکی یکی پس از دیگری اعلام ورشکستگی کردند.

در مرحله دوم، بحران از بانکها و موسسات مالی به بخش سرمایه گذاری نفوذ کرد و بازارهای بورس اوراق بهادار شرکتهای چند ملیتی را دربر گرفت. دامنه بحران با وجود تدابیر ویژه ای که اقتصاد دانان کشورهای اروپایی و دیگر مناطق اقتصادی از مدتها پیش دربر گرفته بودند به اروپا و به مراتب به سایر نقاط دنیا سرایت کرد.

نقطه آغاز این بحران مادر اقتصاد بزرگ جهان امریکا است. اخبار و گزارشات اقتصادی حکایت از وضعیت وخیم تر موسسات مالی امریکا و انگلیس دارند. تا این مرحله بازارهای مالی و سرمایه گذاری دیگر نقاط جهان از این وضعیت بی نصیب نبوده اند. چین یکی از بلوکهای اقتصادی دنیا با کاهش تقاضا از طرف شرکتهای امریکایی و اروپایی مواجه شده است. نوسان در قیمت نفت، اقتصاد کشورهای تولید کننده نفت در منطقه خاورمیانه و آسیا را با مشکلات مالی روبرو کرده است.

ایران یکی از کشورهای عمده تولید کننده نفت اوپک از تاثیر این شوک اقتصادی بی بهره نیست هزینه های دولت از درآمدها پیشی گرفته و دولت با کسری چند میلیارد دلاری بودجه مواجه است. استفاده از ذخیره ارزی دولت را با مشکلات عدیده ای روبرو کرده است طرحهای مالی دولت عقیم مانده است در همین گیرودار بازاربان ایران در اعتراض به مشکلات اقتصادی و مالی و طرح مالیات بر ارزش افزوده در روزهای اخیر از جمع آوری سود معطل شدند!

بر اساس داده های آماری، اگر این بحران در وضعیت موجود مهار نشود مرحله سوم، بخش های تولیدی و اشتغالی اقتصاد جهان را دربر میگیرد که عوارضی بسیار شکننده تر و خیم تر را بهمراه خواهد داشت. میلیونها کارگریکار می شوند و خود و خانوادههایشان بر سفره خالی می نشینند. از هم اکنون سخن از تدابیر اضطراری در شرکت جنرال موتور، یوبی اس و ...

در میان است مدیران این شرکت ها تقلا میکنند با هردوزوکی شده از فروریختن دیوارهای لوزان بازار سرمایه داری خصوصی بر سرشان ممانعت کنند. نشست کشورهای اروپایی در بروکسل بمنظور

سرمایه داری و چه به لحاظ شکل گیری قطب بندی های تازه تری در سطح دنیا و منطقه غیر ممکن و به این سادگی ها نیست. هیچکدام از مشکلات برای اوباما و شرکایش به آسانی قابل حل نیستند. همچنین برخی فاکتورهای اساسی در اوضاع دنیا و منطقه خاورمیانه دارد

جایجا می شود. صف آراییی هایی سیاسی در منطقه به شکل ما قبل خویش باقی نمی ماند. برخی موضوعات بین المللی و منطقه ای موضوعیت خویش را از دست میدهند. کشمکش های سیاسی مابین امریکا و ایران و غرب به صورت سابق نمی ماند. تعامل سیاسی با ایران از سوی امریکا و غرب با هر درجه ای از ملاحظه و محافظه کاری که باشد در روابط سیاسی و اقتصادی ایران و غرب شکل می گیرد. عمق اختلافات در گذشته میتواند موانع و مشکلاتی بر سر تثبیت روابطی رسمی ایجاد کند اما طرفین از طریق نیروهای خود در منطقه بویژه ترکیب دولت عراق و امکانهایی ارتباطی دیگر به سوی کاهش تنشجات گام برمی دارند. تا هم اکنون هم مذاکراتی علنی و پشت پرده انجام شده است آزادی چهار نفر بازداشت شده گان ایرانی در اربیل توسط نیروهای امریکا در عراق و تحویل آنان در مرز میروان به مقامات ایرانی همزمان با روز پیروزی در انتخابات اوباما چراغ سبز شکل گیری این توافقات است. علاوه بر اینها پیام تبریک احمدی نژاد یکی از مهره های جناح راست و رییس دولت اسلامی به اوباما رئیس جمهور امریکا که سابقا از طرف خمینی "شیطان بزرگ" بود معنای سیاسی ویژه ای دارد و در بدید جدیدی را بسوی سیاست خارجی ایران گشوده است که نتایج آن از هر نظر قابل پیش بینی و تحلیل است. تعامل امریکا و غرب با ایران به هر درجه ای که باشد، دیگر عناصر دخیل در وضعیت سیاسی منطقه را به دنبال خویش تعدیل میکنند. علاوه بر اینها به رسمیت شناسی طالبان بعنوان یک نیروی سیاسی از طرف دولت افغانستان با عنایت غرب یکی از پارامترهای تعدیل کشمکش مابین غرب و جریانات اسلامی در منطقه است این بدان معنا نیست که همه این مسائل خلق الساعه انجام میگردد برخی به لحاظ زمانی و دخالت در پروسه سیاسی منطقه در یک دوده اخیر مجوزهای لازم قرار گرفتن در معادلات جهانی و منطقه ای را به خویش اختصاص داده اند. و برخی دیگر هم در تداوم یک پروسه کشمکش و فشار و معامله مجبور به پذیرفته شدن یا پذیرفتن شرایط جدید می شوند. تقابلهای شدید جایش را به تحركات پراکنده تروریستی و خرابکاری گروههای کوچکتر تندرو میدهد که در دراز مدت تاثیرات چندانی بر اوضاع نخواهند گذاشت. خود این اوضاع ممکن است که طرفهای اقتصادی و سیاسی امریکا مانند روسیه و چین را به چالش بکشد و دخالت آنها در تقویت سایر عوامل محلی و منطقه ای افزایش دهد اما در شرایط فعلی به علت اوضاع نابسامان اقتصادی دنیا و وضعیت خود این کشورها بعید به نظرمی رسد روسیه و ژاپن هم به خاطر منافع اقتصادی که در ایران دارند و همچنین سهم اقتصادی شان در پروژه ساخت نیروگاههای هسته ای ایران از این ثبات نسبی و سازش ها منطقه ای استقبال میکنند. چین و روسیه تا بحال در ایجاد تعادل و فشار بر غرب دنبال بازار با ثبات فروش کالاهای بنجل خویش

دستشان توکیسه ایران بوده است. همه این ها در مقایسه با وضعیت کلان بحران اقتصادی و سیاسی دنیا نسبی است اما به لحاظ سیاسی سیال و تعاملی است و نمی تواند بعنوان احکامی قطعی نتیجه گیری شود.

خوشبینی های دست راستی را باید عقب زد!

برخی آمدن اوباما را به فال نیک میگیرند اوباما را نماد رنجکشان سیاه و مظهر التیام دردهای تاریخ بردگی و تبعیض نژادی قلمداد میکنند و فریب رنگ و لعاب های تبلیغاتی امپریالیسم خبری را خورده اند که گویا اوباما تافته جدا بافته از دولت و نظام سرمایه داری امریکاست. طوری اظهار نظر میکنند که گویا اوباما آتیست است، سکولار است، دمکرات است، نماینده نه به عملکرد دولت مردان قبل امریکاست. همین سناتورهای قبلی کاخ سفید و رئیس جمهورهای دیروز و امروز سردمدار دمکراسی بورژوازی تحت نام آزادی عراق و افغانستان چه بر سرزنز و کودک و پیرو جوان آوردند.

اوباما و صله ناجور بر پاره پینه های نظام سیاسی بورژوازی است اوباما محصول تغییر در اوضاع اقتصادی و سیاسی دنیاست، شیر اطمینان تحولات سیاسی درون حاکمیت امریکاست اوباما از همه حربه های توده فریب برای کسب مشروعیت نظام سیاسی حاکم بر امریکا استفاده کرد اوباما مظهر پس زدن جنبش اعتراض مردم علیه جنگ و سیاست های بوش در یک دهه گذشته است. کارا کتر جایجایی سیاسی در روبنای اجتماعی اقتصادی وضع موجود امریکاست. اوباما چهره پیروزی پس از شکست است. نمونه ای از فردگرایی مطلق برای تسخیر افکار عمومی در وضع موجود است. نئو لیبرالیسم امروزی کاخ سفید است.

اوباما حاصل تغییر است تغییری فراتر از مرزهای جغرافیایی و سیاسی امریکا. امریکا نیاز به تجدید آرایش برای نجات سیاسی و اقتصادی خویش در سطح بین المللی دارد اقتصاد امریکا در این دوره رقابت با چین و دیگر بلوکهای کوچک و بزرگ دنیا ناکام مانده بود. علاوه بر اینها سیاست های کلان امریکا در سطح بین المللی پس از فروپاشی دولت سرمایه داری شوروی شکست خورده است. امریکا با همه ظرفیتهایش یک دوده گذشته نتوانست استیلائی سیاسی خود را در قالب نظم نوین جهانی که مدعی آن بود بر حوزه های معینی از جغرافیای سیاسی دنیا اعمال کند. حوزه هایی که در نقشه گسترش نظم نوین جهانی روی میز سیاست گذاران امریکا بود. امریکا در بزرگترین لشکر کشی خود به عراق و افغانستان شکست خورد در باتلاق حماقت سیاسی درماند و تسلیم خیره سری های سیاست مداران ماقبل اوباما شد. این شکست تاریخی پیامدهای اقتصادی و سیاسی را برای امریکا و غرب به ارمغان آورد. تا این مقطع ماندن در میدان نبرد و یا عقب نشینی از این شکست به این راحتی وبدون تغییر در مواضع سیاسی امریکا و معامله با دولتهای درگیر در سیاست عراق و منطقه غیر ممکن شده بود. بن بست ماندن یا در رفتن از باتلاق عراق هزینه های کلانی را به دولت امریکا تحمیل کرده است همین معضل افکار عمومی کارشناسان امریکارا به این نتایج سیاسی سوق داد که راه برون رفتی پیدا کنند.

### سیاست اوباما گیت کرنش احمدی نژاد، تحولات سیاسی بین المللی و منطقه ای.

در حوزه سیاست به تبع اوضاع مشوش اقتصادی جهان سرمایه داری، فارغ از هیاهوهای تبلیغاتی امریکا، مضحکه انتخاباتی دوحزب جمهوری خواه و دمکرات و شعارها و وعده و وعیدهایی که نامزدهای این دوره از انتخابات ریاست جمهوری امریکا که به مردم دادند بررسی پیروزی دمکراتها و انتخاب بارک اوباما بر متن اوضاع اقتصادی امریکا و جهان و پیامدهای آن از لحاظ سیاسی بسیار حائز اهمیت است.

اوباما کیست و قرار است چه نقشی را بازی کند، چرا اوباما، آیا اوباما همانطوری که در شعارهایش افکار عمومی را تسخیر وعده های خویش کرد عامل تغییر است؟ یا خود حاصل تغییر اوضاع اقتصادی و سیاسی دنیاست؟ اوباما نتیجه کدام فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی در دنیای معاصر است؟ حضور اوباما در صحنه سیاسی امریکا و جهان برای پاسخگویی به کدام مسایل حاد و لاینحل تاکنونی است؟ اوباما ناجی کدام دولت و طبقه اجتماعی است، قرار است کدام سیاست و اقتصاد راهبری کند. بر سر مردم فقیر و طبقه کارگر چه شیره ای میمالد، برای نجات دولتش از بحران اقتصادی چه نسخه ای برای استثمار طبقه کارگر دارد، جنگ افروزیها و ویرانی های اسلاف ماقبل خویش را در عراق و افغانستان به کجا میرساند، به چه قیمتی نیروهای امریکایی را از باتلاق عراق و افغانستان بیرون میکشد، چگونه با تروریسم هار اسلامی کنار میاید آیا این کشورها را بعد از این همه ویرانی و کشتار به تروریستهای اسلامی متشکل در احزاب حاکم و اپوزیسیون تحویل میدهد؟ با کدام کشورهای دخیل در اوضاع سیاسی منطقه تعامل سیاسی میکند؟ ناسیونالیستها و تیم های مهیا مورد حمایت کاخ سفید در عراق که برای دخالت در نقشه سیاسی ایران صف کشیده بودند به کجا می روند؟

پاسخ به همه این سوالات و پرسشهای دیگر رانمی توان در این متن گنجاند و باید در بحث ها و فرصت های بعدی بطور مفصل به آن پرداخت. اما به نظرم پرداختن به این معضلات چه به لحاظ ساختار متزلزل جهان

# حکومت نظامی غیر رسمی

عباس رضایی

فرمانده بسیج از استقرار نیروهایش در محلات و پایگاهها و شروع گشت های خیابانی در سراسر کشور از آخرین روز هفته بسیج خبر داده و گفته است: "گشت های بسیج در محله ها و کوی و برزن با حضور خود فضا را به گونه ای فراهم می کنند که اتفاقی نیفتد"

این یک اعلام جنگ تمام عیار به مردم است، یک تهدید علیه هرگونه اعتراض در جامعه است.

اگر در اوایل شروع این مانور مسائل دیگری مانند "کمک به مردم در زمان زلزله و تامین امنیت جامعه" مطرح بود اکنون دیگر همه چیز فرق کرده است. تصاویر منتشر شده از این مانور، نیروهای ضد شورش را نشان می دهد که با کلاه خود و باتوم در مراکز شهر مستقر شده اند. بگفته فرمانده بسیج همانطور که قابل پیشبینی بود، بسیج دیگر قرار نیست این نیروها را به پایگاه های خود برگرداند و از پایان هفته بسیج، این نیروها در تمام محلات شهرهای بزرگ به گشت زنی خواهند پرداخت. معنی ساده این تصمیمات دولت، یک حکومت نظامی غیر رسمی است. این یک اعلام جنگ آشکار به مردم است. از این بعد جلو تجمعات جوانان را در شبها به بهانه تامین امنیت خواهند گرفت، زنان مورد تعرض بیشتر اوباش بسیج قرار خواهند گرفت و جامعه حالت نیمه فوق العاده بخود خواهد گرفت.

تعرض آشکار رژیم به آخرین نشانه های زندگی متمدن در جامعه به اوج خود رسیده است، فضای جامعه به شدت نظامی شده است و رژه نظامیان در پایتخت ایران، چنگ و دندان نشان دادن رژیم به مردم است.

چرا جمهوری اسلامی در این شرایط دست به این تحرکات زده است؟

موقعیت سیاسی رژیم با اوج گرفتن بحران اقتصادی بشدت شکننده تر شده و جنگ جناح های درونی جمهوری اسلامی وارد مرحله ای تازه شده است.

هر دو جناح در پیشبینی هایشان به این نتیجه رسیده اند که مردم به ادامه این روند فقر و بیکاری اعتراض خواهند کرد و از هم اکنون با اوج گرفتن اعتراضات کارگری نشانه های آن نمایان شده است.

هدف جمهوری اسلامی از کشاندن نیروهای نظامی خود به خیابانها و محلات ارباب مردم است، هدف ترساندن مردم از قدرت سرکوب هر گونه اعتراضی است.

اگر تا چند ماه پیش با قیمت سرسام آور نفت میشد در سطحی محدود جوابگوی گرسنگی مردم بود، اگر تا چند ماه پیش به بهانه احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران میشد مردم را سرکوب کرد، اگر تا چند ماه پیش با شعار مرگ بر آمریکا میشد مردم را سرگرم کرد، اکنون دیگر نمی شود.

نمی شود دیگر با وعده، جوابگوی شکم های گرسنه اکثریت مردم بود، دیگر نمی شود با آزمایش موشکها و سلاح های سنگین مردم را از نگرانی حمله به ایران ترسانند. دیگر نمی شود بعد از فرستادن نامه تبریک به رئیس جمهور آمریکا (از ترس فشارهای اقتصادی بیشتر) مردم را با شعار مرگ بر استکبار سرگرم کرد.

اما تاوان این بن بست همه جانبه جمهوری اسلامی را مردم باید بدهند، آیا کارگران و قشر تحت فشار جامعه زیربار این تعرض آشکار خواهند رفت؟

جمهوری اسلامی آخرین سعی خود را خواهد کرد که با هرگونه اعتراضی، به وحشیانه ترین شیوه برخورد کند و حضور نیروهای نظامی در شهرها به همین منظور است. آیا جمهوری اسلامی قدرت سرکوب اعتراضات گسترده مردم را خواهد داشت؟

جواب دو سوال بالا، مسئله ماندن و رفتن جمهوری اسلامی است.

چاره کار اما اعتراضات پراکنده نیست، چاره کار به تنهایی اعتراضات دانشجویی هم نیست، چاره کار حتی اعتصابات پراکنده کارگران نیست. این اعتراضات در جامعه وجود دارند و خوب هم هست که مردم با هر درجه از توان در مقابل رژیم مقاومت می کنند. این قانون عمل و عکس العمل است.

اما جواب این معضل متحدانه به جنگ رژیم رفتن است، جواب، اعتصابات سازماندهی شده و گسترده کارگری است. جواب به میدان کشیدن پتانسیل اعتراضی هر بخش از جامعه، زنان، دانشجویان و جوانان و مردم متنفر از جمهوری اسلامی است و جواب به تعطیلی کشاندن جامعه و خیز برداشتن برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. این امر بدون حزب و بدون سازماندهی حزبی غیر ممکن است. باید دید کارگران جوانان و زنان جامعه ایران حول این ضرورت تاریخی متحد و متشکل میشوند؟



که سرمایه داری در همه حوزه های اقتصادی سیاسی وایدولوژیکی به بن بست رسیده است. شیوه تولید بورژوازی که برشالوده استثمار طبقه کارگر بنا شده است در پاسخ گویی به نیازهای انسان عصر حاضر کرخت، عقیم وناکارآمد شده است. دوره رونق سرمایه داری که با انباشت ارزش افزوده سیکل معیوب خود را طی میکرد از حرکت شتابان رونق بازایستاده است. ظرفیت های تولید و بازتولید این سیستم در همه ابعاد اقتصادی و به تبع آن روبنای ایدولوژیکی، سیاسی و حقوقی به نهایت سطح خود رسیده است. ناکارایی و بی استفاده بودن این نظام بیش از پیش آشکارتر و عریان تر گشته است. بحران سرمایه جهانی ساختاری و درونی است. طبقه کارگر به حکم وضعیت طبقاتی خویش ناچار به نافرمانی و نبرد طبقاتی علیه وضع موجود است. طبقه کارگر امروز نیازمند تحرک و اعتراض علیه شرایط فلاکت بار زندگی اقتصادی و اجتماعی خود و همونعانش هست. تحرک طبقه کارگر با این وضع پراکنده میسر نیست جز با متشکل شدن طبقاتی و سیاسی خویش. طبقه کارگر بدون متشکل شدن در حزب کمونیستی خویش قادر به تقابل با وضعیت موجود نیست. کمونیستهای انقلابی باید نقش اجتماعی و متشکل کننده خود را در این شرایط حیاتی دریابند. سازماندهی اعتراضات کارگری و متشکل کردن طبقه کارگر برای رویا رویی با وضع موجود و وظیفه کمونیستهای کارگری است امری که اکنون ضرورت آن مبرم و غیر قابل انکار است.

بورژوازی شکستش را با اخراج و بیکارسازی میلیونها کارگر می خواهد جبران کند. بحرانش برگزیده کارگراست، اوج گرفتن اقتصادش هم برگزیده کارگراست. طبقه کارگر در شرایط تاریخی موجود در یک موقعیت ویژه ای قرار گرفته است جنبش طبقه کارگر یا باید تن به بردگی مزدی در هر وضعیتی از حیات سرمایه در دهد یا باید پرچم مارکس و کمونیسم طبقه اش را به میان بکشد و با حاکمیت سیاسی دولت های بورژوازی تعیین تکلیف کند.

طبقه کارگر باید پتک انقلابی را برگزیده نظام سرمایه داری بگوید و نگذارد دیگر کمر راست کند حزب کمونیستی و الترناتیو کمونیستی کارگری امروز باید سازماندهی سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را در دستور کار خود بگذارد. جنبش کمونیستی این دوره ویژه گیهای خاص خود را می طلبد. تحزب سیاسی و تلاش برای تشکیل انترناسیوالیسم بین المللی طبقه کارگر می تواند افقی امیدوارکننده را فرا روی پروتئوریای جهانی بگذارد. جنبش طبقه کارگر در حال حاضر می تواند آرایشی تعرضی بخود بگیرد حق به جانب و مدعی به میدان بیاید و بورژوازی فرسوده را به جالش بکشد. جهان معاصر به انقلاب کارگری نیازمند است مارکس انقلابی را باید پراتیک لنینی کرد کمونیستها باید رهبران کارگری و اجتماعی را به گرد پرچم مارکس فراخوان دهند باید مارکس پیروزمند عصر حاضر در برابر نسل امروز بشر برای حل معضلات زندگی خویش قرار داده شود. دنیا آستن اعتراض و رویارویی طبقاتی و سیاسی است. پیروزی و اعتلای جنبش کمونیستی کارگری از دل این وضعیت یک امکان واقعی است.

تاثيرات سياسي اين تحولات براوضاع ايران جناح بندی های سیاسی درون حاکمیت رژیم اسلامی در ایران عمیق ترمی شود. این جناح بندی ها بدین معنا نیست که جناحی از حکومت اپوزسیون وضع موجود می شود یا اینکه جناحی دیگر را به طور کلی از قدرت کنار میگذارد. برعکس همیاری سیاسی مابین جناحهای حکومتی نهادینه شده است از این به پس جناح بندیهای سیاسی در شکل کشمکشهای انتخاباتی بیشتر خود نمایی میکنند و بیشتر تلاش برای کسب قدرت در ارگانهای حکومتی است هر کدام دنبال سهم خویش در هیئت حاکمه و دولت هستند. هیچکدام از این جناحهای درون حاکمیت دنبال تغییرات اساسی در ماهیت سیاسی و اقتصادی نظام جمهوری اسلامی نیستند.

تنها فاکتوری که میتواند توازن سیاسی موجود بین جناحهای حکومتی را برهم بزند جنبش انقلابی و اعتراضی مردم آزادی خواه و برابری طلب ایران است طبقه کارگر ایران و کمونیستها یکی از نیروهای مهم در برهم زدن این توازن هستند. وضعیت جدید بین المللی و داخلی صف آرای های سیاسی بین اپوزسیون رژیم اسلامی را باردیگر دست خوش تغییرات عمده ای میکند.

چه باید کرد!

روز برفراشتن پرچم کمونیسم علیه وضع موجود دردنیاست!

هیچ وقت دنیا به اندازه امروز فاصله طبقاتی را با خود تجربه نکرده است با وجود تریلونها ثروت و سرمایه، میلیونها کارگردرسراسر کره خاکی در شرایط اسف باری زندگی می کنند. میلیونها کارگردرن نتیجه شکست های اقتصادی نظام بازار آزاد به لشکر بیکاران فقیر می پیوندند. گرانی و تورم زندگی میلیاردها انسان را درسراشویی نابودی قرار داده است. بروز جنگ و قحطی بسیاری از نقاط دنیا را دربر گرفته است. گرسنگی و بی پناهی اجتماعی و سقوط سطح رفاه زندگی مردم به پایین ترین سطح خود نزول کرده است. این تصویر واقعی را باید جلو چشم طبقه کارگر و مردم دنیا گذاشت. جنبش کمونیستی باید ظرفیت بسیج اعتراضات و مبارزات را علیه وضع موجود از خود به نمایش بگذارد. از همین امروز باید کمونیستها دست بکار شوند.

زوال اقتصادی وایدولوژیکی نظام سرمایه داری!

معادلات اقتصادی و سیاسی دنیا در معرض کوران تغییرات عظیمی است. این تغییرات حاصل نسخه های سیاسی این یا آن دولت بورژوازی جهان معاصر نیست. حاصل تناقضات درونی نظام سرمایه داری است. سرمایه داری قادر به حل معضلات امروز جامعه بشری نیست. تاریخ مصرف این نظام روبه زوال است. حتی متخصصین و ایدولوگ های بورژوازی اعتراف میکنند راهی و نسخه ای که این نظام را از زوالش خلاص کند، در دست ندارند. شاید بورژوازی جهانی بتواند با جابجایی و تزریق نوش داروهای موضعی بحرانها را برای مقطعی از زمان ساماندهی کند. اما همه شواهد موجود مبین این واقعیت هستند

# مفهوم کنونی مارکس

اریک هاوبس باوم

مترجم: ناهید جعفرپور



اریک هاوبس باوم می گوید: بحران مالی کنونی بمفهوم شکست غمناک تئولوژی بازار آزاد غیر قابل کنترل است. وی که متولد سال ۱۹۱۷ می باشد، یکی از بزرگترین مورخین زنده جهان است. در میان تحقیقات بشمارش می توان از سه بخشی که در باره قرن بلند نوزدهم نوشته است نام برد: انقلاب های اروپائی، ۱۷۸۹-۱۸۴۸: عصر شکوفائی سرمایه داری، تاریخ فرهنگ سال های ۱۸۴۸-۱۸۷۸ و همچنین تاریخ قرن بیستم جهان. کارل مارکس دو دهه بعد از ۱۹۸۹ زمانی که وی آنچنان بسرعت به فراموشی سپرده شده بود، مجددا در صحنه ظاهر گشت. بطوری که مجله فرانسوی: *Nouvel Observateur* ۲۰۰۳ یک جلد خود را به تم مارکس - بنام مارکس نظریه پرداز سومین هزاره؟ - اختصاص داد. یک سال بعد در یک همه پرسی در کانال دوم تلویزیون آلمان ۵۰۰۰۰۰ نفر از مردم آلمان مارکس را بعنوان مهمترین آلمانی تمامی اعصار انتخاب نمودند. او در میان گروه بندی عمومی مقام سوم را گرفت و در کاتاکوری "مفهوم کنونی" مقام اول را کسب نمود. سپس در سال ۲۰۰۵ مجله اشپیگل عکس روی جلد خود را با نام "شبحی باز می گردد" به مارکس اختصاص داد. در یک صحبت منتشر شده که همین اخیرا با Jacques Attali داشتید شما گفتید که کاپیتالیست ها بیشتر از دیگران مجددا مارکس را کشف کرده اند و شما از حیرتتان صحبت نمودید زمانی که جرج سوروس تاجر و سیاستمدار لیبرال به شما گفت: "من همین اخیرا مارکس را خواندم و در آنچه که وی می گوید حقایق بسیاری یافتیم". دلایل این دوباره زنده شدن چیست؟ آیا آثار مارکس تنها برای متخصصین و روشنفکران جالب است و اهمیت دارد؟ آیا در دوره های دانشگاهی وی باید بعنوان کلاسیک بزرگ نظریه مدرن معرفی گردد؟ آیا در آینده می تواند این توجه به مارکس همچنین از جانب سیاست هم شنیده شود؟

در جهان سرمایه داری بی شک علاقه عمومی به مارکس دوباره زنده شده است. حتی اگر احتمالا این علاقه هنوز در میان کشورهای جدید عضو اتحادیه اروپا یعنی کشورهای اروپای شرقی دیده نشود. این دوباره زنده شدن به احتمال قوی با این واقعیت شدت گرفت که صد و پنجاهمین سالگرد انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در سال ۱۹۹۸ با یک بحران غمناک اقتصادی خاص در میان یک پر بود بسیار سریع جهانی سازی بازار های آزاد همراه بود. مارکس طبیعت اقتصاد اوائل قرن ۲۱ را ۱۵۰ سال قبل بر بستر بررسی هایش در باره "جامعه بورژوازی" پیش بینی نمود. این اصلا غیرمنتظره نیست که کاپیتالیست های هوشیار بخصوص در بخش مالی جهانی شده از آنجا که ضرورتا به طبیعت و بی ثباتی های اقتصاد سرمایه داری که در آن کار می کنند آگاه تر از دیگران می باشند، تحت تاثیر مارکس قرار

گرفته باشند. اکثر چپ های روشنفکر به لحاظ فروپاشی پروژه سوسیال دمکراسی در اکثر کشورهای اتلانتيک شمالی در سال های ۸۰ و به لحاظ تغییر جهت جمعی دولت های ملی به سوی ایدئولوژی بازار آزاد و همچنین به لحاظ فروپاشی سیستم سیاسی و اقتصادی ای که ادعا داشت از مارکس و لنین الهام گرفته است، دیگر نمی دانستند که با مارکس چه باید بکنند. طبیعتا این به آن معنا نیست که کسی دیگر به مارکس بعنوان بزرگترین نظریه پرداز کلاسیک نمی نگریست. اما بخصوص در کشورهایی چون فرانسه و ایتالیا با احزاب قوی کمونیست، یک نوع تهاجم روشنفکری علیه مارکس و علیه بررسی های مارکس وجود داشت که نقطه عطفش احتمالا در سال های ۸۰ و ۹۰ قرار داشت. نشانه هائی وجود دارد که این تهاجمات دیگر امروز پایان یافته است. مارکس در تمام زندگی اش محقق آگاه و باهوش و خستگی ناپذیر بود. کسی که او فهمید که تولد یک شیوه تولید کاپیتالیستی اقتصاد بین المللی جهانی شده در پیش است و پیش بینی می کرد که این روند نه لیبرال و سیاستمداران به آن افتخار می کنند به همراه خواهد آورد بلکه همچنین جنگ های عظیم و بحران های اقتصادی و بی عدالتی های اجتماعی گسترده با خود خواهد داشت.

بهنتر از هر کسی دیگر در زمان خودش توسعه کاپیتالیسم را در بعد جهانیش دنبال کرده و بررسی نموده بود. او فهمید که تولد یک شیوه تولید کاپیتالیستی اقتصاد بین المللی جهانی شده در پیش است و پیش بینی می کرد که این روند نه تنها رشد و رفاهی که تئوریسین های لیبرال و سیاستمداران به آن افتخار می کنند به همراه خواهد آورد بلکه همچنین جنگ های عظیم و بحران های اقتصادی و بی عدالتی های اجتماعی گسترده با خود خواهد داشت. در دهه گذشته ما بحران مالی آسیای شرقی را تجربه کردیم که در تابستان ۱۹۹۷ آغاز گردید، بحران اقتصادی آرژانتین را که از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ طول کشید، و از همه مهمتر "بحران سوپ پریمه" که در سال ۲۰۰۶ در ایالات متحده آغاز گردید و اکنون بزرگترین بحران مالی بعد از جنگ را. آیا به این علت درست است که بگوئیم بازگشت مجدد علاقه و توجه به مارکس همچنین متاثر از بحران جامعه کاپیتالیستی است و دقیقا با تکیه بر این نظریه می توان تناقضات جهان کنونی را توضیح داد؟

اینکه آیا سیاست آتی چپ بار دیگر مجددا از بررسی های مارکس متاثر خواهد بود - درست بمانند جنبش های سوسیالیستی و کمونیستی قدیمی - به این وابسته است که با کاپیتالیسم جهانی چه خواهد شد. اما این تنها به مارکس ربط پیدا نمی کند بلکه به چپ ها همینطور. همانطور که شما به درستی گفتید - بازگشت علاقه به مارکس گسترده شده است. من می توانم بگویم که عمدتا این علاقه بر بستر بحران کنونی جامعه سرمایه داری نهفته است و چشم انداز، بسیار نوید دهنده تراز سال های ۹۰ است. بحران مالی کنونی که در آمریکا به یک فشار اقتصادی بزرگ می تواند کشیده شود به مفهوم شکست غمناک تئولوژی بازارهای آزاد غیر قابل کنترل است و حتی این بحران دولت آمریکا را مجبور می سازد

اقدامات دولتی ای اتخاذ نماید که دیگر از سال های ۱۹۳۰ به بعد به فراموشی سپرده شده بود. فشارهای سیاسی، فعالیت سیاسی اقتصادی دولت های نئولیبرال را برای جهانی سازی بدون کنترل، نامحدود و بی ثبات، ضعیف می سازد. در برخی از موارد مثلا در چین نابرابری های گسترده و بی عدالتی های بی حد که در دوره انتقال به اقتصاد بازار آزاد به وجود می آیند، مشکلات عظیمی برای ثبات اجتماعی پدیدار می گردد که این مشکلات در سطوح بالا حتی روی دولت هم تاثیر می گذارند. این روشن است که هر گونه بازگشتی به مارکس در واقعیت بازگشت به بررسی مارکس در باره کاپیتالیسم و جایگاهش در تحول تاریخی بشریت است. هیچ مارکسیستی نمی تواند حتی برای لحظه ای هم این تصور واهی را بکند که سرمایه داری لیبرال خودش را برای همیشه تثبیت نموده است - آنطوری که ایدئولوژی های نئولیبرال در سال ۱۹۸۹ ادعا می نمودند - اینکه تاریخ به پایان خود رسیده است و یا اینکه در واقعیت نوعی سیستم می تواند مناسبات انسانی را زمانی

او فهمید که تولد یک شیوه تولید کاپیتالیستی اقتصاد بین المللی جهانی شده در پیش است و پیش بینی می کرد که این روند نه لیبرال و سیاستمداران به آن افتخار می کنند به همراه خواهد آورد بلکه همچنین جنگ های عظیم و بحران های اقتصادی و بی عدالتی های اجتماعی گسترده با خود خواهد داشت.

به پایان برساند. آیا اگر نیروهای سیاسی و روشنفکری چپ بین المللی از ایده های مارکس صرف نظر می نمودند، در این صورت یک راهنمای پایه ای برای امتحان و تغییر شکل و دگرگونی واقعیت کنونی را از دست می دادند؟

هیچ سوسیالیستی نمی تواند از ایده های مارکس صرف نظر نماید. اعتقادات وی مبنی بر اینکه بعد از سرمایه داری یک شکل دیگری از جامعه باید برقرار گردد، نه بر پایه امید و یا خواسته قرار گرفته است بلکه تنها بر بستر بررسی و تحقیق جدی توسعه تاریخ نهفته است. بخصوص در عصر سرمایه داری. پیش بینی وی مبنی بر اینکه سرمایه داری از طریق یک سیستم برنامه ریزی شده اجتماعی جایگزین می گردد، هنوز هم سندیت دارد حتی اگر که او مطمئنا عوامل بازار را دست کم گرفته باشد. عواملی که در هر سیستم بعد از سرمایه داری همچنان باقی خواهند ماند و از آنجا که وی آگاهانه هر حدسی را برای آینده مسکوت گذاشته بود از این روی نمی توان وی را برای متد های خاص مسئول دانست، از جمله برای متدهائی که با آن اقتصاد های سوسیالیستی در سوسیالیسم رئال موجود سازماندهی شده بودند. آنچه که به اهداف سوسیالیسم ربط پیدا می کند، مارکس تنها متفکرو نظریه پردازی نبود که جامعه ای بدون استثمار و از خود بیگانگی را خواهان بود. جامعه ای که در آن تمامی بشریت توانائی های خود را بکار بگیرد اما مارکس این خواست ها را بطوری قدرتمند و قاطع بیشتر از هر کسی دیگر بیان نمود و جملات و کلماتی که وی بکار برده است هنوز هم بشدت تحسین آمیز می باشند. مطمئنا تا زمانی که چپ نفهمد باید روی نوشته های مارکس نه بعنوان برنامه سیاسی و همچنین نه بعنوان نسخه ای برای وضعیت کنونی کاپیتالیسم امروزی جهان، بلکه بیشتر بعنوان

راهنمائی که توسط آن می توان طبیعت توسعه سرمایه داری را فهمید، کار کند، تا آن زمان مارکس بعنوان یک محرک سیاسی چپ ها باز نخواهد گشت. از سوی دیگر مارکس برای چپ ها مفهومی نخواهد داشت قبل از اینکه تمایل کنونی فعالین رادیکال یعنی تغییر مبارزه ضد کاپیتالیستی به مبارزه ضد جهانی شدن خاتمه نیابد. مارکس به واقع جهانی شدن را بعنوان یک واقعیت شناخته و از آن بعنوان یک انسان انترناسیونالیست در کل استقبال نموده بود. آنچه که وی نقد می نمود و آنچه که ما باید نقد کنیم آن نوع جهانی شدنی است که کاپیتالیسم راتولید می کند.

در مقدمه مجموعه آثاری که من در باره *Karl Marx's Grundrisse* ۱۸۵۷/۱۸۵۸ بیرون داده ام، شما نوشته اید بررسی های مارکس در باره کاپیتالیسم بسیار فراتر از قرن ۱۹ - در عصر اجتماعی که در آن تولید دیگر کار جمعی طلب نمی کند - می رود. این تنها نوشته ایست که کمی از برخی از اشارات مارکس در باره آینده کمونیستی در ایدئولوژی آلمانی فرا تر رفته است. کوتاه بگویم این نوشته بیشتر از نوشته های بعدی مارکس شرح داده است. از این روی امروز نتیجه قرائت جدید "گروندریسه مارکس" چیست؟

احتمالا بیش از یک مشت ناشر و مترجم وجود ندارند که شناخت از این مجموعه نوشته های عظیم و مشکل داشته باشند. اما یک قرائت جدید و یا بهتر بگویم قرائت امروزی این نوشته ها می تواند بکمک کند که مارکس را از نو بفهمیم و مورد مطالعه قرار دهیم: که بدانیم تفاوت میان بررسی های عمومی مارکس در باره کاپیتالیسم و بررسی های خاص او در باره شرایط یک جامعه بورژوازی اواسط قرن ۱۹ چیست؟ ما نمی توانیم پیشبینی کنیم که کدام نتایجی از این بررسی ها امکانا و احتمالا حاصل خواهند شد. برای چه امروز مهم است که مارکس را مطالعه نمائیم؟ هرکسی که به این ایده علاقمند است حال می خواهد دانشجوی دانشگاه باشد یا نباشد برایش روشن است که مارکس بزرگترین فیلسوف و محقق اقتصادی قرن نوزدهم بوده است و خواهد ماند. از این روی خواندن آثار وی مهم است. زیرا جهانی را که در آن زندگی می کنیم نمی توان بدون تأثیری که نوشته های این مرد در قرن بیستم داشت فهمید و در نهایت این آثار را باید خواند زیرا همانطور که خود مارکس نوشت "جهان را نمی توان تغییر داد زمانی که آنرا شناخت". نوشته های مارکس راهنمائی کامل خواهند بود برای فهمیدن این جهان و مشکلاتی که ما با آن روبرو هستیم و خواهیم شد.

## نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه داری وابسته

منصور حکمت

آنچه در این بخش میخوانید بدون شک از تمامی نواقص و اشکالات یک برخورد کوتاه، مختصر و کلی، به واقعیتی جامع، گسترده و متنوع رنج میبرد. آنجا که بحث بر سر یادآوری اصول تئوری مارکسیستی بحران است، این نقیصه تا حدودی با رجوع دادن رفقا به متون کلاسیک رفع میشود. لیکن آنجا که به کاربست این تئوری میسریم، اشکالات و ابهامات، نارساییها، عدم برخورد یکدست مقولات و روابط مهم و یا احیاناً از قلم انداختن بعضی از آنها، پرداختن بیش از حد به مقولات، روابط و یا سطوح تحلیلی کم اهمیت تر و غیره، رخ مینمایند. اگر در مورد اول میتوان به گذشته غنی جنبش کارگری جهان رجوع کرد و برای رفع اشکالات دست بدامن آموزگاران کبیر پرولتاریا شد، در مورد دوم میباید به اعتدالی مبارزه‌ای تئوریک-ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی، بر متن اعتدالی جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران، امید بست. در مورد شیوه طرح و تدوین باید گفت که وجود اشکالات را از هم اکنون پذیرفته‌ایم و چند و چون آن را نیز از طریق انتقادات و اصلاحات رفقا خواهیم آموخت. اما ما بی تردید مسائل مطروحه در این نوشته و بخصوص استنتاجات سیاسی استوار بر آن را مربوط، مبرم، و مارکسیستی میدانیم. و بنوبه خود بسط، تدقیق و دفاع از آن را وظیفه خود قرار میدهیم.

نظام سرمایه‌داری وابسته نه تنها از قانونمندی عام تولید سرمایه داری و تناقضات زیربنایی آن بطور کلی مستثنی نیست، بلکه خود به حادثترین و بارزترین وجه این تناقضات و عوارض گوناگون آن را به نمایش میگذارد. بروز بحرانهای دوره ای در جریان تولید سرمایه‌داری یک خصیصه ذاتی و گریزناپذیر این نظام است و سرمایه‌داری وابسته بنوبه خود از این قانونمندی تبعیت میکند. بدیهی است که بحران در جامعه سرمایه‌داری تحت سلطه از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است، لیکن این ویژگی‌ها میباید در مکانیسم بروز و یا انتقال بحران و در نمود، عوارض و عملکردهای آن جستجو شود و نه در ماهیت آن. ما در اینجا به خطوط کلی تئوری مارکسیستی بحران اقتصادی سرمایه‌داری به اختصار اشاراتی میکنیم و سپس تلاش میکنیم، تا بر مبنای آن، جمع‌بندی‌های تئوریکی که بتواند گوشه‌هایی از ویژگی‌های بحران اقتصادی سرمایه‌داری وابسته ایران را روشن نماید بدست دهیم.

بروز بحرانهای دوره ای در نظام سرمایه‌داری بطور کلی ناشی از تناقضات درونی پروسه انباشت سرمایه است، و هر بحران، با انباشت، تراکم و تمرکز سرمایه، هر بار با ابعادی وسیعتر و عمیقتر از بحران قبل ظهور میکند. در پایه‌ای‌ترین سطح، قانون گرایش نزولی نرخ سود مبنای کلیه بحرانهای اقتصادی جامعه سرمایه داری است. گرایش نزولی نرخ سود (در کل

سرمایه متغیر - نه ثابت - افزایش مییابد. واضح است که بنابراین، با فرض ثابت ماندن نرخ استثمار، با بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه نرخ سود کاهش مییابد (در فرمول (۲) نرخ سود ثابت مانده حال آنکه مخرج آن افزایش یافته است، و یا در فرمول (۱) صورت با سرعت کمتری نسبت به مخرج افزایش یافته است). عبارت دیگر در نتیجه پروسه انباشت سرمایه و بالا رفتن ترکیب ارگانیک آن، (نرخ استثمار دست نخورده است و این در بحث بالا فرض مسأله ماست)، حجم کل ارزش اضافه احتمالاً حتی افزایش هم یافته است اما نرخ سود تنزل کرده است. نکته ای که میباید در این رابطه تأکید شود این است که قانون گرایش نزولی نرخ سود یک استنتاج ریاضی (جبری) نیست، بلکه استنتاجی اجتماعی - اقتصادی است که بر مبنای شناخت واقعیت اجتماعی سرمایه انجام گرفته است. آنچه در بالا آمد صرفاً عرضه ریاضی مسأله است. واقعیت امر این است که سرمایه در پروسه انباشت، تراکم و تمرکز خود نیروهای مولده را رشد میدهد و هرچه بیشتر در چهارچوب تولید ارزش اضافه به خدمت میگیرد و این ناگزیر به معنی افزایش ظرفیت تولیدی کار انسانی (بارآوری روزگار هر کارگر) است. عبارت دیگر با انباشت مقدار معینی از سرمایه (مثلاً هزار تومان)، در جریان تولید و بازتولید، هر بار وسائل تولید بیشتر و نیروی کار انسانی کمتری به خدمت میگیرد و لاجرم حجم تولیدات افزایش مییابد، اما سود سرمایه نه از وسائل تولید، بلکه تنها از استثمار نیروی کار انسانی حاصل میشود. و با فرض نرخ استثمار ثابت، استفاده از نیروی کار کمتر مترادف است با تحصیل حجم کمتری از ارزش اضافه برای هر هزار تومان سرمایه، یعنی کاهش نرخ سود سرمایه. به این ترتیب گسترش و انباشت سرمایه به مانعی بر سر راه گسترش و انباشت بیشتر سرمایه بدل میشود چرا که رشد سرمایه با ابقاء نرخ سودآوری در تناقض افتاده است.

اما چرا مارکس از گرایش نزولی نرخ سود صحبت میکند و نه از ضرورت تنزل آن؟ درک این نکته تا حدود زیادی خصلت دوره‌ای و متناوب بحرانهای اقتصادی جامعه بورژوا را نیز مشخص میکند.

بحران نشانه آن است که گرایش نزولی نرخ سود بالفعل شده و سود سرمایه عملاً کاهش یافته است، سرمایه‌های مختلف برای تخصیص سهم بیشتری از ارزش

سرمایه اجتماعی) نتیجه ناگزیر پروسه انباشت سرمایه است. مارکس مشخصاً نشان میدهد که همگام با انباشت، ترکیب ارگانیک سرمایه (در کل نظام تولیدی) ناگزیر افزایش مییابد. افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به این معنی است که نسبت سرمایه ثابت (بخشی از سرمایه که صرف خرید وسایل تولید میشود) به سرمایه متغیر (بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار میگردد) مستمراً افزایش مییابد. این بازتاب این واقعیت است که با گسترش نیروهای مولده در چهارچوب رشد و بسط و انباشت سرمایه و افزایش بارآوری اجتماعی کار انسانی، حجم (و نیز ارزش) وسایل تولیدی که هر کارگر بطور متوسط در مدت زمان معین به حرکت درمیآورد افزایش مییابد. اما تناقض مهملک نظام تولید سرمایه‌داری در این واقعیت نهفته است که افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (که همانطور که گفتیم بیانگر افزایش قدرت تولیدی کار انسانی است) ناگزیر گرایش نزولی نرخ سود را باعث میگردد. علت گرایش نزولی نرخ سود را در اثر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه میتوان باختصار چنین توضیح داد (توضیح مفصل چگونگی این امر در این مختصر ممکن نیست، رجوع کنید به کتاب "سرمایه"، جلد سوم، بخش سوم، فصل سیزدهم)

نرخ سود حاصل تقسیم کل ارزش اضافه تولید شده به کل سرمایه است که در درون خود به دو بخش سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تقسیم میگردد:

ارزش اضافه

نرخ سود =

سرمایه ثابت + سرمایه متغیر

اگر صورت و مخرج کسر نرخ سود را به سرمایه متغیر تقسیم کنیم:

ارزش اضافه

سرمایه متغیر

نرخ سود =

سرمایه ثابت + ۱

سرمایه متغیر

سرمایه ثابت خود منشاء ارزش اضافه نیست و این تنها سرمایه متغیر، یعنی بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار میگردد است که تولید ارزش اضافه میکند. بنابراین، با فرض نرخ استثمار معین، حجم ارزش اضافه متناسب با رشد

کارگر یورش میبرد و تضاد اجتماعی کار و سرمایه در همه ابعاد خود جدت میگیرد. خصلت دوره‌ای بحران ناشی از خصلت دوره‌ای بالفعل شدن گرایش نزولی نرخ سود است. دوره‌ای بودن بحران از آنروست که گرایش نزولی نرخ سود خود را، نه بصورت کاهش مستمر، تدریجی و عملی نرخ سود سرمایه، بلکه بصورت کاهش سریع و متناوب آن، در مقطع‌های معین، پس از دوره‌های چند ساله ثبات و یا حتی افزایش عملی، آشکار میکند. به این ترتیب سؤال اساسی این است که چه عواملی باعث میشود که گرایش نزولی نرخ سود، با توجه به اینکه ترکیب ارگانیک سرمایه مستمراً افزایش مییابد، اثر خود را نه بگونه‌ای مستمر، بلکه متناوباً به فعل درآورد؟ عبارت دیگر در فاصله دو دوره بحران، چه عواملی از کاهش عملی نرخ سود جلو میگیرد و به این ترتیب تنزل نرخ سود را به یک گرایش تبدیل میکند؟

واقعیت این است که در پروسه عملی تولید و بازتولید سرمایه، گرایش‌ها و عوامل دیگری نیز در کارند که میتوانند، در محدوده‌ای معین، تأثیر گرایش نرخ سود را خنثی کنند. نکته اساسی اینجاست که تأثیر این عوامل خنثی کننده نمیتواند دائم باشد، و گرایش نزولی نرخ سود در تحلیل نهایی و در دوره‌های متناوب اثرات خود را به فعل در خواهد آورد. مارکس این عوامل (گرایش‌ها) خنثی کننده را بلافاصله پس از طرح خود قانون گرایش نزولی نرخ سود (در فصل ۱۴ جلد سوم سرمایه توضیح میدهد).

از میان عواملی که مارکس بر میشمرد ما به اختصار به چند عامل اشاره میکنیم:

### ۱- تشدید استثمار

اگر به آنچه قبلاً گفته شد دقت کنیم، میبینیم که گرایش نرخ سود جایی بصورت یک قانون مطلق عمل میکند (یعنی سود سرمایه عملاً کاهش مییابد) که نرخ استثمار با سرعتی کمتر از رشد ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش یابد (در بحث فوق نرخ استثمار اساساً ثابت فرض شده بود). حال آنکه در واقعیت امر الزاماً چنین نیست و سرمایه، چنانچه بتواند از طرق مختلف استثمار را متناسب با (و یا سریعتر از) افزایش ترکیب ارگانیک شتاب بخشد، میتواند حجم ارزش اضافه تولید شده را در جریان تولید و بازتولید به حدی برساند که عملاً گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند. (برای توضیح مفصل طرق مختلف تشدید نرخ استثمار در نظام سرمایه داری به بخشهای ۳ تا ۵ جلد اول سرمایه و بخصوص به فصلهای ۱۶-۱۷ رجوع کنید).

افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه - از آنجا که بیانگر بالا رفتن کیفیت و کمیت وسائل تولید و لاجرم بالا رفتن بارآوری کار است - خود عاملی است که نرخ استثمار (نرخ ارزش اضافه) را افزایش میدهد، چرا که با افزایش بارآوری کار، طبقه کارگر با بکار گرفتن وسائل تولید کارآمدتر، وسائل معیشت خود را در مدت زمان کمتری تولید میکند و لاجرم ارزش اضافه بیشتری به تملک طبقه سرمایه‌دار در میآید (تولید ارزش اضافه نسبی). تند کردن آهنگ تولید، کاهش اوقات استراحت کارگران در طی روز کار، و... روشهای دیگری برای افزایش ارزش اضافه تولید شده در طی روزگار معین است. از سوی دیگر سرمایه‌داران ممکن است خود روز کار را

افزایش تولید شده در کل اقتصاد به جان هم میافتند، رقابت عمیقاً تشدید میشود، بسیاری از سرمایه داران ورشکسته میشوند، از سوی دیگر کل طبقه سرمایه‌دار برای تشدید استثمار و تولید ارزش اضافه بیشتر به سطح معیشت طبقه

کش دهند و با افزودن به ساعات کار کارگران، نرخ استثمار را افزایش دهند (تولید ارزش اضافه مطلق). خلاصه کلام، تا آنجا که سرمایه استثمار را به طرق مختلف تشدید میکند، میتواند گرایش نزولی نرخ سود را تا حدودی خنثی نماید. اما مسأله این است که انباشت و بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه تعطیل بردار نیست، حال آنکه تشدید نرخ استثمار اولاً محدودیت های فیزیکی و اجتماعی مشخصی دارد، و ثانیاً هر بار مشکلتر میشود، و به این ترتیب گرایش نزولی نرخ سود اولاً در تحلیل نهایی مَهَر خود را بر پروسه انباشت سرمایه خواهد زد، و ثانیاً، از نظر تحلیلی همواره در تکاپوی ناگزیر و لاینقطع سرمایه برای تشدید هر چه بیشتر استثمار (برای جلوگیری از کاهش عملی سود) مستتر است.

۲- کاهش دستمزد کارگران به سطحی نازلتر از ارزش واقعی نیروی کار

ارزش نیروی کار، در هر مقطع معین از توسعه جامعه سرمایه داری، برابر با ارزش وسائل معیشتی است که کارگر برای بازتولید نیروی کاری که در طول روز کار صرف کرده است بدان نیاز دارد. قانون حرکت سرمایه چنان است که سطح معیشت کارگران به حداقل ممکن کاهش یابد، اما این "حداقل ممکن" الزاماً یک حداقل فیزیکی (یعنی در حدی که طبقه کارگر را فقط زنده نگاه دارد) نیست، بلکه "حداقلی" است که سرمایه توانسته است، در رابطه با فاکتورهای چون درجه رقابت موجود میان کارگران و درجه آگاهی و تشکل سیاسی طبقه کارگر و توانایی آن در دفاع از سطح معیشت خود، بعنوان سطح "معمول" زندگی کارگران به آنان تحمیل کند. ارزش واقعی نیروی کار ارزش وسایل معیشتی است که این "سطح معمول" زندگی را برای کارگران تأمین میکند (مثلاً داشتن یک یخچال کوچک و یا رادیو و تلویزیون کمابیش بمثابة جزئی از سطح معمول زندگی کارگران کشورهای اروپایی تثبیت شده است، اما بورژوازی و نظام سرمایه داری در کشورهای چون ایران حتی از برسمیت شناختن حق داشتن سرپناه، حداقل بهداشت، و حتی تغذیه کافی برای توده های وسیع کارگر و زحمتکش امتناع میکند. اهمیت مقولاتی چون امپریالیسم و مبارزه طبقاتی در درک چگونگی این امر نیازی به تأکید ندارد). به این ترتیب بدیهی است که چنانچه بورژوازی موفق شود سطح معیشت کارگران و زحمتکشان را از سطحی که "معمول و متداول" است تنزل دهد، بر سودآوری سرمایه افزوده و تا حدودی گرایش نزولی نرخ سود را خنثی نموده است. از نظر تحلیلی کاهش سطح معیشت کارگران و یا تشدید نرخ استثمار (که قبلاً به آن اشاره کردیم) هر دو، از طریق کاهش سهم مزد در ارزش کل محصولات که طبقه کارگر تولید کرده است، بر حجم کل ارزش اضافه ای که نصیب طبقه سرمایه دار میشود میافزایند؛ با این تفاوت که در حالت اول (تنزل دستمزدها) سطح معیشت کارگران عملاً کاهش مییابد، کارگران فقیرتر میشوند، و در حالت دوم (تشدید نرخ استثمار) سطح معیشت کارگران ثابت

میمانند، اما ارزش وسائل معیشت آنان کاهش مییابد، (زیرا در مدت زمان کمتری تولید شده اند).

۳- ارزان شدن عوامل سرمایه ثابت (وسایل تولید)

بیشتر گفتیم که اساس گرایش نزولی نرخ سود، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه - سرمایه متغیر - است، که خود بازتاب این واقعیت است که سرمایه بطور متوسط هر بار وسائل تولید بیشتری را نسبت به واحد کار انسانی به خدمت میگیرد. به این ترتیب روشن است که چنانچه در سیر انباشت، به هر دلیل، ارزش وسائل تولید کاهش یابد، سرمایه میتواند وسائل تولیدی بیشتری و یا بهتری را بکار گیرد بی آنکه به همان نسبت سرمایه ثابت پیش رفته، و از این طریق ترکیب ارگانیک، افزایش یافته باشد. از این رو تنزل ارزش کالاها [۱] در پروسه تولید سرمایه داری، که نتیجه ناگزیر افزایش بارآوری عمومی کار انسانی است، خود عاملی است که در جهت عکس گرایش نزولی نرخ سود عمل میکند. کاهش ارزش وسایل تولید (عوامل سرمایه ثابت) از طرق دیگر نیز امکان پذیر است. مثلاً تشدید نرخ استثمار در بخش تولید وسائل تولید؛ گسترش تجارت خارجی و خرید وسائل تولید از کشوری با بارآوری بیشتر؛ ورشکسته شدن بخشی از سرمایه داران و بالا کشیده شدن وسائل تولید آنان به بهایی نازلتر از ارزش واقعی آن، توسط سرمایه های قدرتمندتر. (عاملی که چنانکه پایین تر اشاره خواهد شد یکی از خصیصه های بارز دوره بحران است)؛ و...

پس بطور خلاصه، بحرانهای دوره ای حاصل عملکرد متقابل گرایش نزولی نرخ سود و عوامل خنثی کننده در سطح عمیق تر و اساسی تر (از نظر قانونمندی درونی حرکت و انباشت سرمایه (عمل میکند، در تحلیل نهایی آثار خود را بر سودآوری سرمایه آشکار میکند. بحران بیانگر این واقعیت است که گرایش نزولی نرخ سود نه بصورت یک گرایش، بلکه بمثابة یک قانون مطلق عمل نموده و نرخ سود سرمایه (کل سرمایه اجتماعی) عملاً کاهش یافته است. از سوی دیگر، بحران صرفاً بمثابة یک "عارضه" تناقضات درونی سرمایه بروز نمیکند، بلکه خود، از آنجا که به عملکرد مجموعه ای از عوامل خنثی کننده شدت میبخشد، بصورت مکانیسم عملی تخفیف بحران، بصورت پروسه ایجاد شرایط مساعد برای دوره جدیدی از انباشت سرمایه، نیز عمل میکند. در این مورد پایین تر توضیح خواهیم داد. در اینجا لازم است به یک نکته اشاره کنیم: از شناخت قانون گرایش نزولی نرخ سود و عوامل خنثی کننده، تا توضیح و تحلیل بحران اقتصادی، در یک جامعه معین و در زمان معین، و چگونگی بروز آن از نظر شکل، عمق، دامنه و درجه تغییرات شاخصهای مهم تولید سرمایه داری و... و نیز تا تعیین تأثیرات مشخص بحران بر روند مبارزه طبقاتی و حرکات ناگزیر بورژوازی، راه درازی است. قانون گرایش نزولی نرخ سود و عوامل و مکانیسم خنثی کننده آن، صرفاً

پایه ای ترین ابزار تحلیل بحرانهای اقتصادی مشخص را از دیدگاهی مارکسیستی تأمین میکند، حال آنکه تحلیل کنکرت مستلزم شناخت مقولات، روابط، مؤلفه ها و پارامترهای دیگر اقتصادی نیز هست که در هر قدم از سیر حرکت از قوانین عام به واقعیات خاص، میباید در تحلیل وارد شده و بکار بسته شود. نکته مهم اینجاست که این فاکتورهای کنکرت تر نه تنها قوانین عمومی حرکت سرمایه را نقض نمیکنند، بلکه در حقیقت چگونگی مادیت یافتن و بالفعل شدن این قوانین را توضیح میدهند. اینکه تخفیف بحران جامعه سرمایه داری در همه حال مستلزم افزایش سودآوری سرمایه است یک قانون انکارناپذیر است، و در همین حد ضروریات بنیادی حرکت اقتصادی و سیاسی کل بورژوازی را آشکار میسازد. اما شناخت دقیقتر حرکات بورژوازی و اقشار مختلف آن، شناخت دقیقتر برنامه های سیاسی و اقتصادی و انگیزه ها و امکانات عملی دولت بورژوازی در عرصه بحران اقتصادی و نیز احزاب سیاسی مختلف این طبقه، و... از این طریق شناخت ضروریات حرکت کنکرت جامعه در هر لحظه معین بمنظور اتخاذ تاکتیکهای صحیح مبارزاتی، مستلزم شناخت هر چه دقیقتر از ابعاد کنکرت تر بحران اقتصادی جامعه است. از این نقطه نظر آنچه ما در این مختصر ذکر میکنیم از چهارچوب اشاراتی به پایه ای ترین قوانین و تناقضات نظام سرمایه داری و بحران ناگزیر آن فراتر نمیرود.

قبلاً اشاره شد که بحران اقتصادی، صرفنظر از اینکه بیانگر حادت یافتن تناقضات درونی سرمایه است، مکانیسم عملی تخفیف آن نیز هست. بحران از یکسو بیانگر این واقعیت است که گرایش نزولی نرخ سود بصورت ضرورتی مطلق به فعل درآمده است، و از سوی دیگر زمینه ای فراهم میآورد که گرایش خنثی کننده نیز به بارزترین وجه به فعل درآیند: ۱- بحران رقابت موجود میان اقشار مختلف سرمایه را شدت میبخشد و هر بخش از سرمایه تلاش میکند تا برای ابقاء نرخ سود خود، از مجرای رقابت سهم بیشتری از ارزش اضافه را بخود اختصاص دهد. تشدید رقابت عرصه را بر اقشار ضعیفتر سرمایه تنگ میکند و بسیاری را به ورطه ورشکستگی سوق میدهد. این در واقع در حکم یک پروسه پالایش درونی سرمایه است. زیرا با ورشکست شدن سرمایه های ضعیفتر، شرایط سودآوری برای بخشهایی که برجای مانده اند مناسبتر میگردد. با ورشکسته شدن سرمایه های ضعیفتر، وسایل تولید این سرمایه ها با بهایی نازلتر از ارزش واقعی آن به تملک سرمایه های قویتر درمیآیند، کل سرمایه اجتماعی به این ترتیب متمرکزتر میشود بی آنکه ترکیب ارگانیک آن به همان نسبت افزایش یافته باشد. در این صورت ظرفیت وسائل تولید تغییر نکرده است، حجم محصولات و کل ارزش آن ثابت مانده است، اما ارزش اضافه تولید شده اینک به سرمایه هایی با جمع ارزش کمتر تعلق میگیرد و نرخ سود سرمایه (که حاصل تقسیم کل ارزش اضافه به ارزش کل سرمایه است) افزایش مییابد. حتی با فرض عدم تمرکز، یعنی با فرض اینکه وسائل تولید سرمایه داران

ورشکسته بالا کشیده نشود، بلکه اصولاً از عرصه تولید بیرون رانده شود، نفس حذف سرمایه هایی که از بارآوری کمتری برخوردارند (یعنی ارزش اضافه کمتری نسبت به واحد سرمایه تولید میگردند) نرخ سود متوسط را افزایش میدهد، زیرا ارزش کل سرمایه اجتماعی (مخرج کسر اضافه تولید شده (صورت کسر) کاهش یافته است. تشدید رقابت و پالایش درونی سرمایه اجتماعی درهای دیگری را نیز به روی سرمایه داران در ابقاء و یا ازدیاد نرخ سود میگذارد (از قبیل استفاده از بازار فروش رقبای ورشکسته و افزایش مقیاس تولید، که با بارآوری بیشتر کار همراه است؛ استفاده از امکانات تکنیکی مدرن تر و...) که توضیح مفصل آن در این مختصر نمیگنجد. آنچه میباید تأکید و جمع بندی شود این است که اولاً بحران با تشدید رقابت زمینه لازم را برای پالایش و تجدید سازمان درونی سرمایه و از این طریق افزایش سودآوری آن فراهم میآورد و ثانیاً از آنجا که سرمایه از دل هر بحران متمرکزتر بیرون میآید، بحران بعدی با ابعاد گسترده تر عمیقتری ظاهر میشود، رقابت شدیدتری را موجب میگردد و تخفیف آن بازسازی همه جانبه تری را برای سرمایه ضروری میسازد. به این ترتیب با هر بحران سرمایه یک قدم به فروپاشی خود نزدیک میگردد.

۲- بحران عملاً زمینه تشدید نرخ استثمار و نیز کاهش دستمزدها به سطحی نازلتر از ارزش واقعی نیروی کار را فراهم میآورد. ورشکسته شدن سرمایه های مختلف و خارج شدن آنها از عرصه تولید، در عین حال کارگران آنها را نیز بیکار کرده و روانه بازار کار میکند. ارتش ذخیره بیکاران گسترش مییابد، فقر توده ها تشدید میشود و رقابت میان کارگران بر سر یافتن کار اوج میگردد. به این ترتیب سرمایه امکان مییابد تا از کارگران کار بیشتر و شاق تری بکشد. از سوی دیگر بیکار شدن توده های وسیع کارگر، که تأمین معیشت شان ناگزیر بر عهده دیگر برادران و خواهران رنجبرشان قرار میگیرد، طبقه کارگر را بطور کلی فقیرتر میکند. قدرت خرید دستمزد کارگرانی که کار خود را حفظ کرده اند نیز در مقابل تورم روزافزون قیمتها کاهش مییابد. به این ترتیب مکانیسم بحران سطح "معمول" معیشت کل طبقه کارگر را تنزل میدهد. بدیهی است که سرمایه در استخدام مجدد این کارگران به سطح دستمزدهای پیش از بحران باز نمیگردد و لاجرم سطح دستمزدها بطور کلی به سطحی نازلتر از ارزش واقعی نیروی کار کاهش مییابد و بحران عملکرد خود را بمثابة مکانیسم خودکار بحرکت درآوردن عوامل خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود به نمایش میگذارد. به بیان دیگر در جریان بحران تضاد اقتصادی - طبقاتی کار و سرمایه تشدید میشود. سرمایه بیش از پیش به افزایش نرخ استثمار طبقه کارگر محتاج میگردد. تشدید رقابت در میان اقشار مختلف سرمایه بنوبه خود بازتاب تشدید تضاد کار و سرمایه است. رقابت به اقشار مختلف سرمایه نشان میدهد که اگر استثمار طبقه کارگر را تشدید نکنند، دیگر همه نمیتوانند در حد سابق

# نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!



# هزاران تن از کارگران بخش مهندسی دست به اعتصاب زدند

ترجمه: بهزاد جواهری

نموده است. تعداد کمتری از کارگران در ایالت‌های دیگر به اعتصاب پیوسته اند. قرار است که مذاکره کنندگان از طرف اتحادیه کارگری و کارفرماها در ۱۱ نوامبر برای چهارمین دور از مذاکرات همدیگر را ببینند.

چشم انداز اعتصاب عمومی نامحدود

اگر راه حلی تا اواسط نوامبر یافت نشود، اتحادیه کارگری می تواند مذاکرات را شکست خورده اعلام کند و از اعضایش بخواهد که به اعتصاب نامحدود رای بدهند.

روزنامه آلمانی، بیلد، در روز دوشنبه ادعا نمود که اتحادیه ذخیره مالی برابر با ۲ بلیون یورو دارد که می تواند به کارگران اعتصابی پرداخت کند. در آلمان اتحادیه های کارگری از حق عضویتها برای پرداخت حقوق معوقه کارگران اعتصابی استفاده می کنند. اعتصابها در زمانی رخ می دهد که سازندگان ماشین مانند دایملر آ.جی، جنرال موتورز شاخه اپل و بی ام دبلیو اعلام نموده اند که کارخانجات ماشین سازی را برای جلوگیری از ضرر در نتیجه کاهش سفارشات که ناشی از بحران مالی جهانی است را موقتا تعطیل می کنند. در باواریا کارخانه های اصلی بی.ام.دبلیو پنج روز تعطیلی را از روز دوشنبه شروع کردند و ۴۰ هزار کارگر در خانه ماندند. شرکتهای آلمانی معمولا در زمان تعطیلی کارخانه ها به کارگران غرامت پرداخت می کنند.

دهها هزار کارگر در بخش مهندسی آلمان دست به اعتصابی یک روزه در دوشنبه ۳ نوامبر ۲۰۰۸ زده اند. این در حالی است که اتحادیه کارگری آی.جی متال برای دستیابی به ۸ درصد افزایش حقوق کارگران رای به ادامه اعتصاب داده است. این اعتصاب یک روزه که روز دوشنبه شروع شد قرار است که هر روزه در کارخانه های دیگری تا روز جمعه ادامه یابد. اتحادیه آی.جی متال پیشنهاد افزایش حقوق ۲.۱ درصد بعلاوه ۱.۶ درصد پاداش را رد کرده است. و این پیشنهاد را برای ۳.۶ میلیون کارگر در صنعت محصولات فلزی و برقی که در واقع پایینتر از نرخ تورم است را توهین آمیز نامیده است.

بر اساس گزارشی از اتحادیه آی.جی متال از میان کارخانه هایی که کارگران با اعتصاب باعث تعطیلی خطوط تولید شده اند می توان از کارخانه ماشین سازی در سالولیس نزدیکی مرز فرانسه که صاحب آن شرکت فورد موتور است و همچنین کارخانه ژلت در برلین که تیغ تولید می کند را نام برد. اتحادیه آی.جی متال نزدیک به ۳۰ هزار نفر از اعضای خویش را در صدها شرکت که در چهار ایالت هس، راینلند-پالاتینت، تورینگیا و سارلند کار می کنند دعوت به شرکت در اعتصاب

صدها کارخانه تحت تاثیر اعتصابها قرار گرفته اند

صدها مرکز تولیدی مخصوصا در ایالت‌های هس، راینلند-پالاتینت، تورینگیا و سارلند که کارگران در آن دست به اعتصاب زده اند تحت تاثیر اعتصابات قرار گرفته اند.

همچنین انتظار می رود که هزاران کارگر

دیگر در صنعت فلز سازی در بادن-وورتمبرگ و شمال راین-وستفالیایا دست از کار کشیده و به اعتصاب پیوندند. قرار است که مذاکره کنندگان از هر دو طرف در تاریخ ۱۱ نوامبر برای چهارمین دور از مذاکرات در جلسه ای شرکت کنند. اگر راه حلی تا اواسط نوامبر یافت نشود، اتحادیه می تواند مذاکرات را شکست خورده اعلام کند و از اعضایش بخواهد که به اعتصاب نامحدود رای بدهند.

اعتصابات کارفرمایان کارخانه های ماشین سازی را پریشانتر می کند!

کارگران کارخانه ساخت قطعات یدکی هلاک-الکتربیک در ناگولد در جنوب غربی ایالت بادن-وورتمبرگ نیز برای اولین شیفیت در محل کار خود حاضر نشدند. قریب به ۲۰۰ کارگر در شیفیت اول و شیفیت‌های دیگر به اعتصاب پیوستند.

همچنین کارگران در کارخانه ساخت اهر در وایبیلینگن در نزدیکی اشتوتگارت نیز ابزار کار خود را روی زمین گذاشته و خطوط تولید را متوقف کردند.

اعتصابها در زمانی رخ می دهد که سازندگان ماشین مانند دایملر آ.جی، جنرال موتورز شاخه اپل و بی ام دبلیو اعلام نموده اند که کارخانجات ماشین سازی را برای جلوگیری از ضرر در نتیجه کاهش سفارشات که ناشی از بحران مالی جهانی است را موقتا تعطیل می کنند. مارتین کانیکیسر رئیس گروه کارفرمایان مهندسی گسام متال در

تنها فروپاشی نظام تولیدیش را برای مدت محدودی به تعویق انداخته است. از آنجا که سرمایه با هر بحران متمرکزتر میشود و نیز نرخ استثمار تشدید میگردد، بحران بعدی با شدت و با عمق بیشتری بروز میکند و کارآیی خود را نیز بعنوان یک مکانیسم تخفیف تناقضات درونی سرمایه، بیش از پیش از دست میدهد. از یک طرف با تمرکز سرمایه پروسه پالایش درونی آن هر بار ابعاد خصمانه تر و سبعانه تری مییابد، چرا که رقبا محدودتر و بزرگتر گشته اند (رقابت میان انحصارات تا حد جنگ مستقیم میان دول کشورهای سرمایه دار تشدید میگردد). از طرف دیگر با افزایش نرخ استثمار، افزایش مجدد آن، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی، برای سرمایه دشوارتر میشود، بخصوص که با توجه به متمرکز شدن سرمایه، مقدار این افزایش نیز مییابد هر بار بیش از دوران قبل باشد تا بتواند گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند. از آن مهمتر، پرولتاریا از دل هر بحران آگاهتر و رزمنده تر بیرون میآید، هر چه وسیعتر در حزب سیاسی طبقه خود، حزب کمونیست، متشکل تر میگردد و امکان مییابد تا به رهبری آن رسالت تاریخی خود را بعنوان گورکن نظام تولید سرمایه داری به انجام رساند.

سود، با شدت بیشتری به حرکت درآیند. عرصه های عملکرد این عوامل خنثی کننده را میتوان بطور کلی به دو دسته تقسیم کرد:

## ۱) مناسبات متقابل اقشار مختلف سرمایه

بحران رقابت را تشدید میکند. و از این طریق به پالایش و تجدید سازمان گسترده ای در درون کل سرمایه اجتماعی دامن میزند، و سودآوری کل سرمایه اجتماعی را افزایش میدهد.

## ۲) مناسبات متقابل کار و سرمایه

بحران مبارزه طبقاتی را تشدید میکند. سرمایه هجوم وسیعی را به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان آغاز میکند. در صورت شکست طبقه کارگر در این مبارزه سرمایه امکان مییابد تا بر عرصه فقر توده ها بهای نیروی کار را تنزل دهد، استثمار آن را تشدید کند، و شرایط لازم را برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه (با سودآوری کافی) ایجاد نماید.

اما این نه برای پرولتاریا و نه برای بورژوازی پایان کار نیست. بورژوازی از این طریق

حتی قدرتمندترین جنبش سندیکایی هم نمیتواند در دفاع از سطح معیشت کارگران کاری از پیش ببرد، چرا که در نتیجه بیکاری میلیونی، سطح معیشت آنان عملا کاهش یافته است. در زمان بحران کارگران نمیتوانند بی آنکه نفس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را به زیر سؤال کشند، بی آنکه به مبارزه ای برای نفی این مالکیت دست زنند، به هیچ دستاورد اقتصادی ای (در سطح کل طبقه کارگر) دست یابند. مبارزه برعلیه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، قبل از هر چیز مستلزم مبارزه ای برای تصرف قدرت سیاسی است. کسب قدرت سیاسی یا قبول تنزل سطح معیشت. اینست دوره ای که هر بحران جامعه سرمایه داری پیشروی کارگران قرار میدهد. اینرا تئوری مارکسیستی بحران اثبات کرده و، نسل پس از نسل، طبقه کارگر جهان تجربه نموده است.

خلاصه کنیم: بحران اقتصادی نظام سرمایه داری، که از تناقضات درونی حرکت و انباشت سرمایه ناشی میشود، خود زمینه های تخفیف این تناقضات و مقدمات دوره جدیدی از انباشت سرمایه را نیز فراهم میآورد. بحران شرایطی ایجاد میکند تا عوامل خنثی کننده گرایش نزولی نرخ

سودآوری کنند. سرمایه های قدرتمندتر در این رقابت "خویشاوندان نالایق شان" را که "غرضه" استثمار بیشتر نیروی کار را ندارند از میدان بدر میکنند تا خود ضرایب رابطه کار و سرمایه را از نو تعریف کنند. مبارزه طبقاتی تشدید میشود و دقیقا به درجه ای که طبقه کارگر در مقابل یورش همه جانبه بورژوازی مقاومت و یا حتی تعرض متقابل کند، جدال موجود میان اقشار مختلف سرمایه نیز بالا میگیرد. پایان کار از دو حال خارج نیست: یا پرولتاریا از نظر ایدئولوژیک-سیاسی-تشکیلاتی از چنان قدرتی برخوردار هست که بحران اقتصادی بورژوازی را به عرصه سیاسی و به مبارزه ای مستقیم بر سر حکومت بکشاند و از این طریق اقتصاد بورژوازی را با بحران آن برای همیشه نابود کند، و یا مبارزه در سطح اقتصادی محدود میماند و بورژوازی در یورش خود به سطح معیشت طبقه کارگر به پیروزی میرسد، استثمار تشدید میشود، و زمینه لازم برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه برای بورژوازی فراهم میگردد. راه میانه ای نیست، و محدودیت و عجز تاریخی جنبش سندیکایی کارگران در تحلیل نهایی در همین واقعیت نهفته است. در دوره بحران

# حضور قدرتمند واحد بہاران گارد آزادی در شهرک نایسر سندج



از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست  
کارگری - حکمتیست  
فاتح شیخ  
۱۵ اکتبر ۲۰۰۸

## به رفقای واحدهای بہاران و سپیدار گارد آزادی

شور و هیجان توده های تشنه آزادی در مهر بزنند. حضور شما بعنوان استقبال از اقدام انقلابی تان، یک بار دیگر نشان داد که گارد آزادی بازوی واقعی قدرت طبقه کارگر و توده های محروم در مبارزه دائم و تعطیل ناپذیر علیه استثمار و سرکوب، علیه ارتجاع و استبداد و خفقان، علیه گانگسترهای اسلامی و علیه مسببان تیره روزی جوانان است. تمام تجربه تاریخی مبارزه طبقاتی اثبات این حقیقت است که طبقه کارگر و توده های محروم جامعه، بدون داشتن قدرت مسلحی که قادر به اعمال قدرت میلیتانت و انقلابی علیه کل ارتجاع و گندیدگی طبقات حاکم باشد، ناگزیر باید هر روز از نو بر سند بردگی و ناتوانی خود

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست به تک تک شما رزمندگان گارد آزادی به خاطر حضور جسورانه و پی در پی در میان مردم آزادیخواه سندج صمیمانه خسته نباشید می گویم و دست شما و رفقای کمیته کردستان حزب حکمتیست را بخاطر کاردانی و دقت عمل در سازماندهی و اجرای این اقدام انقلابی به گرمی می فشارم. حضور قدرتمند شما بعنوان سمبل و سخنگوی مبارزه رزمنده مردم و متقابلاً

## پارلمان کردستان و تصویب قانون ضد زن

### چند همسری

#### رحمت فاتحی

مستفل شما گوش بدهید به گزارشها و مصاحبه هایی که پخش میشود، توجه کنید، مرتباً برای این فرهنگ مردسالارانه و ارتجاعی تبلیغ میکنند و اندر فواید آن سخنرانی میکنند. نمایندگان این افکار پوسیده حتی کارشان به جایی رسیده که احزاب حاکم در کردستان را مورد انتقاد قرار میدهند که چرا به کسانی که صاحب چند همسر هستند یا مردانی که میخواهند چند همسری را انتخاب کنند خانه و زمین و یا امکانات رفاهی دیگر را اختیار آنها قرار نمیدهند. علاوه بر این به تاریخ سیاست گذاری های این پارلمان نگاه کنید، اینها به غیر از تصویب قوانین ارتجاعی و حمایت از تمامی سنتها و فرهنگ عشیرتی و ارتجاع چه گلی را به سر مردم فقیر و زحمتکش زده اند تا امروز توقع بیشتر از این را داشته باشیم. طبق آمار رسمی در کردستان در طول حکومت این پارلمان ما شاهد ۱۲۰۰۰ مورد قتل ناموسی بوده ایم، در کردستان زنان را سنگسار میکنند. به مورد دعا توجه کنید علیرغم فشار و اعتراضات فعالین و تظاهرات وسیع و بسیج افکار عمومی در سراسر دنیا علیه این جنایت شنیع، این پارلمان حاضر به تصویب قانونی علیه سنگسار نشد و چند ماه بعد از این واقعه دختر دیگری در کنار مراکز حکومتی این مقامات سنگسار شد و با وجود اینکه از آن اطلاع داشتند، حاضر نشدند که از این جنایت جلوگیری کنند. به بخش سوانح روزنامه های کردی از قبیل هاولاتی، چاودیر، آوینه وغیره که نگاه میکنی روزانه شاهد دهها مورد از خود سوزی زنان به خاطر فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه و عشیرتی میباشیم. دهها مورد از کشته شدن زنان که ظاهراً به خاطر عدم سیستم امنیتی و انفجار کپسولهای گاز، ولی در واقع طبق کاریکاتورهای که از یک طرف مرد را میبینید با اسلحه کمری به سوی زن کشته شده دارد شلیک میکند و از طرف دیگر کپسول گاز در حال منفجر شده

در چند روز گذشته تصویب قانون ارتجاعی چند همسری و سپردن مسئولیت فرزندان به خانواده پدری مورد بحث و جدل جدی در رسانه های کردستان عراق بوده است و از طرف تعداد زیادی از شخصیتها و سازمانهای مدافع حقوق زنان به عنوان یک قانون ارتجاعی محکوم شد. تصویب چنین قانونی در پارلمان عراق و کردستان عراق علی القاعده نباید کسانی را که با سیستم قانون گذاری و قانونهای تانکونی در عراق آشنایی دارند شوکه کرده باشد. جامعه ای که با سیاستهای عریان و عشیرتی مردسالارانه اداره میشود وجود چنین قوانینی زیاد هم دور از انتظار نیست. مگر رفرمیستها و ناسیونال چیپها را که احساس میکنند تصویب هم چنین قانون عریان ضد زن و نانسانی بار دیگر آوارش بر سر آنها خراب میشود و بیشتر و بیشتر منزوی میشوند. تصویب مجدد قانون فوق که بخشی از قوانین سراسری کشور عراق است در زمان صدام حسین تصویب شده است و در حال حاضر هم همین قوانین در کردستان جاری است. از طرف دیگر اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان پارلمان را شخصیتهای اسلامی و ناسیونالیستهایی هستند که سالهای سال است که مدافعین سرسخت چنین قوانین عقب افتاده و عصر حجر هستند و اساساً موقعیتشان هم بعنوان نماینده پارلمان را مدیون همین فرهنگ عشیرتی و ارتجاعی هستند. از طرف دیگر تعدادی از همین نمایندگان فرمایشی "مردم" در زیر سایه خدا و قوانین و آیه های قرآنی، خود در حال حاضر دارای ۲ یا ۳ همسر هستند و حق دارند با چنگ و دندان از آن دفاع کنند و برای تئوریزه کردن چنین قانونی از قوانین کشورهای منطقه و عشایر نمونه بیاورند. روزانه قبل از تصویب این قانون و در حال حاضر هم به رادیو و تلویزیونهای وابسته به احزاب و یا ظاهراً

ادامه از صفحه آخر ←

بربریت حاصل از کشمکش قدرتهای امپریالیستی و جریانات ریز و درشت ارتجاع سیاسی معاصر را برافرازد. تا آنجا که به سیاست ایران بر گردد، روشن است که دولت آمریکا در پی انتخابات ناگزیر رسماً گزینه تعرض نظامی به ایران را کنار میگذارد. اما در عوض سیاست تشدید تحریم اقتصادی در همکاری بیشتر با اروپا را در دستور دارد. واضح است که دود این سیاست ضدانسانی به چشم مردم محروم ایران میرود و رژیم اسلامی هم برای فشار آوردن بیشتر به کارگران و مردم، از آن بهره برداری میکند. اپوزیسیون ناسیونالیست پروغرب و جریانات قومپرست هم به رغم تغییر دولت در آمریکا، و ناکامی از امید به اقدام نظامی آن، همچنان سیاست ارتجاعی و ضد مردمی خود در امید بستن به آمریکا و اشاعه روحیه انتظار و امید واهی به دخالت آن و سیاست ضد انسانی تحریم اقتصادی را ادامه خواهند داد. موفقیت جمهوری اسلامی بر اثر بحران جهانی، کاهش قیمت نفت و مشکلات اقتصادی عدیده دیگر، نامساعدتر شده و با دشواریهای حاد جدیدی مواجه گشته است.

حزب حکمتیست ضمن ادامه ضدیت شدید خود با سیاست تحریم اقتصادی و هرگونه دخالت ارتجاع امپریالیستی آمریکا و غرب در مسیر مبارزه مردم ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی، و ضمن ادامه افشاگری از سیاستهای ضد مردمی اپوزیسیون ناسیونالیست پروغرب و جریانات قومپرست، بر ضرورت تشدید تلاش سازمانگرانه و متحدکننده در راه سازماندهی یک تعرض توده ای مجدد برای سرنگونی جمهوری اسلامی تاکید میکنند. تعرضی که این بار زیر پرچم آزادی و برابری، به نیروی مبارزه طبقاتی کارگران و با بسیج انرژی آزادیخواهانه زنان، جوانان و محرومان جامعه براه میافتد و تا برچیدن بساط رژیم اسلامی، برانداختن بنیاد سرمایه داری و پی افکندن یک جامعه آزاد و برابر و یک دنیای بهتر از حرکت باز نمیایستد.

حزب حکمتیست همه انسانهای تشنه آزادی را به شرکت در تعرضی نیرومند طبقاتی و انقلابی فرا میخواند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست  
آبان ۱۳۸۷ - نوامبر ۲۰۰۸

است کشته میشوند. این آمارها روز به روز هم در حال زیاد شدن است. جالب توجه این است که طبق گزارش خود مسئولین قضایی دست انداز کار قتلهای ناموسی، تعداد کسانی که در کردستان عراق در این رابطه دستگیر شده اند از تعداد انگشتان یک دست کمتر است. زیرا که این قتلهای فجیع و غیرانسانی یا بوسیله خود مسئولین یا وابستگان آنها و یا سران عشایر صورت میگیرد. این قاتلین آزادانه در خیابانهای شهرهای کرستان راه میروند و هیچ قانون و یا مسئولی به دلیل شریک بودن در این نوع جنایت جلودارشان نیست. پارلمان کردستان با تصویب این قانون نه تنها سنتها و فرهنگ ارتجاع و مرد سالار و عشیرتی را قانونی کرد، بلکه بار دیگر و این بار رسماً تاییدی گذاشت بر تمامی قتلهای ناموسی که نزدیک به دو دهه این پارلمان حامی عملی این رفتار ضد انسانی بوده است. به علاوه ماهیت "اعتراضات نیم بندی" را که تا کنون از طرف احزاب ناسیونالیست و فعالین و سازمانهای مربوطه آنها در حیطة "حقوق زنان" را بر ملا کرد. مسئله جای تاسف این است که در مقابل تصویب چنین قانون عصر حجری و عشیرتی ما شاهد اعتراضات موثر و وسیع خیابانی علیه آن نیستیم. طبق سنت جا افتاده تنها اعتراضات و شبنامه های اینترنتی علیه این توحش وجود دارد. در حالیکه بر همه عیان است که این نوع اعتراضات نه در کردستان عراق بلکه در هیچ جای دنیا هیچ قانون و حکومتی را به پس گرفتن یا عقب نشینی وادار نکرده است. به خود حق میدهم بیرسم کجا هستند فعالین سوسیالیست حقوق زنان، فعالین کارگری، کمونیستها و حزب کمونیست کارگری کردستان که صدای زنانی باشد که روزانه مورد تحقیر و سرکوب و ترور هستند، و در زندانی که اسمش خانه است و از سر ناچاری دست به خود سوزی میزنند و یا روزانه کشته میشوند یا به آنها تجاوز میشود؟ این قانون و تصویب کنندگان آن و پارلمان کردستان عراق نه تنها باید از طرف کلیه انسانهای آزادیخواه و کسانی که برای حقوق برابر زن و مرد مبارزه میکنند، شدیداً محکوم شود، بلکه لازمست فعالین و سازماندهندگان اعتراضات عمومی، و اعتراضات وسیع خیابانی در مقابل همان پارلمان کردستان و بقیه ارگانهای مربوطه احزاب حاکم به میدان بیایند و این پارلمان را وادار به پس گرفتن این قانون ارتجاعی بکنند.

# مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

# Communist

## بیانیه دفتر سیاسی حزب حکمتیست درباره شکست جمهوریخواهان در انتخابات آمریکا

### حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

مورد ابرقدرتی یگانه در دوره پس از سقوط شوروی، افت موقعیت آمریکا تأثیرات بزرگی بر اوضاع جهان بجا میگذارد. سرها همه جا به سوی آمریکا چرخیده است. تلاش برای درک آنچه در این قطب مهم جهانی میگذرد به مشغله عمومی دولتها و مردم جهان بدل شده است. سوال اساسی این است: پایان این دوره، آغاز کدام دوره است؟ دوره آتی با چه خصوصیات مشخص میشود؟ از زاویه طبقه کارگر جهانی و کمونیسم قرن بیستم و یکم، دوره آتی دوره حاد شدن تضاد اجتماعی کار و سرمایه در همه ابعاد آن است. محتوا و کارکرد پیروزی انتخاباتی اوپاما و حزبی این است که آنها علاوه بر ابزارهای موجود قدرت دولتی و مغزشویی میدیایی و دینی، به کمک ابزار توهم که با سوار شدن بر امواج نفرت و نارضایتی مردم از سیاستهای بوش به دست آورده اند، کارگران و محرومانی را که به دنباله روی خود کشانده اند، سر جای خود بنشانند. اما موقعیت عینی اوپاما و دمکراتها در راس دولت، ابهام و اغتشاش در استراتژی نوینشان در مقابله با بحران، کابوس ورشکستگی های زنجیره ای، بیکاری انبوه حاصل از بحران مالی و بحران صنایع اتومبیل سازی که ستون فقرات اقتصاد آمریکا هستند، و بالاخره ناتوانی شان در پاسخ دادن به توقعات کارگران و مردم، سریعاً اثرات توهم به آنها را خنثی خواهد کرد.

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب ناپذیر میکند. طبل آغاز نبردهای طبقاتی تعیین کننده با یورش کل طبقه سرمایه دار به معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب مانده ترین و فقرزده ترین مناطق دنیا به صدا در آمده است. صدایی زمخت و گوشخراش که به هیچوجه نمیتوان آن را نشنیده گرفت و دنبال کار جانکاه و تیره بختی روتین روزمره رفت. برعکس، باید با گوش باز آن را شنید، با چشم باز در چشم آن نگاه کرد

مورد ابرقدرتی یگانه در دوره پس از سقوط شوروی، افت موقعیت آمریکا تأثیرات بزرگی بر اوضاع جهان بجا میگذارد. سرها همه جا به سوی آمریکا چرخیده است. تلاش برای درک آنچه در این قطب مهم جهانی میگذرد به مشغله عمومی دولتها و مردم جهان بدل شده است. سوال اساسی این است: پایان این دوره، آغاز کدام دوره است؟ دوره آتی با چه خصوصیات مشخص میشود؟ از زاویه طبقه کارگر جهانی و کمونیسم قرن بیستم و یکم، دوره آتی دوره حاد شدن تضاد اجتماعی کار و سرمایه در همه ابعاد آن است. محتوا و کارکرد پیروزی انتخاباتی اوپاما و حزبی این است که آنها علاوه بر ابزارهای موجود قدرت دولتی و مغزشویی میدیایی و دینی، به کمک ابزار توهم که با سوار شدن بر امواج نفرت و نارضایتی مردم از سیاستهای بوش به دست آورده اند، کارگران و محرومانی را که به دنباله روی خود کشانده اند، سر جای خود بنشانند. اما موقعیت عینی اوپاما و دمکراتها در راس دولت، ابهام و اغتشاش در استراتژی نوینشان در مقابله با بحران، کابوس ورشکستگی های زنجیره ای، بیکاری انبوه حاصل از بحران مالی و بحران صنایع اتومبیل سازی که ستون فقرات اقتصاد آمریکا هستند، و بالاخره ناتوانی شان در پاسخ دادن به توقعات کارگران و مردم، سریعاً اثرات توهم به آنها را خنثی خواهد کرد.

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب ناپذیر میکند. طبل آغاز نبردهای طبقاتی تعیین کننده با یورش کل طبقه سرمایه دار به معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب مانده ترین و فقرزده ترین مناطق دنیا به صدا در آمده است. صدایی زمخت و گوشخراش که به هیچوجه نمیتوان آن را نشنیده گرفت و دنبال کار جانکاه و تیره بختی روتین روزمره رفت. برعکس، باید با گوش باز آن را شنید، با چشم باز در چشم آن نگاه کرد

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب ناپذیر میکند. طبل آغاز نبردهای طبقاتی تعیین کننده با یورش کل طبقه سرمایه دار به معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب مانده ترین و فقرزده ترین مناطق دنیا به صدا در آمده است. صدایی زمخت و گوشخراش که به هیچوجه نمیتوان آن را نشنیده گرفت و دنبال کار جانکاه و تیره بختی روتین روزمره رفت. برعکس، باید با گوش باز آن را شنید، با چشم باز در چشم آن نگاه کرد

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب ناپذیر میکند. طبل آغاز نبردهای طبقاتی تعیین کننده با یورش کل طبقه سرمایه دار به معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب مانده ترین و فقرزده ترین مناطق دنیا به صدا در آمده است. صدایی زمخت و گوشخراش که به هیچوجه نمیتوان آن را نشنیده گرفت و دنبال کار جانکاه و تیره بختی روتین روزمره رفت. برعکس، باید با گوش باز آن را شنید، با چشم باز در چشم آن نگاه کرد

همه این فاکتورها تشدید مبارزه طبقاتی در آمریکا و جهان را اجتناب ناپذیر میکند. طبل آغاز نبردهای طبقاتی تعیین کننده با یورش کل طبقه سرمایه دار به معیشت، دستاوردها، سنگرها و مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی، از کشورهای پیشرفته آمریکای شمالی و اروپا تا عقب مانده ترین و فقرزده ترین مناطق دنیا به صدا در آمده است. صدایی زمخت و گوشخراش که به هیچوجه نمیتوان آن را نشنیده گرفت و دنبال کار جانکاه و تیره بختی روتین روزمره رفت. برعکس، باید با گوش باز آن را شنید، با چشم باز در چشم آن نگاه کرد

شکست انتخاباتی دو سال پیش جمهوریخواهان در مقایسه با شکست اخیر، پیش پرده کوتاهی بیش نبود. عامل آن شکست، بن بست قدرتی نظامی آمریکا در عراق بود. حضور نظامی آمریکا در عراق، باعث حضور سیاسی فاکتور عراق در آمریکا و تأثیرگذاری بر آن انتخابات شده بود. در انتخابات اخیر علاوه بر جدیت شدن فاکتور عراق، فاکتور بحران اقتصادی نقش اساسی داشت. این بحران نه تنها به هژمونی آمریکا بر اقتصاد جهان و در آرایش بین المللی پایان داد، بلکه دو حزب هیات حاکمه آمریکا را چنان در کام خود فرو برده است که هر دو ناگزیرند بر ضرورت "تغییر"، یا در واقع تدوین و اتخاذ استراتژی نوینی برای پاسخگویی به بحران جاری و انطباق با افت موقعیت آمریکا تأکید بگذارند.

زمینه مادی موفقیت کمپین انتخاباتی اوپاما و حزبی در بهره برداری از شعار "نیاز به تغییر" برای جلب رای دهندگان، وجود نارضایتی گسترده در صفوف هیات حاکمه و به تبع آن در افکار عمومی نسبت به سیاستهای دولت بوش و حزب جمهوریخواه بود، اما این خود بازتاب فرو رفتن اقتصاد آمریکا در کام بحران و افت هژمونی جهانی آمریکا بود. به حکم این موقعیت، برنده و بازنده انتخابات هر دو در کام بحران بزرگ و در تلاش مشترک برای خروج از آن هستند. این موقعیت از هم اکنون مهر خود را بر کارکرد دولت آتی آمریکا زده است. دولت اوپاما ناگزیر دولت پاسخگو به بحران و دولت انطباق دادن آمریکا با موقعیت افت کرده آن در اقتصاد و سیاست جهانی خواهد بود. اولین حاصل این است که دولت اوپاما برای انداختن بار بحران بر دوش طبقه کارگر آمریکا و نیز حفظ وحدت بورژوازی آمریکا در رقابت ناسیونالیستی - امپریالیستی با دیگر قدرتهای بزرگ امپریالیست، ناگزیر از اتحاد با حزب شکست خورده جمهوریخواه است.

تغییر لحن تعرضی انتقادی اوپاما به سیاستهای دولت بوش، جایگزینی آن با فراخوان وحدت و این وعده که وزیران اداره جدید از میان "متخصصان" هر دو حزب و شخصیت های "مستقل" انتخاب خواهند شد، نشانه های تلاش اوپاما و حزبی برای تامین اتحاد کل طبقه سرمایه دار آمریکا در یورش به طبقه کارگر داخل و خارج آمریکا و در مصاف با رقبای جهانی آمریکاست. همچنانکه در جریان بحران جهانی اخیر، ماهیت طبقاتی دولت بورژوائی همچون کمیته اجرائی بانکداران و سرمایه داران و دشمن آشتی ناپذیر طبقه کارگر بیش از پیش آشکار شد، ماهیت طبقاتی مشترک دو حزب هیات حاکمه آمریکا و دشمنی آشتی ناپذیرشان با طبقه کارگر و بشریت نیز در دوره مابعد انتخابات آشکارتر شده و خواهد شد.

انتخابات اخیر آمریکا خط پایان یک دوره است. خط شکست قطعی نئولیبرالیسم و ریگانیسم، گم و گور شدن استراتژی "نظم نوین جهانی" و ادعای ابرقدرتی یگانه دنیا با تکیه بر قدرتی نظامی، پایان سرکردگی آمریکا بر سرمایه داری جهانی و پایان افسانه "روای تاریخی" به مراتب فراگیرتر و پایدارتری بر اقتصاد و سیاست جهان و بر شرایط مبارزه طبقه کارگر بجا میگذارد. شایان توجه است که

### برنده و بازنده در کدام بحران بزرگ

انتخابات چهارم نوامبر آمریکا بیگمان تحول مهمی در حیات سیاسی آن کشور و در اوضاع جهان است. نه به این خاطر که برای اولین بار در آمریکا سیاهپوستی پرزیدنت میشود، یا برای اولین بار در آمریکا زنی کاندید معاونت پرزیدنت شد! یا گویا برنده شدن اوپاما و حزب دمکرات و گرفتن زمام تمام ارگانهای حکومتی، کلید حل مشکلات آمریکا و جهان را در دست آنها گذاشته است.

کارکرد این نوع تصورات سطحی و تبلیغاتی وارونه ساز، خاکپاشی به چشم مردم و پرده پوشی روندهای طبقاتی بااهمیت تری است که پشت این چرخش مهم جریان دارد و مستقیماً بر شرایط زندگی و مبارزه کارگران و محرومان جامعه تأثیر میگذارد. ویژگی اصلی این انتخابات رسمیت دادن به شکست هشت سال حکومت نئوکنسرواتیوها و سی سال سلطه خط مشی و ایدئولوژی نئولیبرالی در آمریکاست. تحولی تاریخی که در اولین قدم، بوش و چنی و همه بساط کثیف و خون آلود نئوکانی - ریگانی را به زباله دان تاریخ انداخت. این شکست بزرگترین و هارترین دشمن طبقه کارگر و کل بشریت در آمریکا و سراسر دنیا است که میتواند آگاهانه به سکوی پرش طبقه کارگر جهانی در مبارزه برای رهائی خود و بشریت از بربریت به گندآغشته و خونبار سرمایه تبدیل گردد.

همزمانی نقطه اوج این انتخابات با اوج گرفتن بحران اقتصادی بزرگی که آمریکا مرکز آن است، ویژگی مهم دیگری به آن بخشیده است. برای اولین بار در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم، انتقال قدرت میان دو جناح هیات حاکمه آمریکا زمانی صورت میگیرد که سونامی یک بحران بزرگ سراپای سیاست، استراتژی و ایدئولوژی حاکم بر آن کشور را لرزانده است. نخستین امواج بحران، باخت انتخاباتی جمهوریخواهان را قطعی و همه جانبه کرد، در حالیکه چشم انداز ادامه بحران، زرق و برق پیروزی اوپاما و دمکراتها و آینده آن را در هاله تیره ای از ابهام و اغتشاش و عدم اعتماد بنفیس فرو برده است. همه جهان این تحول را نقطه ختم سرکردگی جهانی آمریکا تلقی کرده است، این قطعاً یک وجه مهم تحول جاری در عرصه رابطه قدرتهای امپریالیست و روابط بین المللی بطور عام است. اما عمق و دامنه تحول جاری، آنجا که به رابطه کار و سرمایه و بازتعریف آن بر میگردد، بسیار فراتر است.

با پایان فضاقت بار هشت سال حکومت بوش و به گل نشستن نهائی آن در باطلاق بحران بزرگ، سیکل سلطه خط مشی نئولیبرالی که نیروی بزرگترین قدرت امپریالیست جهان را ضامن حکمرانی نامحدود "بازار آزاد" کرده بود، بسته شد. شکست نئولیبرالیسم که خود را در شکست انتخاباتی جمهوریخواهان آمریکا نشان داد، در مقایسه با شکست دو دهه پیش سرمایه داری دولتی بلوک شرق، تأثیرات تاریخی بسیار به مراتب فراگیرتر و پایدارتری بر اقتصاد و سیاست جهان و بر شرایط مبارزه طبقه کارگر بجا میگذارد. شایان توجه است که



سر دبیر: حسین مرادیگی (حمه سور)  
hamesur@gmail.com

صفحه آرائی: فواد عبداللہی

مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاماً مواضع و تحلیلهای نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است. کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است به کمونیست کمک مالی کنید.

### ایران تریبون

نشریه الکترونیکی - سیاسی خبری

http://www.iran-tribune.com/

## زنده باد سوسیالیسم